



پسوی سوسیالیسم

شماره ۲

روزگار تئوریک - سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست

شماره ۲ شهریور ۵۹

وزمنندگان و راه کارگر:

جدال بر سر تحقق سوسیالیسم

خلق می! (۲)

در شماره قبل نشان دادیم که چگونه تعلق راه کارگر و رزمندگان از وظایف انقلاب ما یک تعلق انتزاعی است که در ماکسیم سوسیالیسم خلقی بر دیدگاههای فردگروه ریشه دارد. آنچه رفقا در طول کمال گذشته در زمینه بحثهای اقتصادی و سیاسی بیرونی انقلاب حاضر بدان دست یافته‌اند، تبدیل استنتاج را بنا بر بیوپالیسم به استنتاج جبرانی است. استنتاج را بر راجح، که وظایف انقلاب حاضر را رفع موانع توسعه سرمایه‌داری در ایران و ایجاد زمینه‌های تکوینی آن در چپا رضوی "مانی و مستدل" طمعاده می‌کند. در نرسد رفقا به استنتاج چپ، که خواهان مایه‌داری فوری سرمایه‌داری (و تاگزیر استقرار سوسیالیسم) در این انقلابات است، تبدیل می‌نود. همین واقعیت که اساس تئوریک این استنتاجات است، نخورده باقی است. بهترین گواه شروع آمپوریتی برغسوره رفقا به عدولت تئوریک است. دو لقب "انعام"، دوقلمی که رزمندگان و راه کارگر با دیدگاههای موجود خود تاگزیرند میان آن نومان کنند. چیزی جز راه رشد غیرسرمایه‌داری و تتر سه جهان از یکسو و تئوریکسم از سوی دیگر نیست! دوقلمی که با تعلق بخش و مکان انقلاب دموکراتیک ما در مبارزه بروی رسیدن به سوسیالیسم. و ما محدود کردن رابطه میان وظایف دموکراتیک و وظایف سوسیالیستی پرولتاریا، عملاً به مانعی سر سر راه تحقق سوسیالیسم بدل می‌نویسد. تحقق سوسیالیسم می‌آنکه پرولتاریای انقلاب ایران سفارده و بتواند پیش بقیه در صفحه ۸

در صفحات بعد:

* دوجناح در ضد انقلاب

بورژوا امپریالیستی

(۲)

* از نارودنیسم تا مارکسیسم

(مقاله اول) - لندن

سرمقاله:

در باره وحدت

بخش می‌خوان و اصمات کمونیست جنبش کمونیستی را که در "تشتت ایدئولوژیک"، "تفرقه سیاسی" و "پراکندگی" تشکیلی این جنبش بطور باسه اتحاد در راه دستیابی به برنامه و تاکتیک کمونیستی. در راه برافراختن پرچم واحد و مستقل پرولتاریای ایران و سازمان دهی مبارزه طبقاتی او به زیر این پرچم. دگرگون ساخت؟ وظایف عاجل مسادر این مورد چیست؟

این مسئله‌ای است که "جنبش کمونیستی همچنان و سا حدت تمام با آن درگیر است. ما در اصمات خواهیم گوئیم که در ادامه آینده‌های که در سبانه "سوی سوسیالیسم" بیان کردیم، نظراتشان را در مورد "تشتت و پراکندگی" کمونیستی جنبش، و وظایف عاجل در باره اینکه چگونه می‌توان به این "تشتت و پراکندگی" به سوبمترین وجهی پایان بخشید و بدانگونه پایان بخشید که به بلوغ، تکمیل و ارتقاء کمونیسم ایران به حزب انقلابی پرولتاریا منجر گردد. اینرا داریم. برای آنکه بتوانیم نظرات خود را در زمینه‌ها فائق آمدن بر "تشتت و پراکندگی" کمونیستی که مستقیماً در مقابل نظرات "وحدت خواهی" راجح قرار می‌گیرد، روشن سازیم. لازم است که بحث خود را از موضوعی که از جنبه کلی تشریح بیخوددار است آغاز کنیم. لازم است که در ابتدا به این موضوع بپردازیم که چگونه اپورتونیسم خودبخودی حاکم بر جنبش، اپورتونیسمی که در زمینه تئوری و مسائل برنامه‌ای نه سوسیالیسم خلقی (دموکراسی خرده‌بورژوازی) درمی‌غلطد و در زمینه تاکتیک لزوماً به تعلق عمومی پرولتاریا می‌رسد، در زمینه تشکیلات نیز حزب کمونیست را تا حد بیک حزب انقلابی - دموکرات خرده‌بورژوازی تنزل می‌دهد. حزب کمونیست ایران برای جنبش کمونیستی اکنون در حکم سدل است. و اگر ما هدف خود را تنزل داده و محدود سازیم، ملتیا مبارزه ما برای رسیدن به این هدف نیز نخواهد توانست از این هدف تنزل یافته شصت نکند.

تئوروت و "مطلبیت" حزب کمونیست ایران اکنون بطور کامل از طرف جنبش کمونیستی ما تاکید و تأیید می‌گردد. بی شک این گامی نه پیش است. عمر تئوری "حزب بطور کلی، مبارزه مسلحانه بطور مشخص" * بطور کامل و با ایدئولوژی تقریباً بطور کامل سیری نده و مبارزه بسوی اتحاد حزب کمونیست اکنون بطور مشخص در سوبمترین جنبش کمونیستی قرار گرفته است. برای توضیح اینکه چگونه جنبش کمونیستی ما به مرورت و مطلبیت حزب کمونیست می‌رسد باید به تعییناتی اشاره کنیم که تمام سببها در روابط عینی طبقات بوجود می‌آورد. این تعیینات از نقطه نظر بحث ما عبارتند از:

* اعداد داده، شماره مطالعه...

کارگران جهان متحد شوید!

از صفحه ۱:

۱) جنبش کارگری پس از پیام با مطالبات عمدتاً اقتصادی، هر چند نام و پراکنده اما مستقل، از لحاظ عملی خود را از جنبش دموکراتیک جدا ساخت و عملی رغم رجوعی که جنبش دموکراتیک ساختار فئدال هرگونه رهبری انقلابی به آن دچار شده بود، به رشد و گسترش خود ادامه داد. طبقه کارگر همراه با این روند جنبش خودساخته‌اش شروع به درک و زیاده منافع مستقل و سازمان‌یافته مستقل خود نمود و به سمت برقراری پیوسته در هدایتش برای پیش بردن مبارزه مستقل خود در فعال طبقات دیگر بی‌نیاز شد و حرکت جنبش کارگری در درک و طرح منافع و نیازهای مستقل خود در «ملک اشرف خود را عمدتاً در سطح جنبش کمونیستی به سازمان خود محدودی طبقه انتشار می‌یافت. اما این تأثیر را نیز داشت که شکل گرفتن طبقه‌های مارکسیسم انقلابی را بر مقابل اپورتونسم خودساخته حاکم بر جنبش تسریع نماید. مارکسیسم انقلابی در اوایل کارهای خود قادر گشت تا برخی ادراکات شوربیک و پایبندی سوسیالیسم شدی، در سطح مولات برنامه‌های، را به آنچه که خود را جنبش کمونیستی می‌نامند، تحمیل کند. تا حدی کامل ضرورت ایجاد حزب کمونیست از جانب جنبش کمونیستی سببگر عقب‌نشینی اپورتونسم خودساخته حاکم و حزبی از بحران بود که این اپورتونسم در زیر فشار پرولتاریا و مارکسیسم انقلابی بدان دچار می‌گشت.

۲) با قیام بیپس کننده طبقات دیگر ثابت نمودند که ناکند هرگونه طرفیتی برای به پیش راندن انقلاب دموکراتیک و تخریب اولی فاقد طرفیت در ارائه رهبری ایستادلوژیک - سیاسی اردوگاه انقلاب برای سرنوشت سازمان برآمدن پیروزمندان آن می‌باشد. این واقعیت محسوس و ثانوی طبقات سحر پرولتاریا، جنبش کمونیستی را، از همان دیدگاه سوسیالیستی حاکم، به درک ضرورت حزب می‌کشاند. این واقعیت برای جنبش کمونیستی که ضرورت وجودی خود را از نیاز جنبش دموکراتیک به یک رهبری بیگم استنتاج می‌کرد لیل از هر چه سبب ناکندی بود بی‌نیاز می‌گشت سازمان «جنبش کمونیستی» به منظور سامان رهبری موردنیاز اردوگاه انقلاب دموکراتیک.

به این ترتیب جنبش کمونیستی ایران زیر فشار پرولتاریا و مارکسیسم انقلابی که بر ضرورت حزب به مثابه تشکیل طبقاتی پرولتاریا ناکند می‌گذارد، ضرورت و مطلوبیت حزب کمونیست را بخور کامل، لاکر عمدتاً از همان دیدگاه سوسیالیستی حاکم مورد تأکید می‌راند. مبارزه برای حزب کمونیست بطور مشخص در دستور عمومی جنبش کمونیستی قرار می‌گیرد، اما این مبارزه از دیدگاه اپورتونیستی ای بر مورد حزب تسبیح می‌کند، که با استنتاج ضرورت حزب کمونیست از چهاردهای جنبش دموکراتیک به رهبری بیگم، حزب کمونیست را بنا به حد که حزب انقلابی-دموکراتیک براند خرد، پیروزمندی کنترل می‌دهد.

رشد تخم جنبش انقلابی متحدی های با میان وظایف عظیمی را بطرح ساخته است که جنبش کمونیستی در وضعیت ضعف، پراکنده و بیس کمونی اش، عملی رغم تلاش ها و جوشش های نیروهای انقلابی اش بهیح روی قادر به پاسخگویی به آن نیست. بگر اینکه شعلونی کیفی در درون صفوف خود دارم رُشد، این وضعیت را به کلی درهم ریخته و برجم وحدت جنبش کمونیستی - برجم حزب کمونیست ایران را برافروزد.

(رزمندگان ۱۸: اطلاعیه وحدت با اتحاد مبارزه در راه رفاه طبقه کارگر تا کنده ار ملت)

در اینجا این اندیشه که حزب کمونیست را نه بتوان تشکیل طبقاتی پرولتاریا، بلکه برای سامان رهبری جنبش

دموکراتیک درک و مطالعه می‌سازد با ضمانت حاصی بیان شده است. برجم حزب کمونیست، باید برای پاسخگویی به وظایف عظیم جنبش انقلابی خلقی ما - که بیان دیگری است از همان جنبش دموکراتیک - برافراشته شود و نه برای تأمین استقلال طبقاتی پرولتاریا و نه این اعتبار کسرهاشی انقلاب دموکراتیک.

نقل قولی که آمد مربوط به آن سختی از جنبش کمونیستی ماست که خود را نماینده «قطب چپ» این جنبش می‌داند. برای آنکه روشن شود که جنبش نظرگاهی نسبت به حزب کمونیست بهیچوجه متعصبانه «حایی ارتش کمونیستی نیست ما به سبب وحدت بخش دیگری از جنبش که به اعتبار آنکه بخش یاد شده خود را نماینده «قطب چپ» نام نهاده، «قطب راست» شناخته می‌نمود رجوع می‌کنیم. و صفا باید اشاره کنیم که عملی رغم ادبیات سرشاری که در این زمینه جنبش ما تولید کرده است ما در این مقاله عمدتاً خود را به اطلاعیه‌های وحدت محدود خواهیم ساخت، چرا که این اطلاعیه ها از یک طرف طعنه حاوی شراب یکسال مبارزه ایستادلوژیک در مورد حزب کمونیست می‌باشد و از طرف دیگر نظرات ارائه دهندگان را در مورد حزب کمونیست آنچنان فرسوده کرده است که مبنای وحدت‌هایی برای رسیدن به حزب قسوار گرفته است.

نصفه کارگر برای ادامه انقلاب در مسیر راستین تاریخی اش یعنی استقرار دیکتاتور دموکراتیک خلقی به رهبری پرولتاریا و گذار به سوسیالیسم و کمونیسم بهتر از هر چیز به حزب خود، یعنی حزب کمونیست نیازمند است...

تنها از طریق کار متحدانه برای پاسخگویی به ضرورتیای جنبش کارگری و دموکراتیک ضد امپریالیستی و آفرین سوسیالیسم تا این صحنه ایست که می‌توان به وظایف کمونیستی چه در سطح ملی و چه در سموان یک وظیفه سوسیالیستی کمونیستی پاسخ داد....

ا سانه وحدت، وحدت انقلابی برای آزادی طبقه کارگر، تا کنده از ماست.

در اینجا نیز حزب کمونیست کرجه به نام طبقه کارگر، لکن برای ادامه انقلاب "دموکراتیک و پیروزی این انقلاب (استقرار دیکتاتور دموکراتیک خلقی) مطالعه می‌نماید که باید گذار به سوسیالیسم و کمونیسم را نتکن کند. حزب کمونیست، حزب استقلال و تشکیل طبقاتی پرولتاریا و پیش، شرط استقرار دیکتاتوریکساز این طبقه که خود شرط لازم گذار به سوسیالیسم و کمونیسم است. جنبش کمونیست، حزب رهبری انقلاب دموکراتیک است و از امروز باید بسا در آمیختن سوسیالیسم با جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی به وظایف کمونیستی در راه ایجاد حزب انقلاب اجتماعی پرولتاریا پاسخ گفت. این علیه سوسیالیست روگوب سبوترا جا "قاطع و بی‌محابا" اعلام مبارزه می‌کند، زیرا "آنها سبب می‌دهند که در روسیه کمونی [روسیه ۱۹۰۲ و سه سال پیش از اولس انقلاب دموکراتیک] فقط حزبی می‌تواند انقلابی باشد و حقیقتاً انقلابی باشد که سوسیالیسم را با جنبش کارگری روسیه ... تلفیق دهد". زیرا سوسیالیست رولوسیوسورها با عدم درک این مطلب "به ایستادلوژی سوسیالیستی برمودند تحریف‌گرایانه دارند و می‌خواهند در بسک زمان و به یک میزان به پرولتاریا، دهقانان و روشنفکران اتکا نمایند" که این طبقات اخیرالذکر "در مقابل طبقه کارگر فقط می‌توانند تکیه‌گاه جنبش سوزوزا، دموکراتیک باشند".

«آمن، چرا سوسیالیست دموکراتی باید علیه سوسیالیست رولوسیوسورها ناضع و بی‌میان اعلام مبارزه نماید؟ از مجموعه مقاله‌های "مبارزه ملحدانه جدا از سوده" چاپ فارسی

برافراشتن پرچم حزب کمونیست ایران برای پهلخوشی به وفایم عظیم مطروحه از طرف جنبش خلق های ما - وظیفه بیه پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک - تنها می تواند از طریق در آمیختن سوسیالیسم هم با جنبش کارگری و هم با جنبش دموکراتیک ، یعنی منزل دادن سوسیالیسم به دموکراسی خرد بورژوازی و انکاء حزب "تریک زمان و سه یک میزان" هم به بولتاریا و هم به متحدیتش مسیر گردد که در این صورت حزب کمونیست دیگر حزب استقلال طبقاتی بولتاریا و حزبی که برای انقلاب اجتماعی مبارزه می کند نخواهد بود بلکه تا حد حزبی دموکرات - خرد بورژوازی که نهایتا برای اصلاحات اجتماعی مبارزه می کند، منزل می باید .

همانگونه که در آغاز یاد کردیم این دیدگاه اپورتونیستی در مورد حزب کمونیست ، بیانگر اپورتونیسم خود بخودی حاکم بر جنبش کمونیستی ما در زمینه مسائل تشکیلات است ، حال لازم است برای آنکه تصور دقیقتری از این اپورتونیسم بدست آوریم به معانی عمیق و شرايط تاریخی ویژه رند کمونیسم در ایران بطور مختصر اشاره کنیم . کمونیسم در ایران ، در دورانی ظهور می کند و شروع به شکل یافتن می نماید که این کنورسمنوان کنشوری تحت سلطه امپریالیسم ، دوران جنبش های ملی سوسیالیزم دموکراتیک و تد امپریالیستی را می گذراند . شکست جنبش ملی و بورژوا - دموکراتیک مشروطیت و تحکیم سلطه امپریالیسم بر ایران از یک طرف ، قوام یافتن و سپس پیروزیهای جنبش های ملی چین ، ویتنام و ... تحت پرچم مارکسیسم - لنینیسم از طرف دیگر ، برای دموکراسیهای انقلابی ایران عدم کفایت ایدئولوژیهای بورژوازی را در رهبری جنبش های دموکراتیک - تد امپریالیستی روشن ساخته و احمست مارکسیسم را بعنوان تنها ایدئولوژی قادر به رهبری پیرومندان انقلابات عصر امپریالیسم سارر می گرداند . بدین ترتیب مارکسیسم در ایران از آغاز توسط انقلابیون دموکرات و در رابطه با نیازهای جنبش دموکراتیک - تد امپریالیستی ، جنبش دموکراتیک - تد امپریالیستی و به جنبش کارگری ایران ، اتخاذ می گردد . البته باید تلافیهای پر انتخاب ، اما کوتاه مدت حزب کمونیست ایران را متشنی دانست .

بولتاریای ایران که نولدش به مثابه طبقه اصلی استثمارشونده در این کشور تحت سلطه به خلق بد دهسه ۴۰ محدود می گردد ، در حالی که تحت حاکمیت ارتجاع و فئودالیسم نه امپریالیستی ، دوران شدیدترین رقابت های اولیه را در صفوف خود می گذراند قادر به حضور فعال در عرصه مبارزه آشکار طبقاتی نمی گردد . جنبش کارگری ایران پیش از آنکه جنبش "برای خود" باشد ، جنبش "در خود" است . فقدان یک جنبش کارگری رند یافته و "برای خود" که حضور فعال بولتاریا را در صحنه مبارزه طبقاتی تامین کرده و تداوم بخشد ، مبارزه طبقاتی در ایران را بطور کامل تحت الشعاع مبارزه دموکراتیک - تد امپریالیستی قرار می دهد . بر این معانی عمیق است که مارکسیسم در ایران رند می کند .

از سوی دیگر در زمینه تشویریک سبز مارکسیسم در ایران هیچ ایدئولوژی انقلابی و منجم بورژوازی رافسدرای روی خود نمی بیند که تا در مبارزه با آن ماهیت متفاوت طبقاتی اثر را آشکار سازد . عدم ارائه یک ایدئولوژی منجم و بخصوص انقلابی از طرف بورژوازی ، بطور کلی نتیجه سرنوشت منجم این طبقه بعنوان طبقه ای ارتجایی در عصر امپریالیسم است . بورژوازی ایران که بطور اخص بهیچوجه منفدی بیکدیگر علیه خود انبسم نمود نتوانست یک ایدئولوژی منجم و انقلابی بورژوازی را در مانا سزایدنیوی منفدی فراهم کند . چنانچه این طبقه در مبارزه با یکدیگر ش غله نتواند انبسم سرانجام سخت رهبری ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی انتحاری

بود که نتوانست به پیروزی نهائی دست یابد . لذا جامعه ما ، بی آنکه یک دوره تحول بورژوا - دموکراتیک را از سر بگذراند ، از ارتجاع فئودالی مستقما به دوران ارتجاع امپریالیستی گام می گذارد .

بدین ترتیب ، اگر مارکسیسم در اروپا ، پس از پیروزی انقلابات بورژوا - دموکراتیک ، در نقد ایدئولوژی بورژوازی زاده شد و توانست ماهیت طبقاتی خود را در مبارزه با پیوندنیسم و آنتارنیسم (سوسیالیسم خرد بورژوازی) آشکار سازد ؛ اگر مارکسیسم روسیه برای حل پیروزی کامل ستوری مارکسیسم در اروپا ، نتوانست پیش از انقلاب دموکراتیک در این کشور در مبارزه با تارودنیسم پرچم مستقل بولتاریا برای روس را در زمینه ایدئولوژیک برافرازد ؛ مارکسیسم ایران بدون از پیش بردن یک مبارزه جدی تشویریک ، بدون آنکه بتواند ماهیت متفاوت طبقاتی خود را در چنین مبارزه ای آشکار سازد ، به مثابه لفاغدهای برای دموکراتیسم خرد بورژوازی رند کرده و شکل می گیرد . حزب نموده بعنوان جناح چپ بورژوا - دموکراسی ایران ، پس از شیور ۲۰ به مارکسیسم روی آور می گردد و سالانه آنرا واحد یک لیمبر - لیسم ضمام عبار مختلف می یازد . دموکراتیهای انقلابی دور حسیه ملی پس از سال ۴۴ دوباره مارکسیسم را برای نیازهای مبارزه دموکراتیک - تد امپریالیستی اتخاذ می کنند . فدائیشم بعنوان بیان مارکسیستی دموکراتیسم "یک سبز" بورژوازی ظهور کرده و حاکم می گردد . حتی معاهدیس خلق در تلاشهای عمدتشان برای برداشتن یک ایدئولوژی منجم و انقلابی که با سخوی نبارهای مبارزه دموکراتیک - تد امپریالیستی باید تاگزیر از التقاط آشکار مارکسیسم بعنوان تنها "علم مبارزه" با مذهب "تهدت آزادی" می گردند . چنین است که مارکسیسم ایران از آغاز با اپورتونیسم خود بخودی رند یافته و شکل می گیرد .

فقدان یک اتوریته بین المللی کمونیستی و تسلط احرافات بر جنبش جهانی را سبز ، باید بعنوان عاملی موثر در نیرو بخشیدن به علل فوق در نظر گرفت . احرافات حزب کمونیست شوروی از سیاست انترناسیونالیستی بولتری ، سبزه در موضع گیریهای خود در صحنه سیاست بین المللی ، در زمان رفیق استالین ، و سپس تسلط کامل رویونیسم بر این حزب ، در غلطیدن کامل احزاب کمونیست اروپایی سه سوسیال نیونیسم و خاچاق شدن میانی رویونیستی آن (رویونیسم "چپ جدید") از طریق جنبش چریکی آمریکای لاتین به ایران و ... همه نقش خود را در هموار کردن راه رند و شکل گیری مارکسیسم ایران بعنوان لفاغه دموکراتیسم خرد بورژوازی (سوسیالیسم خلقی) ، ایفا می کنند .

مخورده تجدیدگرایانه با ایدئولوژی سوسیالیستی و منزل دادن آن به دموکراتیسم خرد بورژوازی ، سازنده ذهنیت عمومی جنبش کمونیستی ما است که بر معنای عمیق خدمت الشعاع بودن مبارزه طبقاتی توسط مبارزه دموکراتیک - تد امپریالیستی و در شرايط تاریخی ویژه انحطاط بورژوازی و فقر کامل ستوری شکل گرفته است . این ذهنیت با حدت یافتن مبارزه طبقاتی ، با سرآمد آشکار طبقات در عرصه انقلاب دموکراتیک و مخصوص بررار آنکه جنبش کارگری از لحاظ عمیق خود را از تحت الشعاع بودن جنبش دموکراتیک - تد امپریالیستی می زاهدید و کشف طبقات خلقی " ثابت می کند که ظرفیت بی ستر راندن جنبش انقلابی را ندارند . با تولد مارکسیسم انقلابی و خدمتشار آن بر ضرورت و مطلوبیت حزب کمونیست واقع می گردد . اما این ولوف سبز ، و تمدیق سرورت و مطلوبیت حزب کمونیست ایران که کماکان از تنازهای جنبش دموکراتیک استنناج می گردد و نه از نیاز بولتاریا به کس استقلال طبقاتی خویش ، لاجرم بر همان معانی و دیدگاههای پیشین منسب است . معانی دیدگاه اپورتونیسم خرد ، خودی در مورد



بروسه ایجاد حزب کمونیست را می‌توان به تشریح زیر خلاصه کرد

۱) بیوپولیسیسم :

طبقات درون "توده‌ها" و "حلق‌ها" هم ارز گرفته می‌شوند. بروسه ایجاد حزب کمونیست بحای جدا کردن و تفکیک بیرونتاریا از تمام طبقات دیگر، بحای بروسه کسب استقلال طبقاتی بیرونتاریا، بروسه اتحاد "حلق‌ها" و "توده‌ها" و طبقات درون "حلق" به زیر "رهبری" ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستها تصور می‌رود. هدف تشریح بحای مبارزه در جهت سنا کردن حزب کمونیست بر پایه استقلال طبقاتی بیرونتاریا و شکل او نه متاسه یک طبقه، کوشش می‌شود که حزب بر پایه اتحاد "طبقات خلقی" بی رهبری شود. این نکته درک نمی‌گردد که بدون چون و چرا لازم است که "بدوا" خود را از تمام سایرین تفکیک نمائیم و میدان اعلام داریم که بیرونتاریا همه را رها خواهد ساخت، همه را فرا خواهد خواند و از همه درخواست خواهد کرد. من با این "بعدا" موافقم. اما اول خواستار "بدوا" هستم. (لنین، پستگارت در باره مبارزه طبقاتی ۱۹۰۲)

۲) مقدم داشتن "جبهه خلق" بر حزب :

جناحه "خلق‌ها" و "توده‌ها" مبنای حزب قرار گیرند. بنا خود حزب، به بیان تشکیلاتی وحدت "خلق‌ها" و "توده‌ها" تبدیل می‌گردد و با آنگاه که از لحاظ نظری بر "مسئله" مستقل طبقه کارگر تکیه می‌شود، "جبهه خلق" (خلق نظیر از تمام انقباض و انقباضهایی که در این "جبهه" از لحاظ اقتدار و طبقات تشکیل دهنده آن، در کشورهای بیوپولیسی وجود آمده می‌آید) ذر عمل مقدم بر حزب کمونیست قرار می‌گیرد.

۳) جدایی مکانیکی نشوری از برائیک، که خود را در وقت بی‌تأسیس و آکادمیسین آنگار می‌سازد.

الف. براتسیسم : از آنجا که مرز بین منافع بیرونتاریا و "طبقات خلقی" در انقلاب دموکراتیک زایل می‌شود، تسلط و مبارزه برای کسب و دفاع از استقلال ایدئولوژیک بیرونتاریا، حدت وارد آوردن بر مبارزه حیاری خلق تصور می‌گردد.

از نقطه نظر بروسه ایجاد حزب، براتسیسم ضرورت حزب و لذا وحدت، را از ضرورت پاسخگویی به نیازهای مبارزات جاری خلق استنتاج می‌نماید.

ب. آکادمیسیم : مبارزه ایدئولوژیک، مقولاتی که مضمون این مبارزه را تشکیل می‌دهند، و بروسه عملی ای که این مبارزه باید طی کند، کاملاً جدا از مبارزه طبقاتی بیرونتاریا و مسائل عملی آن طرح می‌گردد. مسایل مبارزه ایدئولوژیک، و لذا مابقی وحدت، بگونه‌ای انتزاعی طرح شده و تلاشی می‌شود تا همین مبارزه انتزاعی نیز حتی المقدور به "درون تشکیلات" و کنفرانس‌ها و نشست‌های در بسته و بدون از دست رفتن جنبش کارگری رانده شود.

به این تشریح آن حزبی که در راه آن مبارزه می‌شود، حزبی نیست که با کسب و حفظ استقلال طبقاتی بیرونتاریا، باید مبارزه طبقاتی این طبقه را در راه انقلاب اجتماعی دءایت کند، حزبی است که با تحلیل بردن مبارزه بیرونتاریا در دموکراسی خرد بورژوازی، با به بیان دیگر با تسلسل ایدئولوژی سوسیالیستی او به سوسیالیسم خلقی، برای انجام املاجاتی در تریب فزونی نیروی کار و بطور کلی برای انجام املاجات بورژوا - دموکراتیک مبارزه می‌کند که انقلاب دموکراتیک و طبقه سرانجام رساندن آن را دارد.

این دیدگاه، ایورتونیستی در مورد ماهیت و محتوای حزب کمونیست و وظایف آن، آنجا که به بروسه ایجاد

و تشکیل حزب کمونیست می‌پردازد، صرفاً به بند تشکیلاتی این بروسه دقیق می‌شود و در این زمینه نیز عمدتاً خود را بصورت گرایش به وحدت خواهی صرف آشکار می‌سازد.

"نشئت ایدئولوژیک"، "تخریف سیاسی" و "براکندگی تشکیلاتی" اینهاست آن بلبات آسمانی که دامن جنبش کمونیستی ما را فرا گرفته، و گرایش "وحدت خواهی صرف" می‌خواهد جنبش را از جنگ این بلبات برهاند! اینهاست آن اشباحی که جنبش کمونیستی ما را به "ضعفها، بیماریها و انحرافات" کشانده و توان و "طرفیت وی را بسوی پاسخگویی به وظایف عظیمش بشت از وی سلب کرده است" و گرایش "وحدت خواهی صرف" می‌خواهد با چفت و بست کردن اجزاء "براکنده جنبش" به یکدیگر جنبش را از "ضعفها، بیماریها و انحرافات" برهاند و توان و طرفیتش را بدان بساز گردانند.

"جنبش کمونیستی میهن ما از براکندگی و از نشئت ایدئولوژیک سیاسی رنج می‌برد، براکندگی و تشتی که خود بنشأ، و زمینه‌سبب ضعیفها، بیماریها و انحرافات است!"

(پیکار ۶۲، اطلاعیه وحدت ۱۰۰)

"موقعیت کمونی جنبش کمونیستی ما که از نظر سیاسی - ایدئولوژیک با نشئت و فقدان برنامه، سیاست و تاکتیک معین و واحد و از نظر تشکیلاتی با براکندگی، خرد کاری و محدودیت در مهارهای تنگ محفلی و گروهی مشخص می‌شود، طرفیت پاسخگویی به آن وظایف عظیمی را که رشد و گسترش جنبش شده‌ای در پیش روی او گذارده و تدارک فروری برای استقبال از وظایف عظیمتری که انتظا محتوم و نزدیک جنبش انقلابی بر دوشش خواهد نیاید، شدت از وی سلب کرده است!"

(رزمندگان ۱۸، اطلاعیه وحدت ۱۰۰)

اینکه جنبش کمونیستی ما چرا دچار "نشئت و براکندگی" است، با توضیح داده نمی‌شود و با آنکه می‌توان بدیده‌ای در خود طرح می‌گردد که نمی‌توان علل و ریشه‌های آنرا دریافت. جنبش کمونیستی ما چرا دچار "نشئت ایدئولوژیک - سیاسی" و "براکندگی تشکیلاتی" است؟ ریشه "نشئت و براکندگی" کجاست. این سوال اول است که بدون دادن پاسخ صحیح به آن، هیچگونه سختی از مبارزه سیاسی برای از بین بردن این "نشئت و براکندگی" نمی‌تواند در میان باشد.

برای توضیح و بررسی صحیح "نشئت و براکندگی" جنبش کمونیستی باید دو مولفه اساسی ذیل را در نظر گرفت: ۱) بحران ایورتونیسم خود بخودی و ۲) نفوذ در موفق جنبش کارگری.

۱) هر کس اندکی با جنبش ما آشنا باشد آن نقلاهای را بخاطر می‌آورد که بضمون پس از قیام تحت عناوین "کاویش" "نشوری انقلابی" در میان توده‌ها، کشف "نشوری انقلابی" و ندوین "نشوری انقلابی" سخاوتهایی شد گرفت. تعبیر تاکتیکی حکومتی بورژوازی بر ریشه تحولات نیام و تفسیر فرورابطه طبقاتی تمام آن نشوریهای "ندوین" شده قبلی - نشوریهای که بر اساس انتقاد غیر علنی از مارکسیسم بنا گرفته و کاملاً به انسجامی در خود دست یافته بودند - از هم گسسته بود. جنبش کمونیستی، محافل، گروه‌ها و روشنفکران انقلابی، با بی برنسیبی کامل در زمینه نشوری و تاکتیک کمونیستی قدم به استقبال از جنبش وسیع و در حال رشد کارگری گذاشت.

"رهبران" که نمی‌توانستند خود را به سطح فعالیت‌های انقلابی پرولتاریا ارتقا دهند و برای رهبری نوده‌ها در رأس آنان قرار گیرند. ناچار به دنباله‌روی از جنبش خودبخودی گنجانده شدند. برای آن دسته از "گاونگران" که در تلاشهای خود نتوانستند و هنوز سواستنداده و انعطاف‌ناپذیری تدوین نده مارکسیست‌هاست و با اتکا بر آن راهشان را روشن سازند، گفتند و "تدوین مجدد" تئوری انقلابی نمی‌تواند تسخیر نظامی باشد برای و طبعه پهنه کردن تئوری‌های قلبی با عبارات پیش‌تئوری از مارکس و لنین. بانه بیان دینگر تئوری‌های بارمازی شوربهای درهم ریخته قلبی در شکلی که بتواند دنباله‌روی از جنبش خودبخودی طبقه کارگر را تدبیر نماید. بدین ترتیب بحران کنونی اپورتونیسیم خودبخودی در جنبش ما، که تحت فشار پرولتاریا و توله مارکسیسم انقلابی در رابطه با مبارزات این طبقه اپورتونیسیم حاکم تحمیل شده است. قبل از هر چیز عبارات از اصرار و کوشش است که برای تدبیر دنباله‌روی از جنبش خودبخودی طبقه کارگر، و ارتقا آن تا حد سیشمی جامع از نظرات و تاکتیک‌ها بر زمینه مخدوش کردن مورهای طبقاتی و خلط و تاخیر انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی عمل می‌آید.

بحران کنونی که نتیجه به زیر سوال کشیده شدن اپورتونیسیم خودبخودی حاکم توسط مارکسیسم انقلابی است، بخاطر عدم سواحت و روشن نبودن مرزهای دقیق و قاطع بین این اپورتونیسیم و مارکسیسم انقلابی، در سطح جنبش کومونیستی خود را در فقدان هویت ایدئولوژیک - سیاسی معین و انشآت شده گروه‌ها، سازمان‌ها و محافل متعدد نشان می‌دهد.

۲) تفرقه در مفوف جنبش‌کارگری مولفه دیگر توضیح دهنده "تشتت و پراکندگی" جنبش کومونیستی است. ما بسیار گذرا، آنجا که از میانی عیبی رشد و شکل گیری اپورتونیسیم خودبخودی یاد می‌کردیم، به باره‌ای از علل تفرقه جنبش کارگری نیز اشاره کردیم. توضیح این تفرقه در جنبش کارگری مستلزم بررسی ویژه‌ای در مناسبات اقتصادی، سیاسی و همچنین نتایج حاصله از خود مبارزه طبقاتی پرولتاریا است که ما در اینجا به آن نمی‌پردازیم. از نقطه نظر بحث ما، این تفرقه در جنبش کارگری که از کمترین تحریمه، امکانات و تشکیلات، حتی اتحادیه‌ای برخوردار است، واقعیتی انکارناپذیر می‌باشد. دنباله‌روی "رهبران" از جنبش خودبخودی کارگری در شرایط تفرقه در مفوف این جنبش به معنای دنباله‌روی عملی از بخش‌ها، اجزا و لایه‌های پراکنده این جنبش نیز هست. هر یک از گروه‌ها، محافل و سازمان‌های متعدد در ارتباط خود با بخش‌ها و بخش‌های مجزا از جنبش کارگری مطالبات خود، محدود و پراکنده آن بخش را معمول فعالیت‌های سیاسی و سازماندهی عملی در بین کارگران فرار می‌دهد. و این در حالی است که تمام گروه‌ها و محافل و سازمان‌ها مجبورند، علی‌رغم محدودیت و با گستردگی حوزه فعالیت و دامنه ارتباطات با جنبش کارگری بدلیل درگیر بودن با کلیه مفولات برنامه‌ای و تاکتیکی، شکل و شمایل سراسری داشته‌باشند. از اینرو شرکت عملی گروه‌ها، محافل و سازمان‌ها در جنبش پراکنده کارگری، که وجود مبارزات انقلابی در جامعه این شرکت را امری مطلقا الزامی ساخته است، ناگزیر به تفرقه سیاسی و پراکندگی تشکیلاتی جنبش کومونیستی منجر گردیده است.

خلاصه کنیم: "تشتت ایدئولوژیک"، "تفرقه سیاسی" و "پراکندگی تشکیلاتی" جنبش کومونیستی ما بیانگر این واقعیت است که ۱) جنبش ما دوران بحران اپورتونیسیم را می‌گذراند. مرزهای بین مارکسیسم انقلابی و اپورتونیسیم در سطح جنبش کومونیستی مخدوش بوده و گروه‌ها، محافل، سازمان‌های متعدد فاقد یک هویت ایدئولوژیک - سیاسی معین و

تشبیه شده می‌باشند. ۲) تفرقه در جنبش کارگری در شرایطی که جنبش کومونیستی عمدتا به دنباله‌روی عملی از بخش‌ها و اجزا، این جنبش کشیده می‌شود، به پراکندگی کومونیست‌ها در ارتباط با جنبش کارگری می‌انجامد.

"تشتت و پراکندگی" جنبش کومونیستی برآیند تاثیرات متقابل این دو مولفه بر یکدیگر است. از اینرو نادیده گرفتن هر یک از این دو مولفه، یعنی بحران اپورتونیسیم و تفرقه جنبش کارگری، و وحدت را تنها در برخورد سه یکی از این دو جنبش کردن سرمنشا انحرافات پراکندگی و آکادمیستی در مقاله وحدت است که فوقا به آن اشاره کردیم. بدین بحران اپورتونیسیم به دیدی پراکندگی، و بدین تفرقه موجود در جنبش کارگری به دیدی آکادمیستی در درزیننه پیروم وحدت منجر می‌گردد. و لذا هرگونه پیشنهادی در زمینه وحدت باید این هر دو مولفه را در تاثیرات متقابلشان در نظر گرفته و پاسخگوی مسائل و معضلات مطرح در رابطه با این دو مولفه باشد.

گفتیم که نظرات رایج در جنبش کومونیستی که حاکی از گرایش به وحدت خواهی صرف می‌باشند، "تشتت و پراکندگی" را بعنوان چیزی در خود توضیح می‌دهند: "تشتت و پراکندگی خود منشا" و زمینه بسیاری از فعلها، مبارزات و انحرافات است "و با تشتت و پراکندگی ظرفیت جنبش ما را بشدت از وی سلب کرده است". حال اگر سوال شود، برای رفع "فعلها، مبارزات و انحرافات" و برای ضفوت "و با مبارزات دادن توان و ظرفیت سلب شده جنبش کومونیستی به آن چه باید کرد؟ از یک وحدت خواه صادق و بیگبر پاسخ خواهید شنید:

"... برای وحدت کل جنبش کومونیستی ... ضروری و بسیار هم ضروری است که آن نیروهای کمزور نیستی که هیچگونه اختلاف نظرات و با عدم شناسایی هژمونیهات اساسی و اصولی، جدایی تشکیلاتی آنها را توضیح نمی‌دهد و از توافق لازم در زمینه‌های اساسی برخوردارند، بسیار اختلافاتشان جدی است که چشم‌انداز حل آن بسیار روشن و نزدیک متصور می‌گردد و باینکه در یک تشکیلات کومونیستی قابل جمع می‌باشند، چه بمنظور شرکت فعال، گسترده و همه‌جانبه در جنبش کارگری و نوده‌ای و چه بمنظور انجام مبارزه ایدئولوژیک برای تثبیت مواضع خویش در جنبش کومونیستی و از این طریق تدارک نشوریک - سیاسی و برنامه‌های حزب کومونیست، هرچه سریعتر وحدت سیاسی - ایدئولوژیک خود را در وحدت تشکیلاتی مادیت و تبلور ببخشند."

(رزمندگان ۱۸، اطلاعیه وحدت ...)

آنچه را نقل کردیم خلاصه می‌کنیم تا "فرمول وحدت" را بدست آوریم: ضروری و بسیار هم ضروری است که اگر از یکدیگر بطنش می‌باشید، برای شرکت فعال در جنبش کارگری و برای تثبیت مواضع خویش در جنبش کومونیستی وحدت کنید! آیا چنین وحدتهایی در مسر حزب و تشبیه کننده راه حزب است؟ اگر شما مرما به "تخریب" معتقد باشید و نه حزب کومونیست، بلکه در راه حزب است. فرمول آنچنان شامل است که اپورتونیسیتها نیز می‌توانند - و نه تنها اپورتونیسیتها بلکه اگر کلمه "کومونیست" را از آن بزداشیم، بانداهای سیه نیز- می‌توانند بر مینای آن وحدت کنند و برای تثبیت مواضع خویش و شرکت فعال در جنبش و "تدارک نشوریک - سیاسی و برنامه‌های" حزبشان به تلاشهای خود گسترش بخشند. اما وحدت بر مینای چنین فرمولهایی به سبب تشبیه کننده راه رسیدن به حزب نیست، بلکه ما معتقدیم مانع بر مر راه استقلال طبقاتی پرولتاریا و در نتیجه حزب کومونیست است، زیرا: اولاً شعبان

می‌کند که آن سروهای کمونیستی که هیچگونه احتیاج نظرات... اساسی و اصولی ندارند باید از کدام نظرات مستنفا برخوردار باشند تا مبارزه ایدئولوژیک برای... نظرات در خدمت ایجاد وحدت نسوی بیولتاریا قرار گیرد؟

ثانیا "وحدت کلمه" در بین آن نیروهای کمونیست باید از چه بیان عملی برخوردار باشد و باید در کدام وظایف معین برای متحد ساختن صفوف درهم ریخته جنبش کارگری به زیر پرچم کمونیستی تسلط یابد؟ چنین در طرح موافقت نامه وحدت بین گروه "سویال دموکرات" و گروه دیگر، توسط متحقق شدن وحدت این دو گروه را "همه‌نگی نظرات اساسی و یکسان بودن وظایف عملی" ادگر می‌کند. "فرمول وحدت" این دومی، یعنی یکسان بودن وظایف عملی، را بکلی فراموش می‌کند و شرط وحدت را اشتراک نظرات اساسی قرار می‌دهد.

سخن گفتن در خارج از زمان و مکان ناپسند کمونیستها نیست و ما اگر این فرمول را خارج از زمان و مکان مورد تساوت قرار نداده، بلکه آنرا به شرایط مشخص خود تعمیم دهیم و از لحاظ عملی به آن توجه کنیم، خواهیم دید که در شرایط نامشخص بودن کامل نظرات اساسی، یعنی برنامه‌های، در جنبش ما و در شرایط فقدان هویت ایدئولوژیک - سیاسی معین و تثبیت شده گروه‌ها، سازمان‌ها و محافل مختلف، چنین وحدتهایی جز راه‌گشایی سر خریدن اپورتونسم خود بخودی در تشکلات و دست‌نظرین نفیست و استمرار بخشیدن به اپورتونسم حاکمی ندارد.

السته هیچکس نمی‌تواند از تمایلات آکادمیسی روشنفکران طلوعگیری کند و مانع از این شود که روشنفکران و محافل روشنفکری در صورت فقدان عدم شناسایی مسا و ابهامات اساسی و اصولی (با هر تعریفی که از این اصول و اساس داشته باشند) در محافل بزرگتری اجتماع کنند؛ اختلافات خود را که چشم انداز حل آن بسیار روشن و نزدیک متصور می‌گردد" با تحقیق، آموزش و مبارزه شوریک دروسی حل کنند و برای تثبیت مواضع خوبی در جنبش کمونیستی - با در میان محافل دیگر - به مبارزه ایدئولوژیک بپردازند.

اما این وحدت که "یکسان بودن وظایف عملی" معنی یکسان عملی "نظرات اساسی" را فراموش می‌کند و فقدان نقیصه و تاکتیک معین برای متحد ساختن جنبش کارگری به زیر پرچم کمونیستی را برده‌بویی می‌کند، نه وحدتی در جهت استقلال طیفانی بیولتاریا، بلکه وحدتی محفلی است. این آکادمیسم مرفه‌است و حجم محفل هر اندازه هم که بزرگتر شود نمی‌تواند خصلت آکادمیستی چنین وحدتی را رایل کند.

از سوی دیگر این پراشیم کامل است. انقلابیون می‌توانند در صورت فقدان عدم شناسایی ها و ابهامات بمحظور شرکت فعال گسترده و همه جانبه در جنبش کارگری و نوده‌ای "در یک تشکلات بزرگتر جمع گردند و تحت انضباطی آهنین به مبارزه خود گسترش بخشند. اما از نقطه نظر کمونیستی و از نقطه نظر بیولتاریا، چنین گسترش مبارزه‌ای جز تعمیم خرده‌کاری، کار بی هدف و بی نقشه، مسیبدون تاکتیک مشخص طیفانی و در یک کلام جز تشدید مبارزه از دیدگاه گاهی خرده‌بورژوازی چپری نیست.

گرایش به "وحدت خواهی صرف" همچنانکه پیش‌تر گفتیم انعکاس صریح آن دیدگاه اپورتونستی می‌باشد که حزب کمونیست را تا حد یک حزب دموکرات خرده‌بورژوازی تسول می‌دهد. این گرایش به وحدت خواهی از لحاظ مفهوم طیفانی آن در شرایط کنونی مبارزه طیفانی بازتاب افشار خسیوده - بورژوازی در ممانعت از استقلال ایدئولوژیک و تشکلاتی بیولتاریاست.

حال باید به این سوال که در آغاز شرح کردیم باز گردیم: چگونه می‌توان واقعیت‌گویی جنبش کمونیستی

را که در "تشت ایدئولوژیک"، "تفرقه سیاسی" و "پراگندگی تشکلاتی" این جنبش تسلط یافته است در راه دست‌نمایی به برنامه و تاکتیک کمونیستی، در راه برافراشتن پرچم واحد و مستقل بیولتاریا ایران و سازماندهی مساباره طیفانی او به زیر این پرچم، دگرگون ساخت؟

در بیانیه "سوی سوبالسم" تا حلقه اصلی مبارزه را برای دست‌نمایی به برنامه و تاکتیک کمونیستی مساباره شوریک دانستیم. اگر "تشت و پراگندگی" در جنبش مسا ساگر این واقعیت است که (۱) گروه‌ها، سازمان‌ها و محافل متعدد فاقد یک هویت ایدئولوژیک - سیاسی معین و تثبیت شده می‌باشند و مرزهای بین مارکسیسم - لیننیسم و اپورتونسم در سطح جنبش کمونیستی مخدوش است و (۲) تفرقه در جنبش کارگری، در شرایطیکه جنبش کمونیستی عمدتا به دنباله‌روی عملی از بخش‌ها و اجزای این جنبش کشیده می‌شود، به پراگندگی در ارتباط با جنبش کارگری می‌انجامد، این واقعیت و تشغه مرم ما را در دست‌گرفتن همین حلقه اصلی مساباره تعریف می‌نماید. زیرا:

از یکسو، "اگر قرار نیست که بحث و جدلهای ما بی ثمر باشد، اگر قرار نیست که به اشتغال برخوردارها و رقابت‌های شخصی کشانده شود، اگر قرار نیست که منجر به اغتشاش و سردرگمی نظرات و مخدوش نمودن مرز سیاسی دوستان و دشمنان گردد، مطلقا ضرورت دارد که مسئله برنامه در این بحث و جدل‌ها منظور گردد. بلیعیک در صورتی می‌تواند مفید واقع گردد که روشن کند که اختلافات تا حد حدهمق هستند، آنها این اختلافات ماهوی هستند یا اختلافاتی بر سر مسائل حوشی، اما این اختلافات مانع از کار مشترک در صفوف یک حزب واحد است یا خیر؟ فقط منظور کردن مسئله برنامه در این بلیعیک، فقط بیان مشخص و روشن کردن نظرات دو طرف درگیر در بلیعیک بر سر نظرات برنامه - بی‌شان، می‌تواند باری برای تمامی این مسائل فراهم کند. مسائلی که ممرانه خواستار پاسخ روشن و قاطعی هستند." (لنمین، یک پیش‌نویس برنامه حزب، ۱۸۹۹)

سماوت دیگر، برای پایان دادن به "اغتشاش و سردرگمی نظرات و مخدوش بودن مرز بین اپورتونسم مسا مارکسیسم - لیننیسم، یعنی همان چیزی که مترادف مسا فقدان هویت ایدئولوژیک - سیاسی معین گروه‌ها و محافل متعدد در جنبش کمونیستی است، "مطلقا ضرورت دارد که مسئله برنامه را در بلیعیک‌های خود وارد کنیم. ما باید این حسارت کمونیستی را داشته باشیم که با ابراز صریح و روشن نظرات برنامه‌ی خود، هویت واقعی ایدئولوژیک - سیاسی ما را نشان دهیم. باید ثابت کنیم که فقدان هویت خویش و با هویت مخدوش و اپورتونستی خویش را تحت مسابوان "تشت ایدئولوژیک - سیاسی جنبش کمونیستی" پنهان نمی‌سازیم. باید ثابت کنیم که فریادهای وحدت خواهی مسا برده‌ای بر "نظرات اساسی و اصولی" فرده‌ای ما و با فقدان هر گونه نظر اساسی و اصولی در نزد ما نیست، و در یک کلام باید با شرکت عملی در مبارزه شوریک برای دست‌نمایی به برنامه و تاکتیک کمونیستی نشان دهیم که واقعاً در راه وحدت جنبش کمونیسمی مساباره می‌کنیم.

"مادام که ما در مسائل اساسی برنامه و تاکتیک وحدت ندانیم، آشکارا می‌گفتیم که در دوران پراگندگی و محفل سازی زندگی می‌کنیم، علما اظهار می‌داشتیم که قبل از





متحدشدن باید مرز بندی نبود . در آموختن

ما از نکل های سازمان مشترک حتی دم هم نمی ردم . بلکه فقط و فقط در باره مسائل جدید (در آموختن و انعام هم جدید) مبارزه برنامه ای و تاکتیکی با اپورتونسم چون و چرا می کردیم . (لنین ، یک گام به پیش نه دو گام نه پس)

ما دوران تحمل بازی و "پراکندگی" را نمی توانیم پشت سر گذاریم . مگر آنکه بتوانیم به مرز بندیهای فاطس و روشن با اپورتونسم بر اساس برنامه و تاکتیک دست یابیم . تکمیل کردن "شکست و پراکندگی" و برافتگی از آن هر آند در هم که از طرف ما حادثه باشد ، تا هنگامیکه عملاً ثابت نکنیم که ما سریم حلقه اصلی مبارزه را برای دستیابی به برنامه و تاکتیک در دست گیریم ! تا هنگامیکه ثابت نکنیم از وارد شدن در مبارزه جدی شوربگ نمی ترسیم که مبادا هویت اپورتونیستی و با فقدان هویت ما سرما گردد . این تکفیر "شکست و پراکندگی" و آه و ناله از آن بسیار چیزی جز مصادفاتهایی به امید بدست آمدن "وحدت کلمه آسمانی" در جنبش کمونیستی نخواهد بود .

و از سوی دیگر: "... برنامه باید نقضرات اساسی ما را فرموله کند ، وظایف سیاسی عاجل ما را دقیقاً مشخص کند ، مطالبات مطروحه در زمینه فعالیت تبلیغاتی را ذکر کند ، کار تبلیغ را سر و سامان داده ، بیکارچه کند و آنرا توسعه دهد . و بدین طریق امر تبلیغ را از صورت خرد و پراکنده برای مطالبات متفرده و تاجیز به تبلیغ برای مجموعه کل مطالبات سوسیال دموکراتیک (کمونیستی - ب . س) ارتقاء دهد . امروزه زمانی است که فعالیت های سوسیال دموکراتیک باعث شور نسبتاً وسیع محافظان روشنفکران سوسیالیست و کارگران آگاه به معرفت طبقاتی شده است . ضرورت فوری ایجاد میکند که از طریق یک برنامه ، ارتباطات میان آنها تقویت شود و بدین طریق به همه آنها معنای درستی برای فعالیت بیشتر و گسترده تر بدهد" . (لنین ، یک پیش سوی برای حزب ما)

بدین ترتیب ، ما با بدست گرفتن حلقه اصلی مبارزه برای دستیابی به برنامه و تاکتیک ، خواهیم توانست که بطور

جدی برای از بین بردن تفرقه و پراکندگی در ارتباطات با جنبش کارگری مبارزه کنیم . خواهیم توانست که در فعالیت تبلیغی و سازماندهی عملی خود در بین توده های کارگر ، سیاست تبلیغی مشخصی منکی بر مطالبات پرولتری در انقلاب را بر جای سیاست تبلیغی منکی بر مطالبات "متفرده" و "تاجیز" که الزاماً صورت گرفته و پراکنده و در حالت دنباله روی از سخن ها و احرا ، پراکنده جنبش کارگری دنبال شود ، بنشانیم .

خواهیم توانست با تبدیل و ارتقاء ، ممنون فعالیت تبلیغی سازماندهی عملی در بین توده های یک ممنون واحد تبلیغاتی کمونیستی ، اولاً به گروه ها و محافل پراکنده معنای درستی برای فعالیت بیشتر و گسترده تر بدیم و ارتباطات میان آنها را تقویت کنیم ، ثانیاً ، به بنیاد استواری برای متحد ساختن صفوف پراکنده جنبش کارگری به زیر پرچم واحد کمونیستی از طریق وحدت بین پیروان جنبش دست یابیم .

و اما ، به همان اندازه که اتحاد معنوی ما منس مبارزه شوربگ برای دستیابی به برنامه و تاکتیک کمونیستی در برابر اپورتونسم خود خودی نظیر احص و دیگر انگال و مظاهر اپورتونسم با نور اعم حاصل می گردد ، ما ملزمیم که به این اتحاد معنوی در عرصه های مشخص مبارزه طبقاتی بیان مادی و عملی بدیم . به عبارت دیگر باید که اتحاد معنوی خود را در عمل تاسید کرده ، با به اداری خود را در این اتحاد و تحت انعام مان را بر زمینه های مادی اثبات کنیم و این زمینه مادی را به معنای برای ارتقاء اتحاد معنوی خود تبدیل سازیم . از اینرو ما به مقوله اتحاد عمل بین نیروهای کمونیست در عرصه های مشخص مبارزه طبقاتی برای بیان عملی بخشیدن به اتحاد معنوی خود و تاسید این اتحاد در برانیک مبارزه طبقاتی تاکید می ورزیم .

اتحاد عمل بر اساس اتحاد بلاتفرقه های روشن کمونیستی در این با آن عرصه مشخص مبارزه طبقاتی ، و مبارزه متحدانه برای جلوگیری از وارد کردن اپورتونسم در این عرصه ها ، به نوبه خود می تواند و باید به زمینه های مادی برای ارتقاء اتحاد معنوی بین نیروهای کمونیست و متحقق ساختن اتحاد عمل در عرصه های بیشتر و گسترده تری از مبارزه طبقاتی بدل گردد . تا هنگامیکه ما نتوانستیم با دستیابی به برنامه کمونیستی و با اتحاد تاکتیک واحد از طریق تشکیلات واحد به تفرقه سیاسی و پراکندگی در ارتباطات با جنبش کارگری بطور قطع غایبیم بخشم ، اتحاد عمل تنها راه ممکن و تنها شکل ممکن برای کاستن از تفرقه سیاسی و پراکندگی ارتباط کمونیستها با جنبش کارگری خواهد بود . بدین ترتیب ، به اعتقاد ما اتحاد عمل نه اشترناتسوی برای وحدت ، بلکه راهگشای وحدت و امر ضروری برای وحدت است .

بقیه از صفحه ۲۹:

نرا موش کند که طبقه ایست فاشم به ذات ، و اینکه هدف طبقاتی اش سرنگونی سوزواری است .

مجموعه آثار جلد ۸ و پسر بود . شماره ۲ ، معات ۶۰ - ۶۵ ۲۲ (۱۱) ژانویه ۱۹۰۵

توضیحات

- ۱- H.S.G. : نام مستعار ن . ف . دانلسون ، ایدئولوگ مارونسم لبرالی در سالهای بنیاد بود نر سوزواری .
- ۲- اشاره به العاء ، یرواز است که در سال ۱۸۶۱ صورت بدیرفت .

را بخوانید و دریغش و تکمیر آن ها را یاری کنید

از صفحه ۱

رزمندگان و راه کارگر: جدال...

شرط های آن را در انقلاب دموکراتیک حاضر فراهم سازد، غیر ممکن است. از نقطه نظر شیخه نهائی، یعنی تحقق سوسیالیسم، آن سه جهانی که اصولاً انکار وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر او را به عمای دست سوزواری سبیل می کند، و آن تروئیکست که با انکار وظایف دموکراتیک او تنها راه رسیدن به سوسیالیسم را از پرولتاریا بیوشده نگاه می دارد، هر دو یک نقش دارند. هر دو موانعی هستند که بر سر راه سوسیالیسم قرار گرفته اند، موانعی که به سببیم باید از سر راه پرولتاریا جارویان کند. و راه کارگر و رزمندگان اگر بخواهند در شغوری گاه این و گاه آن باشند. حداکثر می توانند در عمل گاه این مانع و گاه آن یکی را رفع نم و حجم تر سازند. هدف تلاطم رزمندگان و راه کارگر در انقلاب حاضر، یعنی "نابودی سیستم سرمایه داری در یک انقلاب دموکراتیک" در بهترین حالت خود تکرار شغوری های باطل سوسیالیسم حلفی با همان سوسیالیسم حربه سوزوواشی است، و در حالت واقعی خود، یعنی آنچه واقعاً منظور رزمندگان و راه کارگر است، احضار "آرمان سرمایه داری ملی و مستقل در ظاهری چیست. مادام که پانسدول استناعات راه کارگر و رزمندگان بر محور سوسیالیسم بویان می کند، محتوای مواضعشان، حتی اگر دست از سرمایه داری "ملی" بشویند ومانند و سنااسه سوسیالیسم را جولانر بود، همواره راست خواهد ماند.

پرولتاریای ایران باید بداند که از انقلاب دموکراتیک چه می خواهد و بر باید بروشتی و نی هیچ انهایی درگ کند که انقلاب حاضر از نظر معنی در پیروزی خود اصولاً چه می تواند به او بدهد. در یک کلام پرولتاریای انقلابی ایران باید محتوای اقتصادی و سیاسی پیروزی انقلاب حاضر (یک انقلاب دموکراتیک در ایران) را به روشنی تعریف کند.

همانطور که در متون گذشته خود توضیح داده ایم، به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی نبود نمی تواند انقلابی تلاطمه سوسیالیستی باشد. انقلاب حاضر می تواند نابودی سرمایه داری را در دستور تلاطم خود داشته باشد. ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه انقلاب ما، حدود طبقات و افکار غیر پرولتری در کنار پرولتاریا، که نه شیوه ای انقلابی برای دستیابی به خواسته های دموکراتیک خود دست به مبارزه می زنند از یکسو، و آماده نبودن شرایط ذهنی لازم برای سیج پرولتاریا از سوی دیگر، انقلاب کمونیستی ایران را در چهار چوبی دموکراتیک شروط و محدود می سازد. انقلاب کمونیستی آخرین حلقه در سلسله جنبش ها و انقلاباتسی است که از او اخرفرن تودهم تاکنون بازها با هدف ایجاد تحولات بنیادی دموکراتیک در ایران شکل گرفته اند و مرجع وظایف سازمان خویش را به انقلاب حاضر سپرده اند. اما این انقلاب دموکراتیک از ویژگی خاصی برخوردار است. انقلاب حاضر بر متن بحرانی اقتصادی ظهور کرده است که ریشه در مناسبات سرمایه داری ایران دارد. بحرانی که سازناب بحران جهانی سرمایه داری عصر ما (امپریالیسم) است. بحرانی که به این دلیل از نقطه نظر پرولتاریا پایخی جریانسودی سرمایه داری بطور کلی و استنزار سوسیالیسم (و از نقطه نظر سوزووازی، شکست قطعی اسلاب و آغاز دوره جدیدی از انبساط سرمایه بر اساس قوانین سرمایه داری عصر امپریالیسم) نمی تواند داشته باشد. با سوسیالیسم با سرمایه داری در کشور تحت سلطه امپریالیسم، این دوراهی ای است که بحران اقتصادی ایران پیشرو می ما، و نیز سوزووازی، می گذارد. نتیجه سوسیالیسم می تواند بحران زیربنای اقتصادی جامعه را به گونه ای انقلابی - و نه ارتجاعی - پایخ گوید. لیکن طبقات

انقلابی جامعه، که بر متن این بحران اقتصادی مبارزات طبقاتی خود را تا سطح یک انقلاب سبب داده اند، خود در عمل، بحکم شرایط عینی و ذهنی حاکم بر انقلاب نمی توانند این پایخ را ارائه دهند. این سه یک بین سمت شورویک بلکه سناقصی مادی و عینی در خارج از ذهن ما است. رزمندگان و راه کارگر بر آن می شوند تا این بین ستر را در ذهن حل کنند. آنان اولاً سوسیالیسم را به مناسه چاره نهائی می رسند (و این مناسه حوشودی است)، ثاناً دموکراتیک بودن انقلاب را سر به رسمیت می شناسند (و این نیز مناسه حوشودی است)، اما بیکیاره به کمک یک معلق شورویک پوپولیستی مشک را حل می کنند: "حداثالی دارد سوسیالیسم را در همین انقلاب می آوریم" سرمایه داری را در یک انقلاب دموکراتیک، با همین ترکیب طبقاتی موجود اردوگاه انقلاب و ما همان حکومت خلفی ای که بر این ترکیب بنا خواهد شد ناسود می کنیم. و این تماماً مانع بایس است! چرا که رزمندگان و راه کارگر که بین سمت شورویک خود را بسا درز گرفتن تمامی ملرومات مادی و عینی نابودی سرمایه داری، و بخصوص با درز گرفتن نیروت بیگیری مبارزه طبقاتی سنا دیکتاتوری پرولتاریا، "حل" کرده اند، قاعدتا کاری هم به چند و چون پراتیکی که باید این ملرومات مادی را متحقق سازد، نمی توانند داشته باشند. اما مارکسیسم - لنینیسم که هدف خود را تغییر جهان خارج، و نه راحت کردن خیال خود در ساره آن، قرار داده است هم پایخ بین سمت شورویک سوسیالیست های حلفی و هم چاره انقلاب حاضر را بومسوج در اختیار دارد. اگر بحران اقتصادی جامعه مارا تنها با سوسیالیسم می توان به شیوه انقلابی حل کرد، و اگر انقلاب حاضر که خود ریشه در این بحران دارد قادر به ارائه سوسیالیسم نیست، پس چه باید کرد؟ پایخ تنها و تنها یک چیز است. انقلابی وقفه، و محتوای پیروزی انقلاب حاضر، از نظر سیاسی و اقتصادی نیز جز فراهم کردن پیش شرط های گذار انقلاب حاضر به انقلابی سوسیالیستی، جز ایجاد زمینه های عینی و ذهنی یک انقلاب سوسیالیستی، چیست نمی تواند باشد. قعد ما نیز در این مقاله باز کردن این نکته است و به این منظور باید از بررسی محتوای سیاسی و اقتصادی انقلاب دموکراتیک بطور اعم، و انقلاب ما بطور اخص، انسان کنیم.

استدلا این نکته را تاکید کنیم که انقلاب دموکراتیک از نقطه نظر پرولتاریا قبل از هر چیز به اعتراف اهداف و وظایف سیاسی اثر اهمیت می یابد. و تحولات اقتصادی ای که می باید اثر این انقلاب صورت پذیرد در ارتباط با ناشیارات سیاسی خود برای پرولتاریا اهمیت می یابد. وظیفه سیک انقلاب دموکراتیک، از نقطه نظر پرولتاریا، رفع موانع سبب سارزه او برای سوسیالیسم است. این نکته چه در ساره انقلاب حاضر ایران که به اعتقاد ما وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه داری در ایران را ندارد. وجه برای مثال در ساره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که از نشر اقتصادی وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه داری در روسیه را داشت، صدق می کند. انقلابات دموکراتیک در کشور های مختلف و در مقاطع تاریخی متفاوت و طبقه و فاسلیت ایجاد تحولات اقتصادی مختلفی را دارا هستند. اما زاویه برخورد پرولتاریای انقلابی به این وظایف اقتصادی گوناگون همواره یکسان است. پرولتاریای انقلابی و مارکسیسم - لنینیسم همواره و همه جا در این تحولات اقتصادی تحقق شرایط را احتجو می کنند که مبارزه طبقاتی پرولتاریا بایر طبقه سوزووازی و برای سوسیالیسم را سهل تر، بانه تر، آزاد تر و سبب یافته تر سازد، چرا که پرولتاریا، همواره و همه جا، بر سببتر از شراذند اقتصادی و اجتماعی متفاوت، خواهان انقلابی وقفه است. سوسیالیسم تنها هدف در خود پرولتاریا است و انقلابات دموکراتیک و ملی تحولات



بروزی و عیثی از سمنه که پرولتاریای انقلابی میباید -
 حتم شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه سوسیالیسم را
 زار بران سوسیالیسم از دل آن ، در پرتو شرکت بگیرد در آن
 و بر اساس دستاوردهای آن سازماندهی کند. این را آموزگاران
 کسری پرولتاریا سارها و سارها ناکمیده کرده اند . در مانیفست
 کمونیست - این نخستین بیانیه استقلال طبقه کارگر جهانی -
 خنثام طرح چگونگی شرکت پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک ۱۸۴۸
 آلمان ، مارکس و انگلس تصریح می کنند که پرولتاریا تنها
 پیروزی انقلاب دموکراتیک دوشادوش بورژوازی دموکرات (در شرایط
 ۱۸۴۸ آلمان سرزواری نیروی مد فزده ال و دموکرات محسوب
 میشد) - را بدست می آید . و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب
 دموکراتیک ما سود حسی از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی
 انقلاب دموکراتیک سارزه بر شد سرزواری را آغاز خواهد
 کرد. انگلس در سال ۱۸۹۲ در رابطه با ناکسکی که حزب
 سوسیالیست ایتالیا (پیروان مارکس و انگلس) میباشند
 در انقلاب دموکراتیک آینده اتحاد می کردند همین معنا را
 تکرار می کند :

" (مارکسیست ها) هیچگاه از دیده دور نمی دارند
 که این دوره ها تنها مرحله هائی هستند که به هدف اساسی
 درانجامند ، یعنی به پیروزی پرولتاریا در پیوسته است آوردن
 حاکمیت سیاسی همچون ابزار دگرگون ساختن جامعه . جای
 آسنا در مفروضاتی است که در راه دستبازی بر هر کامیابی
 بی میانمی شود طبقه کارگر میزمنند . اما آنها همه این
 کامیابی ها را - چه سیاسی و چه اقتصادی - تنها چون پاداشی
 جداگانه ارزیابی می کنند. از این رو آنها به هر جنبش
 انقلابی و با پیشرو چون گامی در سوی راه خویش می نگرند...
 این ناکسکی که هیچگاه هدف بزرگ را از دیده مدور نمی دارد ،
 سوسیالیست ها را از آن نومیدی و دل سردی که دیگر حزبهای
 دارای آینده نگری کمتر - خواه جمهوری خواهان ناب و خواه
 سوسیالیست های رقیب انقلاب - سناکزیبر دچارش می کردند ،
 را میزداند . این حزبها آنچه را که مرحله ای است ساده ،
 چون هدف سیاسی جنبش می پذیرند " . (انگلس ، انقلاب آینده
 ایتالیا و حزب سوسیالیست)

و باز در مورد چگونگی شرکت مارکسیستها و حزب
 پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک انگلس می نویسد :

" اگر چشم سراسری جنبش جهانی و ملیسی
 (سراسری) باشد ، آنگاه افراد ما ، بیش از آنکه از آنان
 دعوت شود ، جای خود را در آنها می گیرند و روشن است که
 شرکت ما در جنبش جنبشی تبعیضی است . اما در جنبش سوسیالیستی
 باید بر خود روش سارم و میباشند در اس سارها آنگار
 اطلاع داریم که ما چون حزب مستقل که موقتا در اتحاد با
 رادیکالها و جمهوری خواهان بوده ، اما از ریشه با آنها
 تفاوت دارد ، شرکت می کنیم ، و آنگاه ما در سارها بهیچ
 سارزه در صورت پیروزی هیچ خیال واهی نداریم و اینکه
 این رسامند به هیچ روی نمی تواند ما را غرضند سازد و برای
 ما تنها یکی از مراحل است که به آن دست یافته ایم ، تنها
 یک پایگاه عملیاتی برای پیروزی های بعدی است . و آنگاه
 در همان روز پیروزی راههای ما از هم جدا می گردند " (همانجا
 ناکسکیها از راست)

لنین نیز در برخورد با انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۵
 دنیا همین روش را دارد :

" ما از انقلاب دموکراتیک ، بیدرتنگ و درست مطابق
 با میزان نیروی خریش ، یعنی نیروی پرولتاریای آگاه و
 مستقل به انقلاب سوسیالیستی گذر خواهیم کرد ، ما سوادار
 انقلابی و ولفه ایم ، در سمنه راه شوکت نخواهیم کرد "
 (سرشورد سوسیال دموکراتی به جنبش دهقانی)

در این خصوص می توان به دهها رهنمود روشن و صریح

از مارکس و انگلس و لنین اشاره کرد ، اما همینقدر برای
 روشن شدن بحث ما کانیست . پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک
 در جستجوی اتحاد زمینها ، بدست آوردن پایگاه های عملیاتی
 و در یک کلام تحقق پیش شرط های سیاسی و اقتصادی ادامه
 مبارزه طبقاتی تا سوسیالیسم است . مبارزه طبقاتی همواره
 مبارزه ای سیاسی است . اقتصاد ، و مطالبات اقتصادی در برنامه
 پرولتاریا برای انقلاب دموکراتیک ، تنها می تواند به
 مناسبه زمینهای برای بسط اس مبارزه سیاسی طرح شوند .
 مبارزه ای که پرولتاریا خواهان ادامه بی ولفه آن تا
 سوسیالیسم است . تئوری انقلاب سیاسی ولفه مارکس ، انگلس
 و لنین ، در نزد رزمندگان و راه کارگر ، از نظر سیاسی
 و اقتصادی ، به تئوری " انقلابات منطقی " تبدیل می شود !

و شطبه انقلاب حاضر مابودی سرمایه داری است " متضاد فیا
 این حکم است که " انقلاب سوسیالیستی همین انقلاب دموکراتیک
 است " ! این شام مفهوم عملی سوسیالیسم خلقی است که
 انقلاب دموکراتیک را ، با الحاق طبقه " استقرار " یک نظام
 تولیدی به آن (چه " استقرار " سرمایه داری " ملی " باشد چه
 " مابودی سرمایه داری " و لاجرم " استقرار " سوسیالیسم) به
 هدمی در خود برای پرولتاریا ارتقا می دهد . پرولتاریا ،
 آجا که برای استقرار یک نظام تولیدی مبارزه می کند ،
 تنها و تنها سوسیالیسم را مد نظر دارد ، که خود محتاج
 یک انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا
 است . پرولتاریا دو آرمان اقتصادی - یکی برای انقلاب
 دموکراتیک و دیگری برای انقلاب سوسیالیستی - ندارد .
 سوسیالیسم ، هر نظام تولیدی دیگر نظامی طبقاتی و استثمار
 گر است و پرولتاریا با اس هدف که سوسیالیسم از استثمار را
 حاشتن سوغ دیگر کند در مبارزات و انقلابات دموکراتیک
 شرکت نمی کند . پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک خواهان
 اتحاد مابودت سراسری سیاسی و مابودت سراسری اقتصادی ،
 برای بسط مبارزه طبقاتی بر طبقه سرزواری و هوارکسردن
 راه انقلاب سوسیالیستی است . بعبارت دیگر ، این مابودت سراسری
 حالات سیاسی و اقتصادی آن پیش شرط ها ، پایگاههای عملیاتی
 و ملزوماتی هستند که زمینه لازم را برای دستیابی پرولتاریا
 به اهداف سیاسی و اقتصادی این (دیکتاتوری پرولتاریا)
 و مابودی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم فراهم می کنند .

از همنجا به روشنی می بینیم که ما دو دسته شرایط
 سیاسی و اقتصادی از نظر تشوریک متمایز و قابل تفکیک
 مواجهم :

- ۱) شرایط سیاسی و اقتصادی ای که پرولتاریا در مقابل جامعه
 سرمایه داری و به مثابه حاشتن آن شرح می کند . شرایطی که
 تحقق آن مستلزم یک انقلاب سوسیالیستی ، استقرار دیکتاتوری
 پرولتاریا و مابودی سرمایه داری است .
- ۲) شرایط سیاسی و اقتصادی ای که پرولتاریا از جامعه
 سرمایه داری طلب می کند . شرایطی که " حالات " معینی را به
 یک جامعه سرمایه داری ، از نظر سیاسی و اقتصادی ، تحمیل
 می کند ، و به این اعتبار به خودی خود نافع سیاسی تمام
 نظام سرمایه داری نیست و لذا در حکم مابودی سرمایه داری
 نیست . شرایطی که می توانند و میباید در یک انقلاب
 دموکراتیک پیروزمند تحقق یابند .

در باره شرایط اقتصادی و سیاسی نوع اول ، یعنی
 اقتصادی پرولتاریا در مقابل جامعه سرمایه داری و مقبولات
 سیاسی آن ، هیچ کمونیستی منا به تعریف نباید اینهام
 داشته باشد . همه ما باید به اندازه کافی با تئوری
 سوسیالیسم علمی آشنا باشیم و به اهمیت مقبولات ، مفاهیم
 و روابطی چون مابودت استثمار در جامعه سرمایه داری ،
 فوایشن حرکت این جامعه و ضرورت انگکاف آن بسوسیالیسم
 سوسیالیسم ، بحسبان و اسرائیسم ، اقتصاد مابودی
 پرولتاریا ، مبارزه طبقاتی ، مف مستقل پرولتاریا و حزب



کمونیست، دیکتاتوری پرولتاریا و ... در چین و تعیین
وسه سیاسی و اقتصادی، و نیز راه خلق، آلترا-لیست
پرولتاریا (پس سوسیالیسم) و افدماشم. تنها
روبرویستهای تمام عیار و آساز سرگشته می‌توانند اصول
شوریک و مفولات بنیادی ای را که مارکسیسم برای تعیین
سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی نه روشنی نسبت نموده‌است
علما بزیر سوال کنند.

کار آنها به اشکال بر می‌خورد که بحث، چون بحث
رزمندگان و راه کارگر، بر سر نریاض سیاسی و اقتصادی نوع
دوم و ارتباط آن با تحقق سوسیالیسم آغاز می‌شود. و این
اشکال در عمل ناگزیر به نفی و نفی اصول شوریک پایه‌های
سوسیالیسم می‌آخاست.

نگاهی دیگر به محاذله رزمندگان و راه کارگر این
کته را روس می‌کند. کمیسر که مارکسیست در نظرسرای
سین معنوی سیاسی و اقتصادی پروری یک انقلاب دموکراتیک
می‌تک می‌باید با این سوال آغاز کند: "مناسب‌ترین حالت
سیاسی و مناسب‌ترین حالت اقتصادی که اس انقلاب می‌تواند
برای حرکت‌های پرولتاریا سوی سوسیالیسم فراهم کند
چیست و چگونه باید دست‌نهایی به این شرایط را تعیین کرده؟"
این دست‌نهایی وجه تمایز شیوه برخورد لنین و لشوکیها به
انقلاب دموکراتیک در قسایا منشویکیها است. منشویکیها
و منشویکیها هر دو بر سر مفولات سوسیالیسم علمی و جنسی
اسکه انقلاب ۱۹۰۵ "باید چه سبستی را از جا برکنند"

در ابتدای کار شواهن دارند. آنچه لنین و منشویکیها را
از منشویکیها متمایز می‌کند این واقعیت است که در حالیکه
منشویکیها انقلاب دموکراتیک را صرفا به مثابه یک تحویل
تاریخی، با طریقه جایگزینی نظام های معین تولیدی، و بقول
لنین از دیدگاه "ایدئیت" می‌نگرند. لنین و منشویکیها آنرا
تحولی ارزشی می‌کنند که می‌باید مناسب‌ترین حالت سیاسی
و اقتصادی را برای پیشروی پرولتاریا فراهم سازد (زحوم
کنید به مساحات "دوناکتیک..."). پس در حالیکه
منشویکیها رهبری مبارزات دموکراتیک را به سوزووازی و
برگدارند تا نقش تاریخی خود را در تحول ایدی "سیستم‌ها"
به پیش‌برده، لنین و منشویکیها خواهان آنند که پرولتاریا
رهبری این مبارزات را بر عهده گرفته و خود تحقق تحولات
مورد نیاز خود را تعیین کند. اگر منشویکیها از شرکت در
دولت انقلابی سرما می‌زدند تا در مقابل سوزووازی، این
رسول تحول تاریخی، نقش اپوزیسیون اغراطی را ایفا
کنند. لنین و منشویکیها خواهان آنند که پرولتاریا در این
دولت شرکت کند تا آنچه را که از یک انقلاب دموکراتیک
نات می‌کند به فعال‌ترین شکل، و از بالا و پائین هر دو،
دنیال کند. اگر منشویکیها از زاویه رشد "سیستم سرمایه‌داری"
و "تابودی نقای سواز" به سیاست‌ارشی استولیهیسن
می‌نگرند و از "موقفیت" های او سخن می‌رانند، لنین و
منشویکیها تا تاکنه بر اینکه استولیهیسن و دهقانان از نقطه
نظر "سیستی" که به ارمغان می‌آورند تفاوتی ماهوی ندارند
اعلام می‌دارند که تنها به‌روزی حشش دهقانی و اشکال معینی
که اس سوزوی به نظام ارضی در روسیه می‌کنند، و نه‌تاتیری
که بر ساخت حکومت می‌گذارد. مناسب‌ترین حالت سیاسی و
اقتصادی را برای پیشروی پرولتاریا ایجاد می‌کند، و لذا
پرولتاریا را به حمایت از حشش دهقانی معطوف و متمهد
می‌گردانند (رجوع کنید به "فقت مقاله در ساره مساله ارضی
و حشش دهقانی"، بخصوص مقاله آخر). و باز پس از انقلاب
فوریه این نقطه عربیت لنین را روشنی می‌سپم، آنگاه
که به "منشویکیهای قدیمی" هشدار می‌دهد که فرجام انقلاب
دموکراتیک را از روی تحقق و با عدم تحقق اشکال سیاسی و
اقتصادی از پیش‌سپس نه، دعاوت نکند. بلکه بر این
واقعیت نظر کند که مناسب‌ترین حالت سیاسی و اقتصادی

برای حرکت سوی استرار دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی
سرمایه‌داری در اشکال غیر منتظره‌ای هم اکنون فراهم آمده-
اند (رجوع کنید به "در ساره ناکتیکها" مقاله اول)

اما راه کارگر و رزمندگان چه می‌کنند؟ آنها به
شیوه منشویکیها حرکت می‌کنند: "چه سبستی را باید در انقلاب
حاضر از جا برکنند؟" سوال، اشکال منشویکی خود را ناگزیر
به پاسخ خود منتقل می‌کند. چراکه به‌زوال هر دو باید در پاسخ
سوال خود سبستی را نام ببرند، و می‌برند: "سرمایه‌داری".
حال اگر سوال را به شیوه لنین طرح کنیم بوی بی‌حشش‌رزمندگان
و راه کارگر کاملاً روشن می‌شود: "مناسب‌ترین حالت سیاسی
و اقتصادی ای که ما می‌توانیم در این انقلاب دموکراتیک
برای حرکت سوی دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی سرمایه‌داری
بوجود بیاوریم چیست؟" و رزمندگان و راه کارگر پاسخ
می‌دهند: از نظر اقتصادی "تابودی سرمایه‌داری"، از نظر
سیاسی "جمهوری دموکراتیک طق"، و این پاسخ مجموعه‌ای
از یک النفاط (در تعیین بیش‌ترین‌های سیاسی سوسیالیسم)
و یک دور باطل و هیچ‌نگوشی (در تعیین بیش‌ترین‌های
اقتصادی آن) است. النفاط، چرا که جمهوری دموکراتیک
خلق آن وضعیت سیاسی ای اعلام شده است که می‌تواند ناظر بر
تابودی سرمایه‌داری باشد، این جمهوری وظایف دیکتاتوری
پرولتاریا را بر عهده گرفته و این دوری را کاملاً غیر
ضروری اعلام کرده است. این روبرویستیم تمام عیار است،
تجدید نظر طلیمی در اصول و مفولات پایه‌ای سوسیالیسم علمی
است. و دور باطل، چرا که "تابودی سرمایه‌داری" بیش
شرط "تابودی سرمایه‌داری" فرار گرفته است! و این چه
روی کودگانه است!

نقطه عزیمت رزمندگان و راه کارگر هر دو در برخورد
به انقلاب دموکراتیک، نقطه عزیمتی منشویکی است. چراکه
اینان نه از زاویه پیگیری مبارزه طبقاتی تا استقرار
دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه از زاویه جایگزینی "سیستم‌ها"
تابودی یکی و استقرار دیگری، به انقلاب دموکراتیک برخورد
می‌کنند. برای آنکه حاصل عملی این برخورد، و ادامه منطقی
آن را بررسی کنیم لازم است بحث خود را از آنجا که رهسا
کردیم ادامه دهیم.

دو دسته شرایطی که شردیم دنیا دو جز اساسی
یک برنامه کمونیستی را تشکیل می‌دهند. برخورد یک حشش
به مسائل بنیادی انقلاب می‌باید قبل از هر چیز در برنامه
حزب، که پرچم هویت و مبارزه حشش مستقل پرولتاری است،
حشو کرد و نه صرفا در مناظرات و متون جدلی متفکرین
حزبی. این محاذلات ما حمل شوریک خود را در سبک
برنامه حزبی باز نباید، تا نتواند پرولتاریا انقلابی
مشکل در حزب را، بر اساس برنامه، در امر شرویح و تبیین
و سازماندهی مبارزه طبقاتی همسو و هم‌جنگ کند. به وظیفه
سماهی خود عمل نکرده است. سرمایه چهارجوسی است که در
آن شوری به رهنمود عمل بدل می‌شود، و سخن گفتن از تلقیق
سوسیالیسم علمی با حشش طبفه کارگر، سخن گفتن از حشش
در انتزاع از پیرویه تبدیل شوری انقلابی به برنامه حزبی،
پوچ و بی‌معنوا است. در دسته شرایط مطلوب پرولتاریا، در
برنامه بصورت دو جز، اصولی (برنامه حد اکثر) و مطالبات
(برنامه حد اقل) ارائه می‌شوند. برنامه حد اکثر حداقل
در کلیت خود "تعبیر روشنی از هدف‌نهایش، ساخت صحیح
از راه رسیدن به آن هدف و مفهوم دنیایی از شرایط واقعی
آن نقطه با وظایف‌نوری حشش" بدست می‌دهد (لنین،
آوانتوریزم انقلابی). این برنامه در کلیت خود هم داد-
خواست و اعلان جنگی است بر علیه جامعه موجود و طبقات‌حاکم،
و هم پرچمی است که پرولتاریا تمامی رزمندگان و توده‌های
تحت‌شم را به یک مبارزه رهائی بخش تحت‌لوی آن گسرا
می‌خواند. آلترا-لیست‌های سیاسی و اقتصادی پرولتاریا (دیکتاتوری

پرولتاریا و سوسیالیسم) بخش حداکثر برنامه و خواسته‌های فوری سیاسی و اقتصادی پرولتاریا بخش حداقل را تشکیل می‌دهند. برنامه حد اکثر و حداقل در کلیت خود، مسیر مادی حرکت جنبش پرولتاری را از شرایط موجود تا سوسیالیسم در رثوس کلی آن تبیین می‌کنند. برنامه حداکثر و حداقل در کلیت خود چکیده درک پرولتاری از ملزومات مادی اهداف انقلابی وقفه است. برنامه حداقل نحوه خود بیانگر شرایطی است که پرولتاریا تحقق آن را برای تسهیل مبارزه طبقاتی خویش بر علیه بورژوازی لازم می‌شود. برنامه حداقل، که حداکثر از برنامه حداکثر مفهومی ندارد و نمی‌تواند در انزوا از آن درک شود. در برگرفته چکیده نظرات پرولتاریا رهای انقلابی در مورد مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای رسیدن به سوسیالیسم، با توجه به تعریف دقیق‌تری از نیازهای پرولتاریا در یک کشور معین در یک مقطع معین است. برخورد مارکسیستی به محتوای سیاسی و اقتصادی پیروزی انقلاب دموکراتیک نیز تنها در پروسه دستیابی به این برنامه و تسلیع و تثبیت آن در جنبش‌گرایی معنا و مفهوم واقعی خود را باز می‌یابد (به این نکته باز خواهیم گشت).

اما این مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی که چکیده برخورد کمونیستی را به محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک تشکیل می‌دهند و می‌باید بصورت یک برنامه حداقل طرح و تدوین شوند، در رثوس کلی کدامند؟

ما در متون دیگر خود مشروحا بر پیش‌شرط‌های سیاسی حرکت‌نهادی پرولتاریا بصوی سوسیالیسم تاکتیسم گذارده‌ایم (رجوع کنید به "خطوط عمده"، "دورنمای فلاکت ..."، "کمونیستها و جنبش‌دهفانی ... و ...") و اینجا تسهیل‌کنندگی را لازم نمی‌دانیم، همینقدر اشاره می‌کنیم که رکن اساسی این پیش‌شرط‌ها در عام‌ترین بیان خود چیزی جز دموکراتیزه شدن (کردن) روستای سیاسی جامعه نیست. تبعیت ارگانهای حکومتی از نمایندگان مستقیم مردم، جدایی مذهب از دولت، به رسمیت شناخته شدن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، برابری حقوق زن و مرد، تضمین آزادی اجتماعات بیان و ... همه و همه حقوق دموکراتیکی هستند که پرولتاریا تنها در پرتو مبارزه‌ای پیگیر برای تحقق آن می‌تواند بیاورد. حرکت‌نهادی خود را سوسیالیسم سازمان دهد، در مورد مشخص ایران، همانطور که قبلا نیز تاکنون کرده‌ایم، دموکراتیزه شدن روستای سیاسی جامعه و تحقق شرایط سیاسی دموکراتیکی که موانع سبط‌آزادانه مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رفع نماید، مستلزم بزرگ‌ترین حکومت بورژوازی سربا منگی سیر امپریالیسم است. تنها پیروزی یک جنبش دموکراتیک انقلابی، تحت هژمونی پرولتاریا، انقلابی و حزب کمونیست او، می‌تواند مامن تثبیت و حفظ دستاوردهای دموکراتیک مورد نیاز از پرولتاریای ایران باشد.

اما در مورد مناسب‌ترین حالت اقتصادی یا محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب دموکراتیک از دیدگاه پرولتاریا، قبل از هر چیز باید از خود پرسیم که ملاک کمونیست‌ها در مورد "مناسب" بودن این یا آن وضعیت اقتصادی چیست؟

مناسب‌ترین حالت اقتصادی در پیروزی انقلاب دموکراتیک برای پرولتاریا حالتی است که:

اولاً، بتواند با هر چه آزادتر ساختن پرولتاریا از مملکت اقتصادی که جامعه سرمایه‌داری سیرا و تحمیل می‌کند، زمینه شرکت هرچه وسیع‌تر او را در مبارزه طبقاتی بر علیه بورژوازی و نظام سرمایه‌داری بطور کلی فراهم نماید. در برنامه قدیم حزب بلشویک روسیه و همچنین در پیش‌نویس برنامه تجدیدنظر شده بوسیله لنین در سال ۱۹۱۷، پس از توضیح این واقعیات که رهاسی کامل پرولتاریا در سوسیالیسم

میسر است و دیکتاتوری پرولتاریا شرط لازم استقرار سوسیالیسم است، بصورت دیگر پس از توضیح هدف‌نهادی مبارزه طبقاتی پرولتاریا (برنامه حد اکثر) بلافاصله این نکته طسرح می‌گردد که "برای مصون داشتن طبقه کارگر از شیاهی فمزیستی و روحی و سزای سب قاطبیتش در بمبکیری مبارزه برای رهاسی حزب برای تحقق مطالبات حداقل خویش، که سدسبالب عبارت فوق ارائه می‌شود، مبارزه می‌کند.

و نیز در برنامه تجدیدنظر شده، آنجا که وظایف حزب پرولتاریا مطرح می‌شوند می‌خوانیم:

"وظیفه بلافاصله حزب پرولتاریا جنگیدن برای یک نظام سیاسی است که به بهترین وجهی پیشرفت اقتصادی و حقوق مردم را بطور کلی تضمین کرده و بالاخره کم‌مشقت‌ترین گذار به سوسیالیسم را ممکن می‌نماید."

لنین نیز در مروری کوتاه و خلاصه بر برنامه ۱۹۰۳ می‌نویسد:

"... پس برنامه اصلاحاتی را که باید به فوریت برای طبقه کارگر انجام شود تا زندگی آسانتری برای آنها ایجاد گشته و آنها را قادر سازد که با آزادی بیشتر برای سوسیالیسم جنگند متذکر شده است. این برنامه به اشارات ویژه‌ای را در مورد اطلاعاتی که باید سریعاً برای تمام کشاورزان انجام شود تا آنها را قادر سازد که به آسانی و آزادانه با بورژوازی روستایی و بورژوازی سراسر روسیه به جنگ سوداگرانه، دربرداره" (به روستائیان فقیر، تاکیدهها از ما است)

ثانیاً، "مناسب‌ترین حالت اقتصادی" حالتی است که محتوای فوق را در آن اشکال اقتصادی ای ارائه دهد که پس از پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، راه را برای تبدیل مالکیت خصوصی بورژوازی به مالکیت اجتماعی و جانشین کردن اقتصاد برنامه‌ریزی شده بحای تولید کالای، هموارتر نماید. در عام‌ترین و انتزاعی‌ترین حالت می‌توان گفت که تمرکز هر چه بیشتر سرمایه‌دردت یک دولت انقلابی و دموکراتیک، یعنی همان حالتی که سیرا رزمندگان و راه کارگر سیرا تا بودی سرمایه‌داری گذاشته اند، مناسب‌ترین حالت اقتصادی برای پرولتاریا است؛ اما این چیزی نیست که کمونیست‌های کشورهای مختلف در هر شرایطی صرفاً به اعتبار احکام عام شورویک در مورد انحصاری شدن سرمایه‌داری و "گام آخر" آن به سوسیالیسم، اتوماتیک در برنامه خود بگمانندند. معادله و ملی کردن این یا آن صنعت و یا بخش اقتصادی معین، و یا اصولاً معادله و ملی کردن، می‌باید در هر مورد مشخص ارزیابی شده و مطلوبیت آن برای راهگشایی مبارزه طبقاتی، و ساختمان سوسیالیسم (پس از دیکتاتوری پرولتاریا)، معدداً تحلیل و اثبات شود. اشکال اقتصادی ای که مناسب‌ترین حالت اقتصادی را برای سبط مبارزه طبقاتی در سیر دارد و لذا مطالبات حداقل ما در آن ناظر است، اشکالی نیست که صرفاً از نشوری تکامل سرمایه‌داری و چگونگی تحول آن به سوسیالیسم استخراج شوند. بلکه سیر چندو چون اشکال اقتصادی معین موجود در یک جامعه معین، و امکاناتی که انقلاب و نهادهای حاصل از انقلاب خود فراهم می‌آورند، متکی است. معادله و ملی کردن یکی از اشکالی است که در اختیار پرولتاریا است. شکلی است که تنها در شرایط معین مطلوب‌ترین شکل محسوب می‌شود. سیر انقلاب و چگونگی سبط و ادامه مبارزه طبقاتی، می‌تواند هرمار اشکال نوینی را به ارمان آورد. معادله و ملی کردن، تولید تعاونی، اقتصاد جنگی در مناطق آزاد شده، کنترل و نظارت مستقیم شوراها یا کارگری بر تولید و توزیع، و ... اشکال متنوعی از چگونگی تحقق برنامه حداقل پرولتاریا را در انقلاب دموکراتیک بدست می‌دهند.

می‌بینیم که اساس کار در تعریف مطالبات حداقلی، با محتوای پیروزی انقلاب از دیدگاه بیرونتاریا، حرکت از زاویه نیازهای سازه طبقاتی بیرونتاریا و تلاش در جهت رفع موانع انکشاف آزادانه آن تا استقرار دیکتاتوری بیرونتاریا است. رزمندگان و راه‌کارگر که از زاویه جدا به جا کردن و ناسود کردن و بنا کردن "سیستم‌ها" به این انقلاب برخورد می‌کنند، و لذا هیچگونه اشاره‌ای به مسائلی محوری مبارزه طبقاتی بیرونتاریا بر طبقه بورژوازی ندارند. چاره‌ای جز سقوط به ورطه ذهنی کرائی‌های بویولستی و مومع گیری‌های متشویی و شه‌شروشکبستی نخواهند داشت. از همینجا است که می‌بینیم در سراسر مجادله رزمندگان و راه‌کارگر پیش‌شرط‌های سیاسی پیروزی انقلاب، دموکراسی و مسازات دموکراتیک، گام‌ها از قلم افتاده‌اند. و باز دو گروه، آنجا که بدون آنکه خود متوجه باشند در سازه محتوای سراسر حداقل سخن می‌گویند، این محتوا را به ار دیدگاه یک طبقه معین (بیرونتاریا) در یک کشور معین و با هدف‌های معین (سوسیالیسم) بلکه از دیدگاه "تکامل تاریخی جامعه" "ادبیت" و بطور خلاصه از دیدگاهی ماوراء طبقاتی (ولسلا بورژوازی) مورد بحث قرار می‌دهند. رزمندگان و راه‌کارگر به این ترتیب به مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی در پیروزی انقلاب حاضر و ارساط آن با سازه برای سوسیالیسم، به انگال اقتصادی و سیاسی متدن و محتلفی که این "حالات" خود را در قالب آن بیان خواهند کرد، و به سرنامه حداکثر و حداقل بطور کلی، گام‌ها لاتند و سی تفاوت می‌مانند. تحلیل مانریالیستی و طبقاتی از انقلاب دموکراتیک فصل از هر چیز مستلزم حرکت از نقطه مزمبعتی مانریالیستی و طبقاتی است. رزمندگان و راه‌کارگر در قدم اول همین را فاقند.

گنشم که محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک ایجاد مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای سازه مبارزه طبقاتی است، که از نقطه نظر بیرونتاریا فصل از هر چیز در مطالبات حداقل به سرنامه‌ترین شکل بیان می‌شود. از نظرس اقتصادی، تحقق این مطالبات ابداً به معنای ناسودی سرمایه‌داری نیست، به معنای استقرار یک نظام تولیدی "دیگر" نیست، بلکه صرفاً الگوئی است که بیرونتاریا بسو اقتصاد بورژوازی تحمیل می‌کند و شرط و ثروپی است که بر کارکرد این نظام می‌گذارد. اما همین اعتبار، در همین اینکه مطالبات حداقل بیرونتاریا از محدوده فواین سببای نظام تولیدی کاپیتالیستی فراتر می‌رود، از امکانات عملی بورژوازی در آن منقطع و بخصوص از شرایط مطلوب تولید برای بورژوازی فراتر می‌رود. حداقل بیرونتاریای انقلابی در تعیین طول روز کار، حداقل دستمزد، ایام مرخصی، شرایط بیمه و بهداشت، چگونگی اداره صنایع، اوضاع معیشتی، سیکاران و نیز چندو چون موقعیت رزمندگان غیر بیرونتاریا، اساس مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید و مبادله، تولید گالشی و خرید و فروش نیروی کار را نفخ نمی‌کند، اما سی تکبیر شرایط سودآوری و انباشت سرمایه محدودیت‌ها و ثروپی می‌گذارد. این واقعیت که سرمایه حداقل از نظرس ثنوریک از محدوده یک جامعه بورژوازی فراتر نمی‌رود، اما از امکانات عملی بورژوازی فراتر می‌رود، کلید اصلی بحث و نشط حرکت ما در بررسی محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب حاضر است. انقلاب دموکراتیک ما وضع ندارد، و نمی‌تواند، سرمایه‌داری را در ایران نابود کند. ناسودی سرمایه‌داری ایران وظیفه یک انقلاب سوسیالیستی است که انقلاب حاضر می‌باید راهگشای آن کرده. از سزی دیگر سرمایه‌داری ایران، همانطور که سارها تاکند کرده‌ایم، سرمایه‌داری سوسیالیسم در کشور تحت‌سلطه است. "واستگی"، عمارتی که تنها می‌تواند بر این وجه سرمایه‌داری ایران داللت کند، از سرمایه‌داری ایران منظور کلی قابل تفکیک و تجزیه نیست.

قطع "واستگی" و ایجاد سرمایه‌داری "بلی و مستقل" در ایران، با سمارت دقیق‌تر تفسیر مکان اقتصادی ایران از یک کشور تحت‌سلطه به کتوری "مستقل" (که در عصر امپریالیسم مفهوم تبدیل ایران به یک کشور امپریالیست است) یک اشویی بورژوازی است، غیر قابل تحقق است و از آن مهمتر ابداً خواست بیرونتاریای ایران نیست. به این دلیل بیرونتاریای ایران محتوای پیروزی انقلاب ایران را نیز "قطع واستگی" و "حفظ سازه سرمایه‌داری" تعریف نمی‌کند. بیرونتاریای ایران در این انقلاب از نظر اقتصادی تحمیل آنجان شرایطی را بر اقتصاد موجود طلب می‌کند که مناسب‌ترین حالت اقتصادی را برای حرکت‌های او بسوی سوسیالیسم در بر داشته باشد. بحث چند و چون محتوا و اشکال این مطالبات بیرونتاری در درون جنبش کمونیستی ما هنوز حتی آغاز هم نشده است و ما بطریق اولی نمی‌توانیم یک برنامه جامع کمونیستی، شامل تعریف دقیقی از مطالبات حداقل و اشکال عملی تحقق آن، بدست دهیم، اما می‌توانیم محور اساسی و عامل تعیین‌کننده محتوای این مطالبات را، سرنامه‌های شناخت خود از سرمایه‌داری ایران، طرح کنیم و برای حرکت در سازه ایدئولوژیک بیگیری که می‌بایست بسطور مستتاسی به یک برنامه نسبی در جنبش کمونیستی ایران دامن زده شده اعلام آمادگی کنیم.

ایران کشوری سرمایه‌داری و تحت‌سلطه امپریالیسم است، که اساس اقتصاد آن را تولید فوق‌سود امپریالیستی بر مبنای استثمار نیروی کار ارزان بیرونتاریا تشکیل می‌دهد. مشخص نمی‌این رابطه معین میان کار و سرمایه، همین مکان ویژه‌ای است که تولیدکنندگان خرده‌پا، در شهر و روستا، در این اقتصاد اجزای می‌کنند. سطح معیشت‌آنان نیز، بواسطه تسلط بخش اعظم تولید اضافه‌شان توسط بورژوازی، به سطحی بسیار نازل کاهش یافته و مستمرا در معرض حداقلی کامل از وسایل تولید خویش قرار دارند، و به این اعتبار غیر مستقیم و مالکوه جزئی از ارتش ذخیره کار در بازار داخلی را تشکیل می‌دهد، (رجسوع کنید به "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی ۲"، "دورنمای فلاکت و اعدای نوین انقلاب، صمیمه"، "کمونیستها و جنبش دهانی ..."، "سلوط عمده")

انقلاب ما شهر بر متن بحرانی اقتصادی در جنبش نظامی ظهور کرده است. این بحران اقتصادی بحرانی در یک جامعه سرمایه‌داری و بازناب‌بخش حیاتی امپریالیسم در کشور تحت‌سلطه است، که بنا به شریف‌تنها واه خروج انقلابی از آن سوسیالیسم است. اما مکان اقتصاد ایران به مشابه کتوری تحت‌سلطه امپریالیسم، فقدان تراشک‌دهنی یک انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه و وجود انشاز غیر بیرونتاری که بدلالشی که گفتم فادردند به شیوه‌ای انقلابی با نظام موجود دست‌به سازه زسند، این انقلاب را در چهار چوب انقلابی دموکراتیک محدود می‌نارد؛ انقلاب دموکراتیکی که بی آنکه بی وقعه به یک انقلاب سوسیالیستی متحول شود، بی آنکه تنها آنترناتیو اقتصادی انقلابی (سوسیالیسم) در سطح جامعه طرح شود، و نیروهای هوادار آن به میدان فرا خوانده شوند، نه تنها به انجام نمی‌رسد، بلکه ناگزیر از شکست و تسلیم به شرایط اقتصادی موجود است. سرمایه‌داری در کشور تحت‌سلطه امپریالیسم، با سوسیالیسم، راه حل اقتصادی مبادای نیست. پس جردن متدن کمونی بیرونتاریا، متکی بر آرمانه‌های اقتصادی خود، به انقلاب حاضر چون هدفی در خود بنگرند، بیرونتاریا نمی‌تواند و نباید چنین کند.

"در گذشته تفاوت اقتصادی بین مستعمرات و ملل اروپایی ... در این بود که مستعمرات در مباد



دنه کالا - بهم بودند ولی هنوز نقش در تولید سرمایه‌داری نداشتند. امپریالیسم این اوضاع را کاملاً تغییر داده است. از جمله مشخصات امپریالیسم دور سرمایه است، تولید سرمایه‌داری یا سرعت هرچه بیشتری در مستعمرات استقرار می‌یابد به نحوی که خارج ساختن این مستعمرات از زیر سلطه سرمایه‌داری اروپائی غیرممکن می‌شود. قاعده عمومی این است که جداسازی مستعمرات، چه از نظر نظامی و چه از نظر زرتی، تنها سزسله سوسالیسم قابل تحقق است. این امر تحت نظام سرمایه‌داری، تنها در یک حالت استثنائی قابل وقوع است، و بسا بقیامت یک سلسله انقلاب‌ها و قیام‌ها، چه در مستعمرات و چه در متروپول (لنین، سترالین - نامه مساحتای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت خویش)

لنین به روشنی تنها راه رهائی کشور تحت سلطه را در عصر امپریالیسم، بر طبق قاعده عمومی "سوسالیسم می‌داند". قاعده عمومی" دقیقاً بیانگر درک لنینی از مساحت سرمایه‌داری، ویژگی‌های عصر امپریالیسم و بحران آن است. پاسخ به هر بحران سرمایه‌داری از دیدگاه ملبسولنیا انسان تحت استثمار، بر طبق قاعده عمومی، تنها یک چیز است: سوسالیسم. اما نکته مهم اینجا است که لنین و توسوع انقلاب سوسالیستی را بقیامت یک سلسله انقلابات و قیام‌ها ممکن می‌داند. انقلاب دموکراتیک ایران، دقیقاً جزء آن "سلسله انقلاب‌ها و قیام‌ها" است که از دیدگاه مناسبع رحمتگان تنها می‌تواند و باید به یک چیز منجر شود - بس سوسالیسم.

از این نقطه نظر فرمولسندی بیولتاریای انقلابی ایران از محتوای اقتصادی بیروزی انقلاب حاضر، مفسروح ارائه آن در قالب مطالبات حداقل، نیز باید ناظر بر این واقعیت عصر امپریالیسم، یعنی ضرورت عمیق تحول انقلابات دموکراتیک به انقلاب سوسالیستی، و با به عبارت دیگر تحقق سوسالیسم از طریق یک سلسله انقلاب‌ها باشد. بحارارت دهگر اگر در آلمان ۱۸۴۸ و در روسیه ۱۹۰۵ انقلاب بی وقته یک خواست طبقاتی بیولتاریا است که زمینه اقتصادی آن می‌تواند بدرجات مختلف فراهم باشد یا نباشد. امروز در عصر امپریالیسم و در کشور تحت سلطه، وقوع یک سلسله انقلابات انقلابی وقته، تا جاییکه بحران جامعه بیورژواشی تنها پاسخ انقلاب خود را در سوسالیسم بگیرد، بر طبق "قاعده عمومی" یک ضرورت عمیق اقتصادی نیز هست. این خصوصیت کشور ما به مثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم است، و لذا بررسی محتوای مطالبات حداقل ما نیز می‌باید بسیر درک این خصوصیت استوار باشد.

رکن اساسی این مطالبات اقتصادی ورشته‌ای که بسند بسند آن را بهم پیوند می‌دهد، جز خواست بیولتاریا یعنی بسر نفی و نابودی شرایط فلاکت‌ساز و شاق اقتصادی که سرمایه‌داری ایران بر کارگران و زحمتگان جامعه تحمیل می‌کند نمی‌تواند باشد. اثر این فشار شاق اقتصادی حاصل و تابع قوانین حرکت سرمایه‌داری در ایران تحت سلطه است، نابودی آن بسیر معتزلم تلاش در جهت بیرون کشیدن عملی سلطه معیشت کارگران و زحمتگان از سلطه قوانین انباشت سرمایه در چنین کشوری است. انباشت سرمایه در کشور تحت سلطه، فقر و فلاکت وسیع راه ستمابه اوضاع متعارف کارگران و زحمتگان بازتولید می‌کند. این انباشت سرمایه است که سلطه معیشت کارگران و زحمتگان را تعیین می‌کند. ارزش نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری ایران، و بسا برقوانین انباشت در آن، بگونه -

ای تعیین می‌شود که این فقر و فلاکت را تا اوم بکند. سلطه معیشت زحمتگان غیر بیولتر نیز (که ارتقاء آن جزء مطالبات ما است)، از بسکو بساطع معیشت بیولتاریا تناسب می‌یابد و بسوی دیگر تابع چگونگی انباشت سرمایه و رقابت در برمه‌های مختلف تولید است. این نیز لاجرم در سطح بازگسی ایبقا می‌گردد. مطالبات بیولتاریای انقلابی می‌باید بگونه‌ای طرح شود که امکانات این استثمار و حشانه را از بیورژواشی سلطه بکند. مطالبات اقتصادی بیولتاریا، در وهله اول در تعیین ارزش نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری ایران، بسا اهم‌های سیاسی از بالا و پایین دخالت می‌کند. این مطالبات خواهان آن است که کارگران را از فشار شاق اقتصادی تحمیلی تا سر حد ممکن برهاند تا امکانات ارتقاء آگاهی سیاسی، شکل و بسبع وسیع آنان را در مبارزه بر علیه بیورژواشی فراهم سازد. مطالبه حداقل دستمزدی برابر از آنجه بیورژواشی کشور تحت سلطه مایل و قادر به پرداخت آن است، مطالبه افزایش مستمر و منظم همین سطح دستمزد به تناسب افزایش بارآوری کار و نیز تورم، مطالبه ایام مرخصی بیشتر، بیمه و بهداشت رابگان و مناسب، مطالبات ویژه زنان کارگرو... همه همه "دخالت کردن" و به شمت هم دخالت کردن، در پروسه تعیین سلطه معیشت در جامعه سرمایه‌داری است. اینگونه "دخالست کردن" بسدین معناست که بیولتاریا می‌خواهد ارزش نیروی کار، بیرون از قوانین عام تعیین ارزش کالاها در جامعه سرمایه‌داری، تعیین شود. سرمایه‌داری کشور تحت سلطه‌ای چون ایران نیروی کار را به مثابه یک کالای ارزان می‌خواهد و بسا ز تولید می‌کند، و مطالبات حداقل ما اعلام می‌کند که این‌خوان بخصیا می‌باید برچیده شود. بیولتاریا در مطالبات اقتصادی حداقل خود اعلام می‌کند که خداو، مستقل از قوانین انباشت سرمایه، و بر مبنای مناسب‌ترین حالت اقتصادی مورد نیاز برای بسبت مبارزه طبقاتی، ارزش نیروی کار و چگونگی معرف آن را بر بسره تولید تعیین کرده است. این بس شگ دست و پای بیورژواشی ایران را، به مثابه کشوری تحت سلطه که در آن انباشت سرمایه منکی بیولتولید فوق بود امپریالیستی است، در قید و بند قرار می‌دهد. اما کاملاً روشن است که هیچیک از این مطالبات ناقص تولید بیورژواشی و معانی عام آن نیست. این مطالبات تنها از امکانات عملی بیورژواشی در یک کشور معین با فزاینده‌اند. اما بس شگ اساسی تولید کاپیتالستی را، که مبتنی بر مالکیت خصوصی بسواثل تولید، تولید کالا و کالابودن نیروی کار است، نفی نکرده‌اند. مطالبات اقتصادی بیولتاریا بسرای متحدین غیر بیولترش، مثلاً مطالبات دهفانی بیولتاریا، نیز در عین آنکه معانی عام یک جامعه سرمایه‌داری را نفی نمی‌کند، در صورت تحقق خویش‌الکوی معینی را بر رابطه بیورژواشی (انحصاری و غیرانحصاری) با انتشار شقی دست‌خرده بیورژواشی تحمیل می‌کند. شکل و الگوی که سرمایه‌داری ایران به مثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را از بسر مطلوب انباشت خویش منحرف می‌سازد.

باین ترتیب دخالت و تلاش بیولتاریای ایران بسرای تحقق مطالبات اقتصادی حداقل خود در زمینه‌های مختلف، در محتوای امر نه به معنای نابودی سرمایه‌داری، بلکه بسبه معنای حرکت در جهت نفی سلطه اقتصادی امپریالیسم بسریست اقتصادی و سلطه معیشت کارگران و زحمتگان است. تحقق مطالبات بیولتاریا به معنای نفی واقعیت عملی بازاریابی ایران به مثابه حوزه تولید فوق بود امپریالیستی است.

اما آیا این به معنای نابودی سرمایه‌داری "وابسته" و استقرار سرمایه‌داری "مستقل" است؟ ایذا چنین نیست. نفی عملی رابطه تولید فوق بود - در شرایط تحقق کامل مطالبات بیولتاریا - به معنای استقرار نظامی سرمایه‌داری اما مستقل از تولید فوق بود در ایران نیست. چرا که حقوق اقتصادی ای که بیولتاریا و متحدینش، به قسمت مبارزات خود و به کمک

احرم های - باسی ای که پیروزی انقلاب در اختیارشان میگذارد - نوراها، حکومت بوفت لفلانی، هشتتدای ساوسی کارگری، توانین دیوگرا نیک کارو بهره - به کف می آورند، نه تنها حاصل بر سه تولید و بازتولید مستمر سرمایه داری در ایران نیست، بلکه - تمامی توان است. این بهره انباشت سرمایه نخواهد بود که مستند کارگران و زمینکنان را در سطح ارتقا یافته آن تعیین و بازتولید خواهد کرد. برعکس، سرمایه داری ایران، دقیقاً به این اعتبار که نه تنها شکل ممکن - سرمایه داری در کشور تحت سلطه امپریالیسم - به زیست خود ادامه می دهد، سود آوری خود را با "تحمیلات" اقتصادی پرولتاریا و متحدینش تا سازگار خواهد یافت. این شرایط جدید را پرولتاریا و زمینکنان ابرسروان فلور اقتصادی، و از ورای توانین - اقتصادی برستان، به آن تحصیل خواهند کرد. برای اینکه این نکته را روشن تر توضیح دهیم، کافیست مثال توقف کامل تولید (مثلاً در حالت یک اعتصاب عمومی)، و پاکم کاری کارگران را در شرایط کنونی در نظر بگیریم. توقف تولید و بسا کم کاری، بی شک زیاده سود آوری سرمایه را برای مدت معینی به مخاطره می افکند. در یک اعتصاب عمومی در ایران، ممکن است در طول مدت اعتصاب دیناری آوری اضافه تولید نشود، و با در یک کم کاری، یک تاهی فوق سود عاید سرمایه داران نگردد. اما آیا کمی هست که مدعی باشد در طول مدت اعتصاب، سرمایه داری در ایران از میان رفته و با در طول کم کاری ها روابط امپریالیستی بر ایران حاکم نبوده و سرمایه داری ایران "مستقل" شده است؟! تمامی که با تلاش کرده ایم در متون مختلف خود میان سرمایه داری و سرمایه داران قائل تویم، اینجا اهمیت خود را کاملاً آشکار می کند. سرمایه رابطه تولید ارزش اضافه است. و سرمایه دار، سرمایه شخصیت یافته است. رابطه تولید ارزش اضافه، رابطه ای است که در آن نیروی کار به مثابه یک کالا توسط سرمایه خریداری می شود تا در یک پروسه تولید با هدف تولید ارزش اضافه بگویدای مولد مصرف شود و سرمایه داری شایمی متکی بر این رابطه معین است. بدین ترتیب واضح است که مارکس سرمایه داری بودن یک نظام را از روی مشاهده روزمره حساب بود و زبان سرمایه داران، از مشاهده اینکه آبپولسی که برای بسط یافتن و با خرید نیروی کار به حرکت در می آید عملاً بسط یافته است یا خیر، استنتاج نگوده است. سرمایه دار متصرف، سرمایه داری که شایبه حتی قادر نبوده است بکشایمی ارزش اضافه، تا چه رسد به فوق سود، به حسب بردن، سرمایه داری که "سرمایه بولی اثر بسط نیافته است"، سرسوزنی از سرمایه دار بودنش کم نمی شود. بهمن ترتیب سرمایه داری "واقف" است که برای مدتی معین قادر به کسب فوق سود نباشد نیز نام "مستقل" بخود نمیگردد. "استقلال" از تولید فوق سود، به این معناست که سرمایه داری ایران بتواند بیسی آنکه به فوق سود متکی باشد انباشت متعارف خود را، بدون سقوط به ورطه بحران اقتصادی، سازماندهی کند، بتواند خود بر اساس توانین اقتصادی خود معیشت کارگران و زمینکنان را در سطح ارتقا یافته آن بازتولید نماید و این مناسبات را مستقل از فوق سود کلاً به چهارچوب روند نیروهای مولده تبدیل سازد. و این آن اتویی است که ناهمین او را بر بوسیله هواداران بورژوازی در جنبش کمونیستی بخورد پرولتاریا می دهد. واقعیت اینست که تحمیل مطالبات اقتصادی حداقل به سرمایه داری ایران - به مثابه کنوری تحت سلطه امپریالیسم - سود آوری سرمایه را به مخاطره می افکند، اما این دقیقاً سود آوری سرمایه در یک بازار متکی به فوق سود است که به مخاطره افتاده است.

به جرات می توان گفت که کل سرمایه اجتماعی در ایران لااقل از بیس از تمام بهمن در شرایطی مشابه یک کم کاری تعمیم یافته" زیسته است. شرایطی که صرف نظر از اقبال صمیمیتی از سرمایه داران، مابقی بورژوازی تولید رابطه سطحی

زیر ظرفیت متعارف و بسا سود آوری نازل کاهش داده و به انتشار فزاینده بافتن مساله قدرت سیاسی نه نفع خود نشسته است. اما کمونیستی به صراحت مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه را هم - چنان سرمایه داری در کشوری تحت سلطه امپریالیسم و متکی بر تولید فوق سود می نامند. نفی شرایط امپریالیستی تولید و استثمار بوسیله قدرت متشکل پرولتاریای انقلابی و از طریق اهرمهای سیاسی و قانونی، نه به معنای نابودی سرمایه داری و نه مترادف با استقرار سرمایه داری "مستقل" است، بلکه فقط و فقط به معنای سوق دادن سرمایه داری "وابسته" ایران به یک بحران عمیق اقتصادی است. سرمایه داری ایران، دقیقاً از آن جهت که همچنان، در "فردای" پیروزی انقلاب دمویکراتیک، سرمایه داری متکی بر استثمار امپریالیستی است - نمی تواند با مطالبات اقتصادی پرولتاریا که محور آن فرار رفتن از امکانات بورژوازی در چنین کشوری است، سازگار باشد. بدرجه ای که پرولتاریای انقلابی و متشکل قادر گردد تا مناسبات سوسن حالت اقتصادی را برای سده مبارزه طبقاتی به بورژوازی تحمیل کند، بهمان درجه بورژوازی درنا مساعده ترین شرایط برای انباشت قرار گرفته و لذا سرمایه داری ایران به سبک بحران حاد و عمیق اقتصادی فرو می رود. مطالبات اقتصادی جدید اقل پرولتاریای انقلابی، این معنای اقتصادی پیروزی انقلاب دمویکراتیک، ناظر بر تامين استثنای ترس حقوق اقتصادی برای کارگران و زمینکنان جامعه است، و دقیقاً تا همین آن جسیس حقوقی است که از امکانات عملی سرمایه داری و بورژوازی ایران بر اثر است.

تحولات اقتصادی ای که پرولتاریا در برنامه حداقل خود طالب آن است و در پیروزی انقلاب دمویکراتیک به اجرا میگذارد، بدلیل تا سازگاری عملی خود با امکانات عملی سرمایه داری و بورژوازی در ایران، به یک بحران عمیق اقتصادی دامن میزند. این دقیقاً به این معناست که نظام سرمایه داری در ایران با بازتولید و ارتقا، زیست اقتصادی توده ها و بارشد نیروهای مولده در تناقض قرار گرفته است. این خلعت عام عمر امپریالیسم است که در آن مناسبات تولید بورژوازی به قیودی بررند سروهای مولده و ارتقا، زیست اقتصادی توده ها بدل شده است، و از اینرو این عمر، در عین حال، عمر نابودی این نسود و به معنای عام عمر انقلابات پرولتری است، انقلاباتی که هدف نهایی آن سرکنش ریشه ای این مناسبات است. اما در "فردای" پیروزی انقلاب دمویکراتیک ما، این خلعت عام عمر حاضر، تجلی تام و تمام خود را در شرایط خاص جامعه ما باز خواهد یافت و تحول سوسالیستی زیر بنای اقتصادی ایران را به شرط لازم رفع موانع رشد نیروهای مولده بدل خواهد کرد. که این سوسه خود ضرورت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه بسش شرط مناسباتی این تحول اقتصادی را طرح می کند. این واقعیت که محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب حاضر رفع موانع توسعه سرمایه داری در ایران نیست، این واقعیت که این محتوای اقتصادی ناظر بر استقرار یک نظام تولیدی دیگر نیست، بلکه شرط و شروطی بر سرمایه داری موجود ایران است، این واقعیت که سرمایه داری ایران در عمل قادر به انباشت سود آوری در محدوده چنین نبود و شروط تحمیلی نخواهد بود، و بالاخره این واقعیت که پرولتاریا ملاقامله و به میزان نیروی متشکل خود بسج برای سوسالیسم را آغاز خواهد نمود، همه این واقعیات، به این نکته اشاره و تاکید دارند که "مناسبات ترین حالت اقتصادی" مورد نظر پرولتاریا، نمی تواند یک حالت اقتصادی "بنا دوام" باشد. جمهوری دمویکراتیک خلق نمی تواند "التصاد" دمویکراتیک خلق" را به مثابه زیر بنای تولیدی خود داشته باشد. رو بنای حکومتی جامعه در "فردای" پیروزی انقلاب دمویکراتیک (جمهوری دمویکراتیک خلق) ناخر حالت سیاسی دیگر که بیانگر حاکمیت پرولتاریای انقلابی و متحدین

دموکراتیست‌ها از نکو باسارهای عملی انداختن سرمایه در ایران در نماندند. و از سوی دیگر خود ارگان سیاسی بگانه آن شغله‌ای (بیروتاریا) نیست که نامر نه ارانسه آلترواسو اقتصادی جامعه (سوسالسم) در مقابل این زیرر بنا باشد. از نطقه نظر سوز واری حل اسنساتر. می‌باشد بهورت تحول ووسای سیاسی بدتبع زسرمای اقتصاد موجود (سرمایه‌داری صنعتی برنوی بود) باشد. این معنای بارگر- داندن دیکتاتوری تمام عمار سوزواری است. از نطقه نظر بیروتاریا سوزول این نطقه معنی می‌باشد نه معنای تحول ووسای سیاسی. اما بدتبع زیر بنای اقتصاد ای (سوسال- لسم) باشد. واین به معنای ضرورت استغرا دیکتاتوری بیروتاریا است. این همان دوراهی عینی و عملی است که مدت با متی بحران اقتصادی و مبارزه طبقاتی در "مردای" سوزوری این انقلاب در سطح جامعه طرح می‌گردد و زمینه عینی انقلاب سی ونقه را فراهم می‌آورد:

"... هرگاه تعداد طبقاتی ذاتی در جامعه سرمایه-داری. به صورت جدی. تشدید شود. هیچ تبدیل دیگری به جز دیکتاتوری سوزواری و یا دیکتاتوری بیروتاریا نمی‌ماند. رویاهای بگ راه سوم. ارتجاعی و مرشبه های خرده سوزواری هستند." (لنسی. درباره دیکتاتوری و دموکراسی. ص ۲۳)

اما این‌ها به این معنی نیست که بیروتاریا سوسیالیستی انقلابی در "مردای" سوزوری انقلاب دموکراتیک خودنلاقمانه و به شیوه‌ای اراده‌گرایانه سرمایه حداقل خویش را زسربا گذارنده و اجرای برنامه حداکثر خود را در دستور می‌گذارد. استعدا. بیروتاریا نه تنها به برنامه حداقل خود وفادار می‌ماند. بلکه دقیقاً همان و در کنار مبارزه برای تحقق و تضمین این مطالبات است که ضرورت فراتر رفتن از آن و بیگیری مبارزه طبقاتی تا سوسالسم را توضیح داده و تبلیغ خواهد کرد. تفاوت بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران. در شرایط حاکمیت بیروتاریا و منحدبش با در بحران دیگر وار حمله بحران کنوسی. در ایست که در آن حالت بیروتاریا سوسیالیستی می‌خواهد. می‌تواند و باید بار عوانت بحران را نه بدوش نهاده‌های زحمتکش. بلکه بدوش سوزواری قرار دهد. دقیقاً به درجه- ای که بیروتاریا انقلابی در تحقق مطالبات حداقل خود موفق شود. همان درجه مناسب‌ترین حالت اقتصادی برای سسط مبارزه طبقاتی و بسیج بیروتاریا سوسیالیسم فراهم خواهد آمد. پس مبارزه برای تحقق همه جانبه مطالبات حد- اقل. و برای مدت لازم. غیرممکن وجود بحران اقتصادی. بک نیاز انگارناپذیر بیروتاریا است. اگر این مناسب‌ترین حالت اقتصادی از نقطه نظر سوزوریک حالتی "ادوام" نیست. بیروتاریا آگاه می‌باشد در دفاع از آن. آزاد عمل نارمانی که شرایط ذهنی لازم برای استقرار دیکتاتوری بیروتاریا فراهم آید. و حتی پس از آن. مادام که روابط اقتصادی سوزواری ریشه‌کن نشده‌اند. دوام بخند. بافتاری و بیگمینی بیروتاریا در امر تحقق برنامه حداقل. و مقابل قرار دادن آن تا تحسین سوزواری در صحنه گذارن بر آن. خود زمینه‌ای تعیین کننده برای سلب ضرورت فراتر رفتن از این برنامه. استغرا دیکتاتوری بیروتاریا و نابودی سرمایه‌داری سوزوریک است. پس اثر سوزواری برای خروج از بحران اقتصادی خویش. قبیل از هر چیز مبارزه را برای بار پس گرفتن دستاورد های سیاسی بیروتاریا و منحدبش شدت می‌بخشد. بیروتاریا انقلابی سیر بنویه خود. در عین بافتاری سرمایه‌السناب حداقل. اعلام می‌دارد که تنها با فراتر رفتن از این دستاوردها. سا فراتر رفتن از "جمهوری دموکراتیک خلق" و با هر یک دیگری که طالب مجموعه این دستاوردها را تسکین می‌دهد. تنها با استقرار دیکتاتوری بیروتاریا می‌توان حل بحران جامعه سوزواری را به شیوه‌ای انقلابی (مانابودی جامعه سوزواری سوزوریکلسی) آغاز کرد. در این معان. منحدب بیروتاریا در انقلاب دمو-

کراتیک نیز با کربر می‌باشد از تمایل اتوپیک خود منعی بر معلق ماندن در میان بیروتاریا و سوزواری چشم نهاده و میان این دو اردوگاه یکی را انتخاب کند. منحدب کنوسی بیروتاریا از "مردای" انقلاب دموکراتیک با کربر از تجربه‌اند ناخوشی به سوزواری و حتی به بیروتاریا سببوندند. نه این ترتیب. برمتی ندوام و شمیم بحران اقتصادی نظام موجود. و در ندادیم انقلاب دموکراتیک. انقلابی حدت با اعداد جدید و با ترکیبی جدید از نیروهای محرکه طبقاتی نکل خواهد گرفت.

آنچه ایشان را در مورد انقلاب سی ونقه و شرایط عینی و ذهنی آن (در پاسخ به سوسالسم رزمندگان و راه کارگر) گفتیم را خلاصه کنیم:

۱) بیروتاریا انقلابی فرگر به انقلاب دموکراتیک به مثابه هدفی در خود سیر نکرد و همواره. خواهان تحول سی ونقه آن به یک انقلاب سوسیالیستی است.

۲) انقلاب حاضر انقلابی دموکراتیک است که وظیفه آن رفع موانع سسط آزادانه مبارزه طبقاتی بیروتاریا برای سوسالسم است.

۳) محتوای سوزوری این انقلاب عبارت از استغرا یک سیستم دموکراتیک سیاسی به رهبری بیروتاریا است که از نظر اقتصادی معادل استانی سسط امپریالیسم و نیازهای اساسی سرمایه در کشور تحت سلطه سوزوریت اقتصادی و معیشت کارگران و زحمتکشان.

۴) این شرایط نه به معنای نابودی سرمایه‌داری و نه مترادف با استقرار سرمایه‌داری "ملی و مستقل" (و به این اشتار "رفع موانع توسعه سرمایه‌داری") است. بلکه به معنای تحمیل مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای انگار آزادانه مبارزه طبقاتی. بر نظام موجود است.

۵) تحمیل این شرایط سوسالسم را بیروتاریا سوسیالیسم و منحدبش. بحران اقتصادی نظام موجود را حدت بخشیده. قطب بندی و مبارزه طبقاتی را تشدید کرده و ضرورت عینی سسط انقلاب حاضر را به یک انقلاب سوسیالیستی طرح می‌کند.

۶) تنها جزئی منکی بر موانع و سرمایه لسمی. با درکی روشن از رابطه انقلاب دموکراتیک و سوسالسمی در ایران (زمینه- های عینی و ذهنی انقلاب سی ونقه) و صلح به برنامه‌های گسده گسده این درک را در خود منعکس سازد. می‌تواند در این پروسه- تحولی و منحدبش دموکراتیک سوزوری انقلاب حاضر را (که چیزی جز تحول آن به یک انقلاب سوسیالیستی نیست) تضمین کرده و در این سسطه کارگر و زحمتکشی که به او خواهند پیوست. مبارزه برای سوسالسم را از مابدهی و رهبری نماید.

مادراین مقاله سناکتر سنا به حیوای انقلاب حاضر و زمینه‌های عینی و ذهنی تحول آن به انقلاب سوسیالیستی پرداختیم. و به سیر عملی سیاسی و اقتصادی این تحول. مگر من ناب مثال. اشاره نکردیم. در شرایط کنوسی کربری از این امر (نه برای رزمندگان و راه کارگر و نه برای ما) نیست. زسرا دستنمایی به تحمیل ذهنی از منحدب ترس سیر عملی انقلاب و انگال منخمی که در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی در پروسه تکوین انقلاب طرح خواهد شد. تصرف دقیق انگال اقتصادی و سیاسی ای که برنامه حداقل کمونیستی می‌باشد خواستار آن باشد. شمبین شعارها و شیوه‌های تبلیغی سوزواری و سازماندهی که سوسیه خود می‌باشد بر این برنامه منکی گردند. همه و همه در گرو مبارزه بیگمرا ایدئولوژیک با اپورتونسم حاکم بر حسی کمونیستی از یکسو. و شرکت عملی هرچه وسیع‌تر و آگاهانه تر حسی کمونیستی در مبارزات اقتصادی و سیاسی بیروتاریا است.

و بالاخره ضروری است که نگاهی به عوانب عملی دیدگاه سوسالسمی رزمندگان و راه کارگر سببداریم. گفتیم که سوسالسمی‌های ظنی. چون رزمندگان و راه کارگر. در ذهن خود از فرار پروسه تحول انقلاب دمو-





کراتیک حاضر به یک انقلاب سوسیالیستی، که باید درجهان خارج از دهن سورت پذیرد، می‌پرد و خیال خود را با الصاق وظایف انقلاب سوسیالیستی آبی به انقلاب دموکراتیک حاضر بگسره راحت می‌کنند. این بدان معناست که رفقا، اگر در انتقال خودبگیر باشند، ازهم اکنون درقبال تمامی مسائلی که این برویه مادی تحول یک انقلاب به انقلابی دیگر بهاروی جنبش کارگری و کمونیستی قرار می‌دهد، در قبال گامهای عملی ای که می‌باید برداشته شوند، ملزوماتی که می‌باید فراهم شوند، و بطور خلاصه در فسال تمام وظایفی که تحقق این تحول بسو دوش کمونیستها می‌گذارد از خود از نظر شوربک طلب مسئولیت می‌کنند. اگر سوسیالیسم در پیروزی همین انقلاب حاصل می‌آید، دیگر چه لزومی خواهد داشت که درباره این گامهای عملی بیندیشیم؟ چه لزومی خواهد داشت که خود را در همین دقیق وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک پرولناریا، که دیگر نیازی به تفکیک و پیوند دیالکتیکی شان نیست، در سبب دهم؟ دیگر چه لزومی خواهد داشت که در مواجهه با "دوسو کراتیک" (که رزمندگان و راه کارگر با اعزاز ملاحظیت آنان در مبارزه برای "تابودی سرمایه داری" مبر "سوسیالیست" بسر شناخته شده‌اند) از سوسیالیسم خاص پرولناریا سخن بگویم؟ دیگر استقلال پرولناریا چه ضرورت و معنای خواهد داشت؟ اگر انقلاب دموکراتیک سرمایه داری را نابود می‌کند، اصولا دیگر چه نیازی به تمامی آن چیزهایی است که درباره سوسیالیسم، انقلاب سوسیالیستی و نبوه‌های رسیدن به آن از مارکس و لنین آموخته‌ایم؟

اما اشکال کار بسیار بیش از آن است که در سلسله آسان طبعی شوربک محدود بماند. سوسیالیسم خلقی از محدودترین سلوح شوربک، تا مشخص ترین و عملی ترین زمینه‌های فعالیت سیاسی نردبان تنزلی را پله به پله طی می‌کند که حاصلی جز به ننگست کشاندن پرولناریای ایران، در همین انقلاب حاضر، ندارد.

۱) در سوسیالیسم علمی تحدید نظر می‌کند. در شماره قبل این امر راه روشنی نشان دادیم. دیکتاتوری پرولناریا بکلی از دستگاه ایدئولوژیک این رفقا جذب می‌شود، چراکه سرمایه داری در یک انقلاب دموکراتیک، با انکاء بر جمهوری دموکراتیک خلق و با همبازی خلق نابود می‌شود.

"کسی که فقط مبارزه طبقات را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوازی و سیاست بورژوازی خارج شده باشد... مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولناریا بیض دهد. وجه تمایز کاملا عمیق یک خرده بورژوازی مادی (و هم-جنس بورژوازی بزرگ) با یک مارکسیست در همین بکنش است." (لنین، دولت و انقلاب، منتخب آثار، ص ۵۲۹)

تاکید ها از لنینس (سوسیالیست های خلقی با مخ سوسیالیسم علمی و تمامی تحولات برنامه جداگثر پرولناریا دقیقاً اهداف مبارزه طبقاتی پرولناریا را از او پیوسته نگاه می‌دارد کارگرانی که در مکتب سوسیالیسم خلقی آموزش یافتند، بی شک هیچ چیز راجع بسه اهداف مبارزه طبقاتی خود و ماهیت سیاسی این مبارزه نخواهند آموخت.

۲) سوسیالیسم خلقی اباس ضرورت هژمونی پرولنتری در انقلاب دموکراتیک را بسبب سوال می‌کند، و از فراهم آوردن ملزومات مادی این هژمونی شانه خالی می‌کند. این واقعیت که انقلاب دموکراتیک حاضر تنها می‌تواند در تحول خود به یک انقلاب سوسیالیستی به فرجام رسد، به این معناست که انقلاب حاضر تنها آن طبقه‌ای می‌تواند به پیروزی رساند که با هدف مشخصی برای ترس از آن در آن حرکت می‌کند، و به حکم شرایط عینی و منابع شناسی اثر پذیر است از یک انقلاب دموکراتیک فراتر رود. تنها پرولناریای آگاه بر اهداف مبارزه طبقاتی می‌تواند راهبر

و غامن پیروزی انقلاب حاضر باشد. استکفاف از بردن این آگاهی - سوسیالیسم به مثابه هدف نهایی و انقلاب بی وقفه به مثابه تنها راه حصول آن - جز شانه خالی کردن از وظیفه تربیت پشاهنگ انقلابی رهبر همین انقلاب دموکراتیک معنایی ندارد. به این ترتیب می‌بینیم که سوسیالیسم خلقی تنها حق سوسیالیسم علمی نیست، بلکه ناقص دموکراتیکم پیگیر پرولنتری نیز هست. سوسیالیسم خلقی که در حرف سوسیالیسم راه انکاء خلقی و برای خلق در یک انقلاب دموکراتیک معمول می‌دارد، در عمل از مبارزه برای پیروزی یک انقلاب دموکراتیک نیز استکفاف می‌ورزد. چراکه اصولاً از تائین ملزومات هژمونی پرولنتری در این انقلاب ظفره می‌رود. تا پرولناریای ایران تنها مورد که فرجام انقلاب کمونیستی را با حصول آن به یک انقلاب سوسیالیستی مبر نیست، نمی‌تواند، تا کدی نمی‌کنیم نمی‌تواند، همسبب انقلاب راسخ به پیروزی رساند. انقلاب سوسیالیستی را شروع نکردن تنها خیانت منقسم به امر سوسیالیسم نیست، بلکه در شرایط مشخص جامعه ما خیانت به امر دموکراسی و جنبش دموکراتیک نیز هست.

جنبش استقلال ایدئولوژیک پرولناریا، بقی ضرورت استقلال تشکیلاتی او را نیز به همراه می‌آورد. اگر انقلاب دموکراتیک سرمایه داری را نابود می‌کند، آنگاه تشکیلات مستقل پرولنتری نیز اهمیت خود را از دست می‌دهد و می‌تواند به سهولت، اگر نه در تمام بلکه در عمل، به تشکیلاتی که کلیه انشار و طبقاتی را که نیروهای محرکه یک انقلاب دموکراتیک هستند در خود جمع کند، به اسوار تشکیلاتی خلق، بدل شود. سوسیالیسم آنکار در زمینه تشکیلات نمونه‌هایی چون "سبب کمونیست کارگران و دهقانان" را بدست داده است. اینها سوسیالیسم جنول، در لفظ حزب راجع پرولناریا اعلام می‌دارد اما در عمل آن را برای خلق می‌خواهد و ضرورت ایجادش را از سازشانی جنبش دموکراتیک استنتاج می‌کند (رجوع کنید به سرفالسه همین شماره). در غیاب یک حزب مستقل پرولنتری، بخشی از هژمونی پرولناریا و پیروزی انقلاب دموکراتیک نمی‌تواند باشد و سوسیالیست های خلقی اگر از مواقع شوربک خود استنکافات دقیق و غیر انتقادی تشکیلاتی کنند، جز رد حزب مستقل پرولناریا به موضعی نخواهند رسید و لذا در عمل به عاملی بسر راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نیز تبدیل خواهند شد. فقط یک دلال خرده بورژوا می‌تواند هژمونی را بصورت بیک سازش، یک برصمیت شناسی متقابل، و با بعنوان شرایط یک نواق در حرف، تصور کند. از دیدگاه پرولنتری هژمونی در نمرده با کسی است که از همه فعالانه تر بجنگد، که هیچ فرصتی را برای او از یاد بردن غرض به دشمن از دست ندهد، که همیشه گفته را با عمل منطبق کند و سنجنا رهبر ایدئولوژیک نیروهای دموکرات باشد و هر نوع مشی های نیمه مند را انتقاد نماید". (لنین، طبقه کارگر و دموکراسی بورژوازی)

استقلال پرولناریا در ایدئولوژی و تشکیلات، شرطی که سوسیالیسم خلقی قادر به تائین آن نبوده و در عمل مانع آن است، نیاز مبرم پرولناریا در نشیت هژمونی خویش بر جنبش انقلابی براساس دوگ لنینی فوق است. اما رکن دیگر تائین هژمونی پرولنتری، قابلیت پرولناریا در مبارزه پیگیر برای مطالبات دموکراتیک است که انگیزه حرکت متعین او را در این انقلاب تشکیل می‌دهد. پرولناریا به تنها نمی‌تواند نسبت به این تحولات، تغییرات و املاجات دموکراتیک بی تفاوت باشد، بلکه خود می‌باید آن را به جامع ترین شکل فرموله کرده و برای آن مبارزه کند. این شرط لازم جلب متحدین به مبارزه‌ای انقلابی و تضمین بسگیری آسان در این مبارزه است. گفتیم که پرولناریای انقلابی در سخت حداقل برنامه خود دقتاً اینگونه مطالبات را بسبب به مثابه جزئی از محتوای پیروزی یک انقلاب دموکراتیک طرح می‌کند. سوسیالیست های خلقی که محتوای پیروی یک انقلاب دموکراتیک را با تبودی سرمایه داری ارزیابی می‌کنند،

به زمان دیگر ضرورت ارائه مطالبات حداقل و انوسن برولتاریا نمی‌کنند. سوسیالیست علمی، چون رزمندگان و راه کارگر، که مثلا در دهه خود خلق را غیرالغنونم به همه سوسیالیسم (سودی سرمایه داری) آورده است، سازی نمی‌بیند که در جهان خارج توجه برولتاریا را به نژدهای دموکرات غیر پروتزی و ضرورت اعمال رهبری پروتزی بر مبارزات دموکراتیک فراخواند. او دیگر به "متحدی" نیاز ندارد، چرا که خود هم اکنون مرز میان متحدین برولتاریا و خود برولتاریا را با متبدل کردن سوسیالیسم و تبدیل آن به سکارسمان عموم خلقی از میان برده است. از رزمندگان و راه کارگر سوال می‌شود که: برنامه حداقل شما، که انقلاب دموکراتیک می‌باشد در پیروزی خود به آن جامه عمل بپوشد چیست؟ و هر دو پاسخ می‌دهند "سودی سرمایه داری"، یعنی همسان "برنامه حداکثر"، همان "سوسیالیسم"! رفقا! تمیز برادر سوسیالیسم را از آندهای اولاد دور متحدین برولتاریا، انگیزه شرکت آنان در یک انقلاب دموکراتیک، مطالبات غیرسوسیالیستی آنان، و ساز برولتاریا به علت آنان مزبور برچم رهبری خوب را قلم گرفته اند.

در این خصوص بحث بسیار است و ما بناگیز بر مطلب را همینجا خاتمه می‌دهیم و روشن کردن بیشتر مقولات و نکاتی که در این مقاله طرح شد را به مقالات دیگری موکول می‌کنیم. اما لازم است در خاتمه به نکته‌ای در مورد نقش و مکان مسازره ایدئولوژیک برای راه کارگر و رزمندگان، انگیزه که در مجادله مورد بحث مستتر است، اشاره کنیم.

قبل از هر چیز متفحص نیست که رزمندگان و راه کارگر از ورود به این بحث چه اهدافی را دنبال می‌کند و اندو با پایان نخستین به آن به چه نتایج مشخصی رسیده اند. هر دوی به بحثی انتزاعی راجع به چند وجوه سیستم و طبقاتی که باید در انقلاب حاضر نامبرد شوند، را دنبال می‌کنند. بی آنکه بتوانند چگونگی تاثیر سرشوات این بحث را بر امر تبلیغ، ترویج و سازماندهی برولتاریا تعریف کنند. عدم درک این مساله که از انقلاب دموکراتیک تا سودی سیستم سرمایه داری پروسه‌ای است که می‌باید در خارج از ذهن و در جهان ماده طی شود، پروسه‌ای که در هر گام برانگیختن میهنی را در عرصه‌های مختلف فعالیت از کمو- نسبتها طلب می‌کند، باعث می‌شود که رزمندگان و راه کارگر نتوانند از "مبارزه ایدئولوژیک" خود به دستاوردی مشخص برسند. تلاش دو گروه بیشتر به حل دو معادله دوجبه‌پوشی می‌ماند (معلومات: ۱) انقلاب دموکراتیک است (۲) اقتصاد ایران سرمایه‌داریست و محمولات: ۱) چه سنتی باید نامبرد شود (۲) چه طبقه‌ای باید نامبرد شود، در شرایطی که همسخت کمونیستی مساله برنامه راجل کرده است، در شرایطی که علم فرم عدم حل مساله برنامه، مساله تبلیغ و ترویج و سازماندهی مبارزه طبقاتی و انقلابی در سطح وسیع برعهده این چنین دراز گرفته است، مدعی است که مبارزه ایدئولوژیک قبل از هر چیز می‌باید معطوف به دستیابی، تدقیق و تثبیت اصول برنامه و تاکتیک کمونیستی، و تراث و ملزومات ایجاد اینگونه تاکتیک‌ها در عرصه‌های مختلف عملی باشد. اما گویا رزمندگان و راه کارگر را این مقولات و مسائل کاری نیست، چرا که رزمندگان بخود اجازه می‌دهد تا در میان حیرت ناظران، در مقام داور مبارزه ایدئولوژیک، کاروا متوقف کرده و نتیجه راه این ترتیب اعلام کند:

"این یک دوره مبارزه ایدئولوژیک میان ما و راه کارگر و همه کسانی که اندیشه‌ها و نظریه‌های مشابه آنان را دنبال می‌کنند به پایان می‌رسد. ما شان دادیم که چگونه راه کارگر ما نزدیک و دودلی برانجام می‌پذیرد که نایب موزواری لیسرال را نامبرد کرد، دیدیم که راه کارگر قبول می‌کند که باید سیستم سرمایه‌داری داشته به امپریالیسم را نامبرد کرد. و این سودی دام سرمایه متوسل را هم می‌گیرد. اگر چه آنها کوشش می‌کنند که نشان دهد حرف مدعی

می‌زنند. ولی سهر حال آنچه رآکه گنشم بطور نسبی پذیرفته- اند و در همین حد این امر مثبت است.

... اینک جمعیتی از یکدوره مبارزه ایدئولوژیک را نایب خاتمه داد. لکن راه کارگری که به ایمان مساله می‌پردازد، باید بداند که در استدلال نهمه شمارهای که ظاهر شده‌اند و بعد نایب گردیده اند... بلکه نه اساس مساله باید بر- حورد کرد... سهر ترتیب راه کارگر در ادامه مبارزه اید- ئولوژیک خود با ما نه تنها اینگونه از زبیر بار نقل خطای گذشته خود می‌گریزد، بلکه مدثر شروع به ارائه نظرات مایه "روایت خود" و کرارا با بیل خود می‌کند. بطوریکه جایش برای برخورد بیشتر باقی نمی‌ماند" (رزمندگان ۱۸ تاکیدها در اصل است)

"اساس" مساله، یعنی اساس مبارزه ایدئولوژیک دو گروه، نه برنامه، نه تاکتیک و نه حتی شمارها (که می‌آیند، می‌روند و گاه بدلائل "تکنیکی" دوباره می‌آیند) هیچکدام نیستند، بلکه اینست که حرف‌ها احکامی عام و انتزاعی را پذیرد و با مساله لطیف الحبل از پذیرش آن بگریزد و لاجرم "به اظهار" شده و همراه با "انسان‌های کسانی که اندیشه‌ها و نظریه‌های مشابه (۱) آنان را دنبال می‌کنند"، از دور مساله خارج شود! آنچه دست‌آخ برای برولتاریا در مبارزه طبقاتی مانده است، نه تدقیق روش برنامه و تاکتیک، نه ارتقا، شوه‌ها و دست مقولات ترویجی، نه دستیابی به بگساست واحد تبلیغی بر اساس روشن شدن مطالبات حداقل، نه بیدایش اشکال امولتی بر سازماندهی بر اساس ارزیابی مشخص شرایط، و نه حتی گامی بسوی یکی از اینها، بلکه لغت رعایت تا جویی است که "تا دوره بعد" مبارزه ایدئولوژیک بر چیزه رزمندگان نقش بسته است. مبارزه ایدئولوژیک که این چنین خود معنوف باشد و در خود به سرانجام رسد، دیگر جزئی از مبارزه طبقاتی نبوده بلکه گنمکی آگاه‌میشی است. مدعی است که وقتی هیچ نیاز عملی مبارزه طبقاتی طرفین مساعنه راه فرجام نخستین به آن شکل دادن آن در قالب برنامه و تاکتیک کمونیستی و رهنمودهای مشخص تبلیغی، ترویجی و سازماندهی، منعقد نمی‌کند، آنگاه واضح است که یک چنین مبارزه ایدئولوژیک نمی‌تواند جز از طریق "کسل شدن" یکی از طرفین بحسب "از گریختن" دیگری و اعلام بگمانه گفتاب مبارزه "به نقطه پایان خود برسد.

پسایوس

۱) بدینست در حاشیه اشاره مختصری به تروشکم بناماسم (منظور از تروشکم در اینجا "نز انقلاب مداوم" است) تروشکم از این چکم درست که رهائی برولتاریا تنها با یک انقلاب سوسیالیستی و در سوسیالیسم مبر است، این استنتاج غلط را می‌کند که برولتاریا می‌باید در همه حال فوری و بسی واسطه برای یک انقلاب سوسیالیستی مبارزه کند.

تروشکی هر چند در حرف کاملاً سکریم مبارزه برولتاریا برای دمکراسی و شرکت برولتاریا در انقلاب دمکراتیک نیست، اما بدلیل درک نکردن پروسه واقعی انقلاب سوسیالیستی، یعنی درک نکردن لزوم فراهم بودن شرایط سیاسی - اقتصادی ضروری برای انکشاف مبارزه طبقاتی برولتاریا، عملاً نسبت به تعیین و فرموله کردن شرایط تحقق خواست های اقتصادی - سیاسی برولتاریا در انقلاب دموکراتیک، یعنی شرایط پیروزی انقلاب دموکراتیک، لاقند و حتی بی تفاوت است. چنین است که تروشکی در انقلاب ۱۹۵۵ روسیه، با شعار لندن "دیکتاتوری انقلابی برولتاریا و دهقانان" مخالفت می‌کند و شعار "حکومت تزاری نه، حکومت کارگری" را تبلیغ می‌نماید. تروشکم درک نمی‌کند که حصول "حکومت کارگری" دلیفا محتاج پیشین شرطها نیست که (در ۱۹۵۵) "دیکتاتوری انقلابی برولتاریا و دهقانان" جامع ترین شکل تحقق آن ها را در بر می‌گیرد.

«یکپارچه انقلابی...» (۱۹۰۵) لازم است تا سوزنا-
رمانا شود پس از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی خویش
در آن . به گفته لنین «بزرگ» اما «درست معانی نامبرار
سروری خویش یعنی سروری پروتاریا را آگاه به این
سوزناستی کن [کنند].»

تروشکی خواهان سرعت هر چه بیشتر ، خواهان بریدن
از طول راه و حتی خواهان تحقق فوری انقلاب سوزناستی
است . تروشکیسم که از «اشتیاق» به سوزناسیم آغاز می‌کند،
با سبده گرفتن برومه واقعی تحقق سوزناسیم ، یعنی درک
نکردن ضرورت حرکت از پیش شرط های انقلاب سوزناستی ، در
عمل نه تنها نمی‌تواند سوزناسیم را مورد معمول دارد بلکه
از تنها مسیر واقعی سوزناسیم فرسنگها دور می‌افتد .
لنینیم در گیر پروتاریا برومه مادی تکامل بخشیدن سک
انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوزناستی است . و در هر مقطع
باید تمام در تلاش فراهم آوردن مولفه های مادی (یعنی
و ذهنی) است که لازمه ادامه این برومه است . تروشکی ،
تروشکیسم ، به شیوه ایده آلیستی ناب ، تمام برومه را در
نفس فرجام می‌رساند و حامل نهائی این برومه ذهنی را در تمام
لحظات مقابل واقعیت قرار می‌دهد . به این ترتیب شعار «تزار
نه ، حکومت کارگری» ، بهترین تاکتیکی را که در مورد به طبقه

کارگر در انقلاب دموکراتیک برمه برکند . باقی ماندن بصورت
یک ابوزیسیون افراطی است . و این در عمل ، یعنی سپردن
سروئت انقلاب دموکراتیک بدست طبقات غیر پرولتاریا . و این
دقیقا محتوای منشویستی تروشکیسم است .

اما لازم است چند کلمه ای نیز درباره اشتقاق
در صفت کمونیستی ما نسبت به تروشکیسم بگوئیم .
انحراف تروشکیسم ، در آنجا نیست که جنبش
کمونیستی معمولا بدینال آن می‌گیرند . ایوان تروشکی در «جلو
انداختن» انقلاب سوزناستی و «میان برزدن» به انقلاب
سوزناستی نیست . تنها کسانی که در عرف کمونیست باقی
مانده اند و در عمل ناعد نمایندگان «متحدان صوفت پروتاریا»
غیوط کرده اند می‌توانند از «میان برزدن» به انقلاب سوزنا-
لیستی «انتقاد کنند . هر کمونیستی باید خواهان کوتاه ترین
راه به انقلاب سوزناستی و هر چه زودتر خاتمه دادن به
حیات نفرت بار و سدیخی آفرین سرمایه داری باشد . اما هر
کمونیستی باید بیاورد که لنینیسم تنها راه و ساطط
کوتاه ترین راه» به انقلاب سوزناستی و سوزناسیم است .
راه کوتاه تری وجود ندارد . انحراف تروشکیسم تیردر «جلو
انداختن» انقلاب سوزناستی نیست بلکه برعکس لغافی «چپ»
تروشکیسم تنها نتیجه اش یعنی وقوع انقلاب سوزناستی در
عمل است .



دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی (۲)

در شماره قبل گفتیم که شعارات دروسی هشت حاکمه
سازمان اختلاف نظر در درون بورژوازی ، ماشین بورژوازی انحصاری
و غیر انحصاری ، بر سر شیوه های مقابله با انقلاب و تحکیم
پایه های نوین و استثمار امپریالیستی است . و سر گفتیم
که اس تنها خط منی بورژوازی انحصاری است که می‌تواند کنترل
بورژوازی را بر زیر برجم خود به وحدت رساند . اما در عینک
نمایندگان سیاسی مستقیم و اصل بورژوازی انحصاری ، کسب
انقلاب بطور اتم و تمام بهمین بطور احراز صحنه عملی سیاست
سپروستان را بد . خط منی انحصارات امپریالیستی تنها می‌توانست
از طریق هبنت حاکمه موجود ، و نه اعتبار تشکیق عملکردها محای
متلفدان ، تسلیخ و دسال شود . این بدان معناست که :

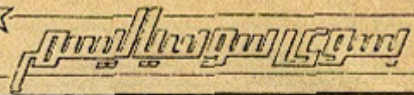
۱) هیچیک از جناحهای کسوسی هبنت حاکمه نمایندگان
مستقیم ، اصل و پایدار سرمایه انحصاری نیستند . و حضور
محدود این نمایندگان در صحنه عملی سیاست مستلزم فراهم آمدن
زمینه های عینی و ذهنی معینی در جامعه بطور کلی و در درون
بورژوازی بطور انحصاری است . بورژوازی انحصاری دقیقا برای تأمین
این شرایط عینی و ذهنی تلاش می‌کند .

۲) تطابق خط منی ارتجاع امپریالیستی با جناحهای
هبنت حاکمه ، تطابقی مومنی است که در هر مقطع سان خود
را عمدتا در سیاست های یکی از دو جناح موجود ناز می‌یابد .
تا پیش از قیام که ساله برای امپریالیسم معون داشتن هر
چه بیشتر دستگاه حکومت از خطر تعرض شده های انقلابی سود ،
ارتجاع امپریالیستی از نظرتاکنشکی با بورژوازی لیبرال در
وحدت قرار داشتن و از پس از قیام ، که ضرورت اتحاد سیاست
«سکوب انقلاب تحت نام انقلاب» در دستور کار امپریالیسم قرار
گرفت ، بورژوازی انحصاری سیاست خود را عمدتا از طریق جریان

خرده بورژوازی مذهبی ای که تا زمستان ۵۷ رهبری جنبش بوده ای
را بر عهده داشت و سپس از همان پیش از قیام کاملا از انقلاب
روی کرده اند و به ارتجاع امپریالیستی گرویده بود . جامعه عمل
می‌پوشاند . حزب جمهوری اسلامی حامل و عامل این وحدت تاکتیکی
ارتجاعی پس از قیام است و سیاست حاکم بر این حزب ، به عنوان
یک ارگان سیاسی واحد و نه تجمعی از افراد و محافل ، سیاست
انحصارات امپریالیستی است .

۳) به این ترتیب کشمکش درونی هبنت حاکمه بازتاب
کشمکش بورژوازی انحصاری و غیر انحصاری بر سر احراز هژمونی
سیاسی در اردوگاه ضد انقلاب است ، بی آنکه بستر حدال تشکیل
جای طبقاتی این دو قشر بورژوازی نیز باشد . حزب جمهوری
اسلامی شکل طبقاتی بورژوازی انحصاری است . بلکه یک امپریالیستی
مومنی آن است . جناح منی صدرشیز ، که امولا فاشد یک
استخوان بندی تشکیلاتی است . نمی‌تواند تشکیلات طبقاتی بورژوازی
غیر انحصاری تلقی شود . لذا تشکیلات حزبی بورژوازی انحصاری در درون
بورژوازی ، تنها به معنای وحدت صفوف بورژوازی زیر پرچم
(برنامه ، تاکتیک و شیوه های) سرمایه انحصاری نیست ، بلکه
به معنای ظهور تشکیلات سیاسی واقعی سرمایه انحصاری نیز هست .
از اینرو ما حامل کشمکش های بزومی هبنت حاکمه را یک کشمکش
سیاسی در درون بورژوازی میدانیم ، چرا که تشنه نهائی این
شعارات را نه تقوی یکجاسه یکی از دو جناح موجود برحسب
دیگر ، نهاد و حکم یکی و یا سدی دیگری ، بلکه ظهور آن سروری
ثالثی ارزیابی می‌کنیم که نمایندگی مستقیم ، اصل ، و پایدار
بورژوازی انحصاری را بر عهده گیرد .

در اینجا به سوال دومی که در شماره قبل طرح کردیم
←



میرسیم و آن اینکه این رهبری واحد بورژوازی باید واحد چه خصوصیات و وجوه اپیدئولوژیک و سیاسی ای باشد؟ و با سبب سبب تعلقش به کدام وجه و خصوصیات دو جناح کنونی می‌باشد در این سروری ثالث حفظ شده و سبب و ارتقاء یابند و کدام وجه و خصوصیات باید نفی شده و مدور افکنده شوند؟

پیش از آنکه به پاسخ این سوال بپردازیم ، و سرای اینکه روشن تر چنین کنیم ، لازم است به یک مسأله اشاره کنیم: تعلق ما از دو جناح هیئت حاکمه تا همیشه به وضوح اختلاف خود را با درک حاکم در جنبش کمونیستی ، که حزب جمهوری اسلامی را نماینده سیاسی خرده بورژوازی - و با خرده بورژوازی شخصی - می‌داند و لذا محور اختلافات درونی هیئت حاکمه را در حال بورژوازی و خرده بورژوازی بر سر قدرت ارزیابی می‌کند ، آشکار می‌کند . تلاش در این مقاله است که نظرات خود را اثباتا ، و نه به شیوه ای جدلی ، طرح کنیم ، اما بگذارید اینجا این سوال را طرح کنیم که اصولا مارکسیست ها چگونه باید در ساره تعلق طبقاتی حزب جمهوری اسلامی تصمیم بگیرند؟ از طریق ارزیابی موقعیت اجتماعی و مکان تولیدی انفرادی و اقشاری که در آکمیون های حزب شرکت می‌کنند؟ یا ارزیابی موقعیت اجتماعی و مکان تولیدی کارها و فعالین حزب؟ یا تلاش در جهت کشف اسنادی دایر بر ارتباط مالی و اخلاقی حزب و اعضای آن با محافل معین بورژوازی و خرده بورژوازی؟ یا باور به آنچه حزب در ساره خود می‌گوید؟ یا ارزیابی جهت گیری طبقاتی "اسلام" بطور اعم و یا "روحانیت" بازم بطور اعم؟! بی تکلیف شما می این سوالات سعی است . مارکس کلمه مسلح مسأله را به دست داده است :

" آنچه آنان را به نمایندگان خرده بورژوازی بدل می‌نماید این واقعیت است که آنها در ذهنیت خود از حدودی که خرده بورژوازی در زیست خود در آن محدود می‌ماند فراتر نمی‌روند بلکه آنها در نتیجه از نظر شوریک به همان مسائل و راه حل هایی سوق داده می‌شوند که منافع مادی و موقعیت اجتماعی خرده بورژوازی خود از را در عمل میدان موی می‌دهد این بطور کلی رابطه بین نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه ، با طبقه ای است که نمایندگی اثر می‌کنند." (مارکس ، هیجدهم برور)

مادر این مقاله سعی می‌توانیم به تمامی مسائلی که جنبش جمهوری اسلامی بدانها "سوق داده می‌شود" ، و نه تمامی راه حل هایی که حزب برای این مسائل می‌دهد ، بپردازیم . اما در همین چهارچوب محدود بحث در جناح . و در بررسی شیوه برخورد در جناح با مسائل بنیادی ای که پیشروی مداخلت فرار گرفته است ، از جمله می‌گوئیم تا نشان دهیم که حزب جمهوری اسلامی که تنها در مسائل خود از مسائل و شیوه های خرده بورژوازی در زیست واقعی اثر فراتر می‌رود ، بلکه سرچشمه می‌گردد (و این گوشش فلسفه وجودی حزب را می‌سازد) تا خرده بورژوازی را با خود ، تا سر حد اشتیاق با سیاست امپریالیسم بر طبقه انقلاب ما ، فراتر ببرد . اگر ما موفق شویم که این نکته را نشان دهیم ، سعی از راه - و فقط سعی از آن - را برای توضیح شعبی ما هیئت طبقاتی حزب جمهوری اسلامی بنموده ایم . چرا که نشان داده ایم که سیاست های حاکم بر حزب در هموشی با کدام منافع طبقاتی معین فرار دارند . اما همین یک گام کافی خواهد بود تا شکری را که حزب جمهوری اسلامی را نماینده خرده بورژوازی نشمارد می‌کند بر سر سواق کشد .

مسائل اساسی ای را که پیشروی ضد انقلاب فرار گرفته اند اینگونه خلاصه کردیم: ۱) انقلاب چگونه باید سرکوب شود؟ ۲) انتشار امپریالیستی ، و اسانت سرمایه برمتس آن ، چگونه باید در سطح جامعه از سر گرفته شود؟ روش کلی خط منی دو جناح هیئت حاکمه در برخورد با این مسائل چیست :

۱) سرکوب انقلاب

سرکوب انقلاب در گرو شکل گیری و مقابله سیاسی

در اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب است . دو جناح هیئت حاکمه در شمال سپر تکوین و تکامل این دو اردوگاه ، و نقاط قدرت و ضعف هر یک چه می‌اندیشند و چه رهنمودهای عملی ای بهشاری بورژوازی فرار می‌دهند : همرازمه عسارتلابات پرولتری است ، عمر احتیاط سرمایه داری و عمر مبارزه انقلابی زحمتکشان جهان علیه امپریالیسم است . حتی آنجا که این مبارزات در قالب مبارزاتی دموکراتیک شکل می‌گیرند . پرولتاریاتون فقراتون پروری محرکه اصلی آن را تشکیل می‌دهد . مارکسیسم لیننیسم به مثابه اپیدئولوژی انقلابی پرولتاریا در عمر ماخر می چون و چرا منجم شریک و پیگیرترین اپیدئولوژی انقلابی عمر ما است . جنبش کمونیستی ، لاقیل ما تعبیه کلی از آن ، بخش فعال اکثر مبارزات انقلابی قرن بیستم را تشکیل داده و می‌دهد . سیاست ضد انقلابی امپریالیسم در عمر ما بطور اعم ، و در انقلاب ما بطور اخص ، می‌باید با این واقعیت تطبیق یافته و بر سرکوب جنبش پرولتری در سراسر جهان و قلع و قمع پنهانگان آگساز آن متکی گردد و مدنیا است که چنین شده است . ضد کمونیسم رکن اساسی سیاست امپریالیسم در عمر ماخر است و هر سروری ضد کمونیست ، صرف نظر از پایگاه اجتماعی و طبقاتی خود ، در تحلیل نهایی در راستای تحقق سیاست امپریالیسم عمل می‌کند .

حزب جمهوری اسلامی با این بولفه بنیادی سیاست امپریالیسم (ضد کمونیسم) در اشتیاق کامل ، مریخ و مستقیم فرار دارد ، تا حدی که این معنوی عام سیاست امپریالیسم آشکاره حاکم حرکت و فلسفه وجودی این حزب را می‌سازد . حزب جمهوری اسلامی به گمراه بورژوازی را به اتحاد سیاست گمشوار و سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی فرا می‌خواند و در تمامی مواردی که بورژوازی بدلائل مختلف در این امر مباح می‌رود ، خود مستقیما نهایت تلاش را در تحقق این سیاست اربالی خود بورژوازی و دولت آن ، و با استفاده از امکانات تشکیلاتی خود ، بکار می‌بندد . حزب جمهوری اسلامی به مزاحمت و روشنی جنبه اصلی سربرداره بورژوازی می‌نماید . حزب از این نقطه نظر زبان رسمی سرمایه انحصاری در تبلیغ و ترویج پایه ای ترین سیاست ضد انقلابی اش (ضد کمونیسم) است . " جنبش پرولتری و کمونیسم به مثابه ارکان انقلابی ندا امپریالیستی عمر ماخر ، باید سرکوب گردند " ، این پیام سرمایه انحصاری به بورژوازی ایران است ، پیامی که به وجه در سیاست ، شیوه های عملکرد روزمره حزب جمهوری اسلامی می‌کنند است . پس حزب تا آنجا که به شیوه های محرکه اصلی انقلاب امپریالیستی ما رهبری سیاسی ای که در تحلیل نهایی می‌تواند و باید اردوگاه انقلاب را بر سر پرچم خود متحد ساخته و به پیروزی رساند مربوط می‌شود ، همچگونه توهمی ندارد و به عینگونه توهمی نیز در اردوگاه ضد انقلاب داس نمی‌رسد . حزب نقطه قدرت اردوگاه انقلاب ، یعنی محور فاسد پرولتاریای انقلابی و پنهانگان کمونیست آنرا در کشور ما و در انقلاب ما محسوس می‌نماید . این شناختی است که سرچشمه انحصاری و نمایندگان سیاسی آن مدتهاست به آن دست یافته اند و حزب جمهوری اسلامی از نظر "گسترده گی" افق سیاسی اش در این زمینه نه تنها از خرده بورژوازی فراتر می‌رود بلکه در واقع هیچ کس و کسری از کمیته سرها را بر زمینگی ها ندارد .

کامل این درک بنیادی از اردوگاه انقلاب ، درک بنیادی دیگری در مورد مفروضات سازمان یابی و شکل گیری اردوگاه ضد انقلاب است . ضد کمونیسم ، از دیدگاه سرمایه انحصاری به معنوی در کشور تحت سلطه ، پیوندی ناگسستی با نفی امپریالیسم بورژوازی دارد . امپریالیسم ، همانطور که در متون دیگر خود به کرات توضیح داده ایم ، در عمر امپریالیسم و در کشور تحت سلطه ، جایی که گرایش سرمایه انحصاری به "بغا" و تحکیم ارتجاع سیاسی ناگزیر می‌باید تحلی نام و تمام خود را از یابد ، رو بنای سیاسی فاسد اشکاء و مناسی نیست . فقر و ارتجاع بر همان امپریالیستی در چنین کشورهایی در تحلیل نهایی مناسبت ترین راهی است که سرمایه عمر امپریالیسم برای حاکمیت خود می‌نماید . امپریالیسم



بورژوازی - که دیکتاتوری طبقاتی را با رأی بزی در درون بورژوازی
 همزمان می‌خواهد - اندامات بارهای دراز مدت انباشت سرمایه در
 کشور تحت سلطه سارکارت نیست. گرایش سرمایه‌داری ممالک
 به ارتجاع سیاسی، یعنی بورژوازی - لیبرالی را در کشور تحت
 سلطه نه عقبه‌ای - سبب می‌کند که تنها در موارد معدوم
 و در چهارچوبی مشخص محدود می‌تواند به مثابه ابزاری ایدئو-
 لژیک - سیاسی در خدمت بورژوازی عمل کند. در ممالک پرودرکتور
 ما بورژوازی - لیبرالها متوجه تریب سیاستمداران بورژوازی
 هستند نه با آنجا کار سرمایه می‌جورند که توهم ساری، حدود
 ابزاری سیاسی باشد. این وضع معنی است که بورژوازی لیبرال
 ایران تا پیش از قیام در خدمت ممالک انقلابی که سرمایه‌ها
 کل بورژوازی را به محاطه آنکند. سر بریده داشت. اما آنجا که
 توهمات بورژوازی - لیبرالی ایران فراتر می‌رود. چو لیبرالیسم
 دیکتاتوری طبقاتی و دیوکراسی درون طبقاتی را به مثابه روشنی
 حاکمه سرمایه‌داری در ایران طرح کرده و بر آن بافتاری می‌کند،
 سرمایه‌داری خود قبل از هر کسی ورنه گسستی سیاسی اینها را اعلام
 می‌کند. لیبرالیسم در کشورهای امپریالیست از پایه‌های مادی
 منحنی برخوردار است. پایه‌هایی که خود قبل از جریب سرورال لیبر-
 الیسم در کشور تحت سلطه منکی هستند. پس بورژوازی - لیبرالها
 در ایران باید بر سرهای خود بشنند، بشد پروازی نکنند و
 وجود "سازلیسم یکجانبه" و اعمال رهبری سرمایه انحصاری
 را در ممالک انقلاب بورژوازی و نیز در حاکمیت سیاسی سرمایه بر
 کار ببینند. وحدت دروسی ممالک بورژوازی خود در گرو اوضاع
 و پایش در دهان بورژوازی لیبرال و تقسیم ضرورت انحصار است
 "فهر برهان به رهبری سرمایه انحصاری" نه بورژوازی است.
 کل بورژوازی در مواجهه با انقلابی تک به لزوم وحدت صفوف
 خود بی می‌برد، لیکن "حافل" و "آگاه" سرمایه کل طبقه. آن
 نیروهای سیاسی بورژوازی هستند که این وحدت را به از طریق
 "دیوکراسی درون طبقاتی" و نمایندگی شدن تمامی افشار
 بورژوازی در قدرت سیاسی، بلکه از طریق طرد لیبرالیسم و به بر
 بی چون و چرای و ضروری سرمایه انحصاری در کل طبقه ممکن
 و مقدور می‌دانند.

حزب جمهوری اسلامی بخوبی این "عقل" انحصارات را نیز
 در خود متفکر دارد. امروز، حزب این سازلیسم کم‌جولنه
 و این ضرورت غیر قابل انکار نهر برهان را تبلیغ می‌کند. شلات
 وسیع حزب جمهوری اسلامی در تضعیف پایه‌های قدرت لیبرالها
 و نیز محدود کردن شیوه‌های لیبرالی حکومت، گواهی دیگری بر
 انطباق عملکرد این حزب با سیاست عمومی امپریالیسم در ایجاد
 زمینه‌های نامادنی صفوف بورژوازی است. عملکرد حاکم
 جمهوری اسلامی تا این واقعیت غیر قابل انکار کارگزار است که
 چو کمترین روزه‌های دیوکراتیک و کمترین نعلل بورژوازی و حکومت
 او در احوای احسان آریا مهری، راهگشای بیرونتاریب انقلابی
 و زمینه ساز رشد آگاهی سیاسی و شکل طبقاتی او خواهد بود.
 عملکرد حزب تا این واقعیت کارگزار است که نیرویی که پیش از
 هر کسی از اتحاد شیوه‌های لیبرالی توسط حکومت بورژوازی، و با
 حتی از وجود درگانی انکار در آن که موجب محض و پانزلسرل در
 انجام وظایف سرکوبگرانه آن گردد، بود می‌برد حش حش
 کمونیستی است. عملکرد حزب تا این واقعیت کارگزار است که هر
 ناسیه که کمونیستها قادرند از شرایط علمی برای فعالیت
 های سیاسی - تکنیکالی و بروی و سبب خود بود سرسند،
 بورژوازی مدها گام به سزاشد سقوط سردنگ تر می‌گردد و نسبت
 حاکمیت طبقاتی اثر مدها در ده دنوار می‌شود. سایر این حزب
 جمهوری اسلامی و لغت فوانسی را که حتی در شکل در مورد قهر صد
 کارگری، مدکمونیستی و مد دیوکراتیک سکوت اختیار کند بیست -
 پیش از می‌کند آنجا که لیبرالها تحت فشار دیوکراتیک شده‌ها
 نرئیل بخرج می‌دهد، و با بدستال خلت ساز نگاران در صفوف حش
 انقلابی ظاهر سلامت جو نحوه می‌گردد. حزب زورای شمسی
 خوانین و قول و قرارها، و حتی به قیمت انکار کردن منافات

دروسی سیاستمداران طبقه، او با شان با نسیاهی را را
 مامور جبران مافات می‌کند.

اما در این خصوص منی مدرسیم چه می‌گوید؟ این گرایش
 منسی شک دربار و بود و بودار سالا تا پایش بک گرایش
 کمونیستی است، لیکن بر خلاف حزب جمهوری اسلامی که واقعیات
 انکارناپذیر انقلاب ما را برای بورژوازی انکارناپذیر
 جنبه‌های اصلی سیر را به او نشان داده و می‌گوید تا او را بر
 وظایف انکارناپذیر سرکوبگرانه این در قبال حش کارگری و کمونیستی
 متقاعد سازد، منی مدرسیم که در محتوای امر جز لیبرالیسم
 بورژوازی در ساری فرحت طلبانه با شیوه‌های سیاسی مذهبی
 چیزی نیست، مکان و نقش بیرونتاریب انقلابی و ایدئولوژی
 انقلابی او، مارکسیسم - لیبرالیسم را برای بورژوازی مخفف
 علوه می‌دهد. منی مدرسیم اعتماد نه نفس سیاسی - ایدئولوژیک
 و نیز آرماسهای اقتصادی کاند و اتوبیستی به بورژوازی نزدیک
 می‌کند که در جامعه ما، به مثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم
 محلی از امراب ندارند. اگر حزب جمهوری اسلامی می‌گوید تا
 با تکیه بر واقعیات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه-
 داری عصر حاضر بطور اعم و کشورها بطور اخص، بورژوازی
 ایران را به ضرورت شرکت هرچه قاطع تر در مبارزه طبقاتی
 و ضد انقلابی بر علیه بیرونتاریب انقلابی متقاعد سازد، منی -
 مدرسیم مدعی وجود چنان زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و
 ایدئولوژیک در جامعه است که گویا به بورژوازی امکان
 می‌دهد تا مبارزه طبقاتی را تخفیف بخشد. حزب جمهوری اسلامی
 از درک خصوصیات سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم در کشور
 تحت سلطه آغاز می‌کند و دانش اصلی بورژوازی، یعنی
 بیرونتاریب انقلابی و مارکسیسم لیبرالیسم، را می‌شناسد و زمینه
 های معینی و ذهنی رند آنرا تشخیص می‌دهد. منی مدرسیم، بر
 عکس، از این خصوصیات برده‌بوشی می‌کند و در امکانات
 اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک بورژوازی ایران در مقابل
 با بیرونتاریب انحرافی می‌کند. نقطه عزیمت منی مدرسیم مشاهده
 توفیق بورژوازی کشورهای امپریالیست اروپای غربی و آمریکا
 است، اما پایه‌های مادی این توفیقات را نمی‌شناسد و حرام
 حیلانه تحق شرایطی مشابه آنرا در ایران ممکن نشداده
 می‌کند. منی مدرسیم به بورژوازی ایران قوت قلب می‌دهد که
 زمینه‌های اقتصادی مناسب برای تخفیف مبارزات بیرونتاریب و
 رحمتگان عصر پرولتر بر علیه سرمایه در ایران وجود دارد.
 سنده اقتصادی که منی مدر برای بورژوازی ایران می‌بچسند،
 سعه‌ای که فرار است زبر پای حش کمونیستی را حاروگند،
 سعه‌ای انوبیک است که امد مکان اقتصادی منحنی ایران را،
 به مثابه کشوری سرمایه‌داری و تحت سلطه، در نظر نگرفته
 است. منی مدرسیم منحنی "اقتصاد ملی و مستقل" در درون
 بورژوازی است و درست‌سازد گرایش اپورونیستی در حش
 کمونیستی پایه مادی دیوکراسی بورژوازی در ممالک امپریالیست
 اقتصادی - فلهداد می‌کند و به انتشار امپریالیستی.
 تقسیم کشورهای جهان به امپریالیست و تحت سلطه، انتشار
 امپریالیستی زمینگان کشورهای تحت سلطه، فوق -
 امپریالیستی انحصارات از طریق صدور سرمایه، ظهور و بقای
 انحرافیت کارگری در کشورهای امپریالیست، حاکمیت روبریونیسم
 و تریبونیونیم در حش کمونیستی و کارگری این کشورها،
 همه و همه حلقه‌های ضروری و بهم پیوسته ای هستند که ظاهر
 دیوکراسی بورژوازی را در کشورهای امپریالیست حفظ می‌کند،
 و به لیبرالیسم امکان خودساشی می‌دهد. منی مدرسیم از
 این واقعیات برده‌بوشی می‌کند و دقیقاً نشانده ایدئولوژی های
 امپریالیست کشورهای اروپای غربی و آمریکا، این "فرهبت
 لیبرالی" بورژوازی را در کشورهای متروپل، معلول "استقلال
 و شکوفاشی صنعتی" و فرهنگ و سن دیوکراتیک و "سخت‌آزاد"
 آن فلهداد می‌کند. منی مدرسیم به مثابه بک گرایش بورژوازی -
 لیبرالی تمام عیار، بیژواک شلیفات وسیع ضد کمونیستی است



که بورژوازی کشورهای متروپل بر سر پرولتاریای این کشورها فرو می‌ریزد. برای بورژوازی ایران ایجاد زمینه‌های عینسی اتحاد شیوه‌های لیبرالی در سیاست بطور اعم و در حکومت بطور اخص، معتدلم امپریالیستی شدن سرمایه‌داری ایران است. ولین اگر نه یک غیرممکن تحلیلی، یک غیر ممکن تاریخی - طبقاتی است. لیبرالیسم در عصر امپریالیسم متکی بر استثمار و حشانه زحمتکشان کشورهای تحت سلطه است. و لیبرال دقیقا براین استثمار سبوش می‌گذارد. بنی مدریم مدافع سرمایه است و آنجا که زحمتکشان ایران می‌روند تا سرمایه‌داری را به مثابه عامل کلبه شقات خوبین بارشاسند، به پاس می‌زند تا با گسوا گرفتن ضمنی اوضاع در اروپای غربی، و تعریف این اوضاع به مثابه جامعه سرمایه‌داری "واقعی"، اصول وجود اقتصاد سرمایه‌داری را و گاهی متنی "اقتصاد" را در ایران انکار کند، و در مقابل پرولتاریای انقلابی، و کمونیسم، که ضرورت واژگونی این نظام بوسیله را توضیح می‌دهند، مطلوبیت "استقرار" آن را به شیوه‌ای "مستقل و متکی نبود"، "توجهی" و "غیره، و در بوشن جمله برداری های دلفک وار خود، محدا تبلیغ نماید. طبیعی است که اشاعه چنین توهماتی در میان توده‌های کارگر و زحمتکش مکان پر اهمیت را برای امپریالیسم داراست، و اگر چنین نبود، بنی مدریم برای بورژوازی خاصیتی نمی‌داشت. لیکن همین درجه طبیعی و ضروری است که بورژوازی خود به این توهمات دل نبندد و بر تحقق آن پافشاری نکند. از اینرو بنی مدریم مدافع مبانی عام اقتصاد سرمایه‌داری در مقابل نقد پرولتاریای انقلابی است، و نه بیان کننده مستقیم و مریخ متنی سیاسی مطلوب بورژوازی در یک کشور معین در یک مقطع معین. چنین مریخی خاصیتی سنی از اینای مقتض یک ابزار عوام‌فریبی برای بورژوازی نمی‌تواند داشته باشد. اما اگر تبلیغات لیبرالیستی صدر در ماهیت امر فریبی بیش نیست، در شکل، سن رنگ انوبی است، چرا که بورژوازی اصولا نمی‌تواند جز با طرح انوبی های خود، و گمان و اقامت سناغ طبقاتی اتن، کارگران را فریبند. پس اطلاق "انوبیس بورژوازی" به سنی مدریم خلط نیست، حتی اگر شخصی صدر و تمامی اتوان و اختسارش در طوطیم ابتدال تئوری ها و تبلیغات خوبین واقف باشد.

همین ترتیب بنی مدریم در زمینه ایدئولوژیک، سیاسی بر خوردی "انوبیک" و غیر واقع بینانه به جنبش کمونیستی را تبلیغ می‌کند. بنی مدریم تبلیغ سرکوب بیستنه مثابه چاره‌نهایی بورژوازی است، چنانی که از پس هر "بحث آزاد" ظاهر شود، و دقیقا آنجا که چون کردستان انقلابی حای عوام‌فریبی های هیئت حاکمه رنگی ندارد، دو جناح بر سر سیاست سرکوب و اهمیت آن برای بورژوازی به توافق می‌رسند. اما بنی مدریم بطور کلی بدوا خواهان آن است که لیبرالیسم محور سیاست بورژوازی قرار گیرد و نیز فاعن اجرائی این لیبرالیسم نشانی شود. در برخورد به جنبش کمونیستی، بنی مدریم خولغان اتحاد شیوه‌های لیبرالی بسططور نقویت ضیوف ابورژونیسیم در این جنبش و منزوی و سرکوب کردن مارکسیسم انقلابی است. اما بهر رز این سیاست سناگزیر از سوی جناح بنی صدر نه بصورت عربان و مریخ، بلکه بصورت خواست متقابل ایدئولوژیک و "بحث آزاد" با مارکسیسم بطور کلی در سناغ جامعه طرح می‌گردد. و چنین موضعی جبرا به توهمی نسبت به توان ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی ایران در مقابله با کمونیسم دامن می‌زند. آری اگر از نظر اقتصادی زیر پای جنبش کمونیستی جارو شده باشد، مقابله با آن در سطح ایدئولوژیک و سیاسی مقدور خواهد بود. اگر از نظر اقتصادی ابورژونیسیم در جنبش کمونیستی ایران از پایه های مادی محکمی برخوردار باشد، منزوی کردن مارکسیسم انقلابی و عقب راندن آن دورشای غیر محتملی نیست. اینجا نیز مشکل بر همان "اگر" است و به این ترتیب بنی مدریم انوبیسی انتصافی اش را با نظریه عوام‌فریبانه "بحث آزاد و برخورد افکار" تکمیل می‌کند. در شرایطی که بورژوازی ایران می‌رود تا ضعف

سایندگان لیبرال خود را در مواجهه ایدئولوژیک و سیاسی با جنبش کمونیستی ایران، علیرغم اشکالات و نواقص، درک کند، و ضرورت مبارزه فیزیکی با جنبش کمونیستی را دریابد، بنی مدریم با ملقنه اقتصاد شوخیی (یعنی تولید ابلاسی ارزش اضافه) وارد میدان می‌شود تا بشاروی چشمان نگسران بورژوازی، جنبش کمونیستی و ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا را در "بحث آزاد" مغلوب کند. در اینجا سخن بر سر این نیست که بنی صدر و جناح او در پیاده کردن چنین وعده‌هایی تا چه درجه "بیگمرازه" اند، بلکه بر سر شنشنی است که نفس اسلام این شیوه‌ها به مثابه خواست بورژوازی، در این طبقه دامن می‌زند. امپریالیسم، حتی در کشورهای متروپل، که گنجینه غنی کار ایدئولوژیک - شوریک قریبا تلاش روشنفکران بورژوازی را در اختیار دارد، مدتها است که از مقابله فکری با کمونیسم دست کشیده و در کنار ستر اصلی - که همانا برخورد سرکوبگرانه است - به تخطئه، تحریف و سانسور پرداخته است. و برواض است که سیاست "بحث آزاد" می‌صدر در مقابل مارکسیسم چیزی سناغ دعبور بورژوازی نه "تجدات ایدئولوژیک" نیست، سنی مدریم با هرابدئولوژی بورژوازی عصر حاضر، در ایران برای مقابله ایدئولوژیک با مارکسیسم انقلابی را شواهد داشت، و هر توهم و اعتقاد به نسبی در این زمینه، هر چند کوتاه و زودگذر باشد، برای بورژوازی مریخار خواهد بود. پس در این مورد نیز بنظر ما حزب جمهوری اسلامی، حقایق مبارزه طبقاتی را با روشی بسیار سبشتری چشاروی دیدگان بورژوازی ایران می‌کشد.

در ادامه همین مقاله در زمینه سیاسی، بنی مدریم برخلاف متنی مریخ حزب جمهوری اسلامی عمز خود را در درک رابطه بین دموکراسی و مبارزه پرولتاریا برای سوبالیسم آشکارا نشان می‌دهد. تبلیغ اینکه کمونیستها در شرایط کار مغلسی نسبت به شرایط کار علفنی بهتر و سریعتر رشد می‌کنند و هرچه بیشتر سرکوب شوند، قدرتمندتر می‌گردند یک توهم است. بنی مدریم، برخلاف حزب جمهوری اسلامی، اساس رشد جنبش کمونیستی را، که چیزی جز حقانیت دیدگاهها و برنامهای این جنبش و انطباق آنها بر سناغ طبقاتی پرولتاریا نیست، شخص می‌دهد و با از آن برده‌بوشی می‌کند. حزب تمامی تلاش خود را بکار می‌برد تا دامنه استفاده کمونیستها را از شرایط علفنی، برای تبلیغ و ترویج وسیع و سریع برونه و مطالباتشان، محدود سازد. بنی مدریم در مقابل به این توهم دچار است که کویالیبرالیسم بورژوازی می‌تواند در عرصه علفنی با مارکسیسم مقابله کند، و راندن کمونیستها به عرصه کار مغلفی این امکان را از بورژوازی می‌گیرد. بنی مدریم این واقفیت را که هر دستاورد دموکراتیک در جامعه به پیشروین وجه در خدمت پرولتاریای ایران قرار می‌گیرد، و این را که اصولا محور فعال پرولتاریا و جنبش کمونیستی در انقلاب دموکراتیک هدنی سبزر ایجاد بیش شرایط دموکراتیک حرکت نشانی سوی سوبالیسم ندارد، درک نمی‌کند. بنی مدریم به نیاز مستمر بورژوازی ایران به محروم کردن جنبش کمونیستی از عرصه فعالیت علفنی کم توجه است و در این زمینه نیز از شناخت دقیق سناغ سرمایه در عصر امپریالیسم در ایران عاجز می‌ماند.

ساین ترتیب می‌بینیم که دو جناح هیئت حاکمه در زمینه مبارزه با جنبش پرولتاری و مارکسیسم انقلابی از مصاد مشترکی حرکت می‌کنند. هر دو دشمنان قسم خورده کمونیسم اند. لیکن در حالیکه حزب جمهوری اسلامی سیاست سرکوب همه جانبه را تنها راه نهای بورژوازی به شمار می‌آورد، بنی مدریم این سیاست را راه نهای شمار می‌آورد که تنها "دمعورت" شکست شیوه‌ها و سیاست های بورژوا - لیبرالی می‌باشد به آن دست زده شود. حزب جمهوری اسلامی لاجرم گمره نسخه بورژوازی لیبرال و شیوه‌های لیبرالی از حکومت و رهبری سیاسی بورژوازی می‌بندد.

و سنی مدیریت تقویت و حمایت آن را در دستور کار خود قرار می‌دهد. از زاویه منافع سرمایه انحصاری این حزب جمهوری اسلامی است که ساله را درست درک کرده است. و این سنی مدر است که خارج می‌زند. حزب جمهوری "واقع بین" و "منساج بینی" مدر "مژده" است. پس حزب باید عمل کند و سیاست‌های خود را در محتوا نه پهنی سرد و سنی مدر باید برده‌های لیبرالی خود را جای واقعیات به توده‌ها قالب کرده و برآیند مشترک هیئت حاکمه را. که جز تلاش در سرکوب انقلاب چیزی نیست. سیاست‌های لیبرالی تشریح کند.

برخورد جناح‌های هیئت حاکمه به کمونسم و دموکراسیم بیگانه بیولتاریا از یکسو. و لیبرالیسم بورژوازی از سوی دیگر. چهارچوب عمومی موع شان را در قبال شیوه‌های چون نهادین فتن ایران. که در میان این دو قطب نوسان می‌کنند. روشن می‌کند.

لیبرالیسم بی‌مدری در آینده رهبران مجاهدین خلق لیبرال‌های نوظهور و "خوشنامی" را می‌بیند. که با کمی دستکاری حاضر باشند سابقه مبارزات انقلابی سازمان و شور انقلابی جوانان هواداران را به اهرمی در چانه‌زدن‌های بورژوازی غیر انحصاری و انحصارات امپریالیستی بر سر امتیازات اقتصادی و سیاسی. تبدیل سازند. لیبرال‌های "خوشنامی" که کمک‌کنند تا توده‌های کارگر و زحمتکش دست از مبارزه کشیده و به دولت بورژوازی امید بندند. اگر چنین شود. اگر یک دولت بورژوازی لیبرال بتواند به این تشریب پایگاه اجتماعی و انتشار سیاسی ای سرای خود کمک کند. آلتروناشیو سیاسی او در حل مشکلات بورژوازی. در مقابل راه حل پیشنهادی سرمایه انحصاری. از پایه مادی مستحکم تری برخوردار خواهد شد. و خلق کاپوس کوتاه شدن مجدد دست سرمایه غیر انحصاری از عدالت در تعیین سرنوشته خود به تعویق خواهد افتاد. اما سرمایه انحصاری در مجاهدین خلق از یکسو زمینه‌های دموکراسیم را می‌بیند که قابلیت آن را دارد تا دنباله رو بیولتاریای انقلابی و دموکراسیم بیگانه او گردد و از سوی دیگر نیروی را می‌بیند که مرز سیاه و سفید میان ضد انقلاب بورژوازی - امپریالیستی و بیولتاریای انقلابی و پیمانگان کمونست او را مخدوش می‌کند. نیروی که در میان بورژوازی و بیولتاریا حائل می‌شود. درست پیمان مورت که در بسیاری موارد لبه تیز سیاست‌های بیولتاریا برای انقلابی را بر علیه حکومت و احزاب بورژوازی کند می‌کند و در مبارزات طبقاتی فرو دست بر علیه مسم و استثمار امپریالیستی میانه‌داری می‌کند. پیمان تشریب در قبال سیاست هسای سرکوبگرانه بورژوازی نقش ضربه‌گیر جنبش کمونستی را ایفا می‌نماید. سرکوب وسیع جنبش بیولتاری و کمونستی. بی آنکه در همان حال شیوه‌های چون مجاهدین خلق به ورطه انفعال و با سازش‌گشیده شده باشند امکان‌پذیر نیست.

حزب جمهوری اسلامی که بیوند هنرمندانه‌ای میان روش سیاست امپریالیسم و "مکتب" برقرار نموده است. نقش بیسای یعنی مجاهدین خلق را "النفیظ ابدولولویکی" و "انحراف از مکتب" نام می‌گذارد. مجاهدین "مکتبی" نیستند. "میان اسلام و کمونسم نوسان می‌کنند" و لااخر ماسخ ار آنند که حزب فتنش مکتبی خود را در خدمت امپریالیسم. با جاری کردن سسل خون کارگران انقلابی. مدرستی ایفا نماید. مجاهدین باید از سر راه برداشته شوند تا امپریالیسم و حزب جمهوری اسلامی نتوانند از بقایای تعلقات مذهبی توده‌های ناآگاه - و بویژه توده‌های ناآگاه غرده بورژوازی - به بهترین وجه در خدمت سرکوب جنبش کمونستی. و به این اعتبار کل جنبش انقلابی. بهره‌گیرنده تا بتوانند به فراخوان "آشاده علی الکفار" با قاطعیت. چون در کردستان. گنبد و اهواز و ... جامه عمل ببینانند بیسی آنکه تسمه "رحما بیتم" مزاحمتی در کار ایجاد کند!

تبدیل بحران اقتصادی به بحرانی انقلابی. تزلزل پایه‌های حاکمیت سرمایه و تداوم بحران انقلابی ناکزیرجمل و با تخفیف قابل ملاحظه بحران اقتصادی و آغاز دوره جدیدی از اشتباست سرمایه را از نقطه نظر کل سرمایه اجتماعی به سرکوب انقلاب منوط ساخته است. سرکوب انقلاب و استقرار نظم ضد انقلابی از نقطه نظر کل سرمایه اجتماعی بر تولید پیشی می‌گیرد. این دقیقاً سرمایه انحصاری است که از نظر اقتصادی در موقعیتی قرار دارد تا اولاً این نیاز کل اقتصاد سرمایه‌داری در ایران. یعنی نظم ضدانقلابی بر تولید. را بازتابد و از شتابزدگی متعادلانه سرمایه‌های کوچک و متوسط در بازار داخلی احتراز جوید. و ثانیاً از چنان ظرفیت‌های اقتصادی برخوردارست تا سیاست‌مدانقلابی خود را بر شاختن این فروروت استوار ساخته و بر تاناه حرکت خود را بر الگوئی درازمدت طرح ریزد. سرمایه کوچک متفرّد در بازار داخلی. که جز سرمایه کوچکی از کل سرمایه اجتماعی است. از زاویه منافع محدود و معمور خود آغاز می‌کند. نظم و تولید برای سرمایه‌های کوچک و متوسط برآستی ضروریاتی هم ارزند. نظم دلخواه برای اینگونه سرمایه‌ها منظمی است که مانع وقفه در کار تولید شود دوران عاطل ماندن وسایل تولید را به حد اقل برساند. بسمارت دیگر نظم مورد نظر این سرمایه‌ها "نظم تولیدی" یا استفاده "منظم" سرمایه از کار است. بورژوازی کوچک و متوسط حتی بر متن یک جنگ داخلی. فرصت یک آتش‌بس را برای گشوده نگاهداشتن بنگاههای خود غنیمت می‌شمارد. اما سرمایه انحصاری که حرکت کل سرمایه اجتماعی در بازار داخلی را سست و سوز می‌دهد. به مکان اقتصاد سرمایه‌داری ایران به مثابه یک کل و بعنوان جزئی از مناسبات امپریالیستی جهانی می‌اندیشد و سیاست خود را در جهت حفظ این "اقتصاد" در خدمت سرمایه انحصاری شکل می‌دهد. برای بورژوازی انحصاری سخن صرفاً بر سر وقفه نخوردن در پروسه بازتولید این با آن فشر و با انتشار سرمایه نیست. سخن بر سر حفظ و با از گدنهان تولید سرمایه‌داری در یک کشور معین است. پس اگر سرمایه‌های کوچک و متوسط طبرغم مغایرانی که انقلاب کل بورژوازی را با آن مواجه قرار داده است. نظم را با ملولت امنیت. عدم سرج و مرج. صورت کارگران بر سر کار. با زنا بستادن چرخش‌های کارخانجات و از این لسیل می‌بینند. و لاجرم نظم را با "سرکوب محاصه" مترادف می‌گیرند. سرمایه انحصاری در چنین شرایطی نظم را در ورطه اول نه به معنای تولیدی آن. بلکه عمدتاً به معنای اجتماعی - سیاسی آن. به معنای تثبیت همه جانبه حاکمیت ضدانقلاب و سرکوب قطعی انقلاب درک می‌کند و اساس سیاست خود را نه بر تقویت شهرتانی. تصویب قانون کار. جریمه کارگران و امتناهم. بلکه بر فاکتورهای چون چگونگی سازماندهی اردوگاه ضد انقلاب در داخل ایران. موازنه قدرت در سطح جهانی. آلتروناشیوهای مختلف حکومتی بورژوازی در ایران. ارزیابی دورنمای میلیتاریزه کردن خلیج فارس. امکان استفاده از ارتش‌های دول مزدور منطقه. امکان تجزیه ایران و متکی می‌سازد. دوراندیشی بورژوازی با اندازه وسعت واگسرد سرمایه‌اش تناسب مستقیم دارد. و امپریالیسم که به سازسازی و بازتولید کل سرمایه اجتماعی و مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری در ایران محیط است. به مراتب بیش از سرمایه‌های کوچک و متوسط در بازار داخلی "میر ضد انقلابی" دارد. نظم که انحصارات دول امپریالیستی در شرایط حاضر در ایران دنبال آخذند تنها ضرورتاً شباهت با از سرگیری بلافاصله تولید همزمان باشد. بلکه در تحلیل نهایی پیش شرط و راه‌حشای آن است. و طبیعی است که اگر بی نظمی تولیدی مونت در چهارچوب سیاست دراز مدت انحصارات عملاً در خدمت استقرار نظم همه جانبه مورد نظر انحصارات قرار گیرد. اینان خود اولین اغلال گران در امر تولید خواهند بود.

عملکرد حزب جمهوری اسلامی بی شک بر این قابلیت و تنباز سرمایه انحصاری نیز صحنه می‌گذارد. حزب جمهوری اسلامی آشکارا نظم سیاسی - اجتماعی همه جانبه و ضد انقلابی را سراز سرگیری سیر قیمت تولید مقدم می‌دارد. سرکوب انقلاب و لنین و مسرم ترین وظیفه ای است که حزب سر دوش بورژوازی می‌گذارد و آرزو، ولو به قیمت برخی از خودکشتگی ها در زمینه تولید و انباشت، از او طلب می‌کند. حزب جمهوری اسلامی یک حزب ضد انقلابی تمام عیار است و وظایف خود را نه در رابطه با نیاز همبستگی بورژوازی به تولید ارزش و ارزش افزافه، بلکه در ارتباط با استقرار شرایطی تعریف می‌کند که تولید ارزش و ارزش افزافه در آن دیگر از سوی جنبشی انقلابی مورد تهدید نباشد. آنها که حزب از اقتصاد سخن می‌گویند نیز هدفی کاملاً سیاسی را دنبال می‌کنند. سردمداران حزب یک روز از تقدس مالکیت خصوصی و ضمیمی بودن نابرابری اقتصادی سخن می‌گویند و روز دیگر به معادبان فعال برابری اقتصادی بدل می‌گردند. شعار اقتصادی برای حزب جمهوری اسلامی، سلاخی سیاسی است، و سیاست - سیاست ضد انقلابی - زربینای "اقتصادی" آن است.

اما درک جناح سنی صدر از منوله نظم درگی انتزاعی است. سنی صدر هم نظم را در وجه اول به مثابه نظم تولیدی می‌نگرد. درک تقدم نظم ضد انقلابی به نظم تولیدی بسیار عاقل ماندن سنی صدر هم از خصوصیات یک شرایط انقلابی است. حل بحران اقتصادی برای بورژوازی و کل سرمایه اجتماعی منوط به سرکوب جنبشی انقلابات است. و همانطور که گفتیم سرمایه انحصاری به دلیل احاطه اش بر حرکت کل سرمایه اجتماعی از ظرفیت های اقتصادی و دامنه عمل و دوراندیشی سیاسی لازم برای وفق دادن سیاست خویش با این واقعیت برخوردار است. استفاقتاب بیضی صدر هم برای از سر گرفتن تولید، که انعکاس منافع سرمایه های کوچک و متوسط در بازار داخلی است، گاه تا حد اغلاخ در پیرویه استقرار نظم ضد انقلابی پیش می‌رود. جناح سنی صدر در بسیاری از موارد از سرگیری تولید در سطح جامعه راحتی بیش تر از استقرار نظم و امنیت ارزیابی می‌کند. ایمن کاملاً درست است که در شرایط متعارف و غیر بحرانی تولید سرمایه داری، در شرایط غیر انقلابی، تکویناتی تولید با درجه تمکین نوده های زحمتکش به قوانین و قیود بورژوازی ارتباط مستقیم دارد. اما رابطه اقتصاد و سیاست در شرایط غیر انقلابی را در جامعه ای که دستخوش بحران انقلابی است نمی‌توانیم گردان و بر آن پای مفرودن، جز از درک شرایط مشخص عاجز ماندن بیانگر چیزی نیست. بدیهی است که تقدم نظم ضد انقلابی به نظم تولیدی نباید به معنای تقدم سیاست به اقتصاد در شرایط کنونی ایران تفسیر شود. اقتصاد همواره در تحلیل نهائسی تعیین کننده و متروک کننده روبینای سیاسی است. لیکن آنچه سیر حرکت نیروها را در ترجمه سیاست امروز ایران متروک و معین می‌کند، نه نیازهای پیرویه تولید، بلکه فشار بحران اقتصادی است. این دقیقاً بحران اقتصاد سرمایه داری ایران است که ضرورت تقدم نظم ضد انقلابی بر نظم تولیدی را برای بورژوازی تجویز می‌کند و سنی صدر هم که پیش از هر خط مشی دیگر بورژوازی ایران بر ضرورت توجه به اوضاع اقتصادی پای می‌نشیند، پیش از همه، و بخصوص پیش از حزب جمهوری اسلامی، در حرکت عملی خود از پیش شرط های سیاسی مشخص رفع و تخفیف بحران اقتصادی بورژوازی، غافل می‌ماند. اینجا نیز مدال "واقع بینی" به حزب جمهوری اسلامی و مدال "توهم" به سنی صدر هم تعلق می‌گیرد.

اختلاف جناح سنی صدر و حزب جمهوری اسلامی بر سر معادله ناسی که بورژوازی در وجه اول بدان نیاز دارد، ناکزیر به اختلاف ناسی بر سرنگل استقرار این نظم، نیز در آن می‌زند. اگر نظم ضد انقلابی از نظم تولیدی متناظر است، امروز و پیرویه ایجاد و حفظ این دو گونه نظم نسبتاً ناکزیر برابری متفاوت باشند. امواج انقلاب دستکاه های متعارف ایضا، نظم و قانون بورژوازی را تاحسود زیادی تخریب و کم اثر نموده است. مسائل و تنهادهائی که نظم

و ادروته روزمزه تولید و باز تولید در جامعه حفظ می‌کنند بلوئین، ارتش و پلیس، بوروکراسی، دادگستری و... دقیقاً به اعتبار سرمایه انقلابی، که در مقام بهمن به اوج رسیده، و سیمارز کسار افتاده اند. انقلاب دقیقاً به این معناست که بورژوازی و مهر - باله هم دیگر نتوانسته اند با همان شاهاده و مسائل متعارف، به شیوه های متعارف، حکومت کنند. انقلاب خود روشن ترین گسواء ضرورت دست بازیدن بورژوازی به شیوه های نوین است، و شمایز شرایط انقلابی از شرایط متعارف و غیر انقلابی در جامعه، واقعیتی است که هر سیاست "واقع بینانه" بورژوازی، حتی در تمهین شکل استقرار نظم مطلوب بورژوازی، ناکزیر از سازش آن است. این واقعیت ناسی که به تلاتن بورژوازی در استقرار و تحکیم مجدد نظم و قانون بورژوازی مربوط می‌شود، بر نیاز این طبقه به سازماندهی مجدد دستگاه سرکوب، به شیوه ای متناسب با اوضاع سیاسی مشخص حاکم بر جامعه، ناکمید می‌گذارد. خدا انقلاب، در شرایط انقلابی حاکم بر جامعه، باید خود شیوه ها، اصول و قوانین متعارف بورژوازی را زیر پا گذارد، به معنای خدا انقلاب نیز باید "انقلابی" عمل کند. این یک درک اصیل ضد انقلابی است، که سرمایه انحصاری مدتهاست به آن دست یافته و سیاست جهانی خود را در مقابل انقلابات ملی و پرولتری بر آن بنا نهاده است. بورژوازی در شرایط انقلابی، در مقابل نظرات، اعتراضات، اجتماعات و بیطور کلی اشکال سازشانی که از دوگانه انقلاب از آن استفاده می‌جوید، اشکالی که همه مقررات و قوانین موجود را زیر سوال می‌کشند، به مدور بخشنا مها، دستگیری هسا، محاکمات و با استفاده از پلیس و نیروهای سرکوب گزینی اکتفا نمی‌کند. بلکه در چنین شرایطی احزاب و دستجات دست راستی افراطی را با ارتحای و بورژوازی رانیز به میدان فرامی خوانند تا آنها نیز، که یک سرشان همواره بهمان آخور پلیس ملتی و مضمی دولتی بنده است، از این اشکال جدید مبارزه به سود بورژوازی استفاده جوید. بورژوازی و انحصارات نیز در موارد بسیار خود نظرات ارتحای، اعتراضات ارتحای و باحتی برخورد های مسلحانه ارتحای را حکومت خود را سازماندهی می‌کند. حزب جمهوری اسلامی این درک، درک نیاز استفاده بورژوازی از اشکال جدید مبارزه، رانیز به کامل ترین وجه در سیاست خود منعکس می‌کند. حزب پیش از آنکه بدنیال بازسازی نهادهای قانونی سرکوب و سلطه سیاسی بورژوازی، قوانین، ارتش، بوروکراسی، دادگستری و متالهم باشد، در تکاپوی بسیج آن نیروهای طبقاتی و نهادهای سیاسی مشخصی است که قادر باشند در شرایط کنونی به شیوه ای "انقلابی" و حتی المدهور به نام انقلاب، خدا انقلابی عمل کنند. حزب در این تکاپوی خویش تا آنجا پیش می‌رود که سیاست های خدا انقلابی خود علناً نام "انقلاب" می‌گذارد: "انقلاب فرهنگی"، "انقلاب اداری"، "پاکسازی" (که برای حزب تنها معنی تعمیمی - کمونیستها و دموکراتهای انقلابی است)، و نمونه های بسیار دیگری نیز در این زمینه وجود دارند. توده های ناکگاه خرد - بورژوازی و روحانیت تشری ای که افسار آنان را در دست دارد، بهترین معالغ را برای سازماندهی یک نیروی وسیع ضد انقلابی فراهم می‌آورند. شیوه های عمل حزب نیز بر عوامل و عناصری متکی می‌گردد که بتوانند این توده وسیع را در جهت سرکوب انقلاب به حرکت در آورند. پس حزب از نفوذ روحانیت و اسلام در خرده بورژوازی متنی، و توده های ناکگاه بطور اعم، که انحصارات دور اندیش در تحکیم آن، حتی پیش از قیام، فروگذار نکرده اند به جهت بن وجه استفاده می‌کند. خرده بورژوازی چشم به اسلام و غمیسی دوخته است، غمیسی که اختراش را در نیزه توده هانه به لفسه اسلامی، بلکه به حضور فعالش در مبارزات غمیسلطنتی مدیون است، خود تنها به ولایت فقیه و کسب موثمنی معتاد برای روحانیت در هیراتی قدرت متکی می‌رود. پس حزب جمهوری اسلامی نیز برای بسیج خدا انقلابی خرده بورژوازی در خدمت سیاست امیر باله هم، قاطع ترین " هوادار و بیرو شرط امام می‌گردد تا اراده و فکر او را، که هیچگونه تناقضی با منافع منطقی انحصارات امیر باله نیستی ندارد،

و موضعی برای بورژوازی ایفا می‌کند. شک نیست که حزب یک ابزار سبلی تعیین کننده برای سوز و آزی ، و سوز و آزی بورژوازی انحصاری در شرایط حاضر است. اما دقیقاً همان خصوصیتی که حزب را قادر به ایفای نقش ابزاری خود در این مقطع می‌سازد، مانع از آن است که بتواند به شکل طبقاتی بورژوازی انحصاری تبدیل شود و از این طریق نقشی در روستای حکومتی بورژوازی ایران، در صورت شکست انقلاب، بخود اختصاص دهد. چرا که اولاً حزب بمنظور بسیج خرد بورژوازی و سرزمینی فعال کردن محافل سیاسی و غیرمخرد بورژوازی سنتی بنا شده است. با اتمام نقش خرد بورژوازی به مثابه سپاهی لشکر، و حرکت نهایی بورژوازی در جهت تکیه کامل بر نهادهای ابزاریهای متعارف حاکمیت خود، خاصیت حزب نیز به مثابه یک ابزار سیاسی برای بورژوازی به پایان می‌رسد. به عبارت دیگر حکومت بورژوازی تنها می‌تواند بر محور شکل طبقاتی بورژوازی انحصاری بنا شود و حرب می‌تواند چنین شکلی باشد، و بدون تحول بنیادی به آن تبدیل شود. ثانیاً، و در ارتباط با مسأله اول، اسلام که حزب برای ایفای نقش خود سخت به آن متکی است نمی‌تواند بعنوان یک رویای ایدئولوژیک مناسب با زیربنای اقتصادی ایران، به مثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم، تطابق یابد. صدور وسیع سرمایه و کالاهای ایران، استثمار امپریالیستی کارگران و زمینکنان، مکان ایران در تقسیم‌کار جهانی امپریالیسم و نقش تعیین کننده انحصارات امپریالیستی در اقتصاد سرمایه‌داری ایران، قتل از هر چیز "فرهنگ امپریالیستی"، یعنی همان روستای ایدئولوژیک حاکمیت انحصارات امپریالیستی در کشور تحت سلطه، که توجیه گرامسکارا می‌رسد - بالیستی در مدرن ترین اشکال آن است، را طلب می‌کند. اسلام بطور کلی و اسلام حزب جمهوری اسلامی، این نیازهای فرهنگی استثمار بورژوازی را، از زاویه‌ای ایدئولوژیک که با اشکال عقب افتاده تر استثمار و تولید تطابق دارد، بندت مقید و محدود می‌سازد. رست فرهنگی ایران، تاپیش از انقلاب، و کشورهای چون کوره جنوبی، تایوان، تایلند، و کشورهای تحت سلطه متعدد آمریکای لاتین، به روشنی "فرهنگی" را که سرمایه‌داری عصر انحصارات طالب آن است، تصویر می‌کند، و اسلام تنها با جراحی‌ها و دستکاری‌های بنیادی می‌تواند خود را با این نیاز امپریالیسم در تطابق قرار دهد. از سوی دیگر حزب خود به سرعت به ماسه اعتقادات اسلامی توده‌ها را نیز تخریب کرده و آخرین مواعید ایدئولوژیک مافیل سرمایه‌داری را از جلوی راه بورژوازی در دوره سویی از اساس سرمایه، دوره‌ای که تنها هستی اخلاقی به رهبری پروگناریا می‌تواند و باید از فرارسیدن آن جلوگیری، سر می‌دارد. مختار از زبان بورژوازی روحانیت را به پس کشیدن از عرصه سیاست عملی و تشکیل یک "واتسکان در قم" دعوت کرده بود، و حزب مارکس و انقلاب بنام شوکراسی و شرکت فعال روحانیت، زمینه را برای تحقق این پیشگویی بستیم - فراهم می‌سازد. روحانیتی که خدمت را در خدمت بورژوازی و بر علیه کارگران و زمینکنان آشکارا به انجام رساند، چه از نظر بورژوازی و چه از نظر توده‌ها برای دوره‌ای طولانی از عرصه سیاست مریض خواهد شد. و بالاخره باید به ترکیب موجود حزب جمهوری اسلامی اشاره کرد. ترکیبی که خلقت تاریخی مناقضش حزب را، در منافع طبقاتی ای که دنبال می‌گردان یکسو، و افشار و طبقاتی که به خود فرامی‌خواند از سوی دیگر، به نمایش می‌گذارد. از یکسو قرار گرفتن کامل و بی‌شکرت حزب در خدمت مارکس و انقلاب، و با چنان انطباقی بر نیازهای انحصارات امپریالیستی و شیوه‌های تجربه شده و شناخته شده آن، نمی‌تواند سرچو و پدید می‌آید. عملی میان جریانی سرسریده در درون حزب با انحصارات و دول امپریالیست متخین گواه نمیند. وجود دلان، سرمایه‌داران و ملاکین که عملاً از عملکرد حزب منفعت اقتصادی می‌برند نیز بی‌شک ارتباط مستقیم تری میان ایشان و حزب را باعث می‌شود. انگاه حزب به ناواکی‌ها، رسانگری‌ها و وابستگی‌های عملیاتی‌های رومروره خودنشین جری‌های جدید به این ترکیب اضافه می‌کند. از سوی دیگر نزدیکی حزب با خمینی و افشار مختلف روحانیت، تبلیغات

اسلامی و اصطلاح "عدم‌امپریالیستی" حزب، تلاش حزب در بسیج خرد بورژوازی و این واقعیت که حزب خود را بطور کلی وارث انقلاب معرفی می‌کند، نمی‌تواند به معنای جذب برخی توده‌های ناگناه خرد بورژوازی و زمینکنان و محافل مختلف خرد بورژوازی به حزب نباشد. به این ترتیب تناقضی که در اهداف و شیوه‌های حزب وجود دارد، بازتاب خود را بناگیز در ترکیب آن نیز باز می‌سازد، در یک گونه خاصان، دلان، سرمایه‌داران و ملاکین و وابستگی‌های رنگ‌لاسه می‌کنند، و در گوشه‌ای دیگر، عقب افتاده ترین توده‌ها و محافل خرد بورژوازی مسکن می‌گزینند. تعارضات این احزاب، متشکله حزب، که گاه در خارج حزب منعکس می‌شود، به سر درگمی‌ها و توهمات نسبت به حزب در اذهان توده‌ها، و گاه حتی به اشتباهگان آن، دامن می‌زند. بهر رو این حزب، با این ترکیب، مورد نیاز بورژوازی برای رفتن و رفتن امور جامعه‌ای که تحت سلطه خویش دارد نیست و نمی‌تواند باشد.

مادام که مقدمات وحدت بورژوازی بزیر پرچم سرمایه انحصاری فراهم نشده است، بورژوازی به هر دو جناح هیئت حاکمه کنونی اثر سخت می‌رساند است. و طایفه‌ای که حزب جمهوری اسلامی و جناح بورژوازی - لیبرالی بی‌بدر در خدمت بورژوازی سر عهده دارند در انزوا از یکدیگر قابل تحقق نیستند. این نیاز دائمی دوشیوه سرکوب و فریب را در نزد بورژوازی تأکید می‌کند. سیاست سرکوب بی‌آنکه مدعی "حقانیت" و "قانونیت" باشد، بی آنکه توسط قشری از بورژوازی و سیاستمداران آن توجیه و برده‌بوشی شود، خلقت آشکارا تروریستی و فداشناسی خود را بر ملا خواهد کرد. بورژوازی نمی‌تواند منافع خود را منافع "جامعه" قلمداد نکند، نمی‌تواند جز بنام "جامعه" ستم و استثمار خویش را سازمان دهد. حزب جمهوری اسلامی نمی‌تواند خواهان سرکوب کارگران انقلابی، کشتار انقلابیون، اشغال قهرآمیز کردستان و قتل عام مبارزان کرد، و بطور کلی بی حقوقی و انقیاد کامل توده‌ها باشد، بی آنکه در همان حال این اعمال بنام جامعه بورژوازی، و "قانون" و "نظم" و "امنیت" در این جامعه، عرصه و توجیه شود. این وظیفه‌ای است که در این مقطع بر عهده بورژوازی لیبرال فرار گرفته است. عملکرد و شیوه‌های حزب، در فداانین نقش مکتوم بورژوازی لیبرال، سرعت او را در مقابل توده‌ها منزوی خواهد ساخت. حزب عامی در سرعت بخشیدن به قتل‌بندی سیاسی طبقات و بخصوص مایه تخریب سریع توهمات توده‌ها به حکومت اسلامی بورژوازی است. بدون بورژوازی لیبرال و جناح متدین بیسی‌مدستی آن، شیوه‌های حزب بورژوازی را به تبلیغی زودرس و همه‌جانبه با توده‌ها می‌کشاند، تقابلی که بورژوازی در این مقطع برای تحمل آن را ندارد. علاوه بر این، توده‌ها می‌توانند در عیب کامل یک مرکزیت اجرائی - دولت بورژوازی - انجام شود. دولت، حتی آنجا که یک حزب افراطی دست راستی و مسلح، رهبری عملیات بورژوازی را در دست داشته باشد، نیاز می‌رسد بورژوازی است. ترکیب ویژه حزب جمهوری اسلامی، که با نیاز عملی آن در بسیج توده‌های عقب مانده خرد بورژوازی تطابق دارد، ظرفیت‌های تکنوکراتی و بوروکراتی حزب را به حداقل می‌رساند. حزب برای اداره امور یک کشور، از طریق یک بوروکراسی مریض و طولی دولتی، از امکانات و شرایط لازم برخوردار نیست. این خلائی است که در مقطع کنونی عمدتاً توسط بورژوازی - لیبرالها بر می‌شود. و بالاخره، لیبرالها این نقش متخین را بر عهده دارند که محامل فخر خدانقلانی را که حزب بر چشمداران است، بصورت دستاوردی کل بورژوازی تعیین داده و قانونی و رسماً به ثبت برساند. اگر وابستان حزبی در حیا با آنها آزادی بیان و اجتماعات، انتشار و غیره را در عمل سرکوب می‌کنند، اگر زعمای سخنرانان حزبی از فراز منابر و یگوهای سخنرانی، از عوام‌فرسشی و اغراب توده‌ها یک دم باز می‌شینند، لیبرالها وظیفه دارند تا از این پیشروی‌های خناسانی و مطلقسی، امتیازاتی "قانونی" و رسمی به نفع کل بورژوازی بسازند.

یورش اربابان مزی به اجتماعات اپوزیسیون انقلابی، و بخصوص کمونیستها، به سرودگان شراب گروهای انقلابی، بیگانه گشایان و عسرها، و تبیین هرروزه از فراز مناسر سرشسته کمونیستها و نیروهای دموکراتی چون معادین خلق، هسرتسدر و سچ، مکرر، و موقعیت آسز باشد، تمیازمانی به دساوردها، شی سیاسی برای کل سورژواری بدل می شود که دولت سورژواری بر زسنه آن اصولا اجتماعات اپوزیسیون انقلابی، نیروش تشریفات او و اصولا فعالیت او را تشریح و اعلام نماید. تنها در این صورت است که می توان گفت سورژواری به منانه یک طبقه یک کام بسوا اعیای اختناق اربابمیری برداشته است. جناح بینی مدر درجگو- مت کنونی دقیقا این نقش را در بر دارد متعدد چون سرگسبوس کردسان انقلابی، قتل عام دانشمندان انقلابی و تشکیک دانشگاهها، مسمومیت استنار روزنامه های کمونیستی، غیرقانونی اعلام کردن اجتماعات و اجتماعات سیاسی اپوزیسیون انقلابی و کمونیست، و... ایفا نموده است.

اما از سوی دیگر فریب و عوام فریبی لیمبرالی در کسز نمی تواند در کشور ماسر پای خود نایمده و به تنها جزه و بیا جزه اعلی سیاست سورژواری چهل شود. کسی که از "واقع بسین" بودن جناح بینی مدر سخن می راند، و سیاست جای سورژوالیمبرالی این جناح را در مقابل سیاست های حزب، و به منانه سیاست های اصولی سورژواری، تشریح و تفسیر می کند دقیقا از همین نکته اساسی در مورد لیمبرالیسم در کشور ما غافلند. هواداری بینی مدی- بسیم از "قانون" در مقابل هرج و مرج طلشی حزب، و دفاع بینی مدیسم از "بخت آزاد" در مقابل عشق حزب به "چماق"، تنها هنگامی می تواند احدی را "قرب دهد" و یا "به نازش بگشاند"، که سیاست غیر و سرگوب ابتدا رهنه های استغرار قانونی برایش دموکراتیک و شرایط واقعی و موجود بخت آزاد را، که بوده های کارگر و زمینکن به انکاء، مبارزات و تمام خونین خود به جنگ آورده بودند، از سطح جامعه جار و کرده باشد. اگر جناح بینی مدر می تواند وعده "قانون" - قانون امیربالیمستی- بدهد و بفریبد، اگر می تواند وعده "بخت آزاد و مذاکره" بدهد و سازنگاران در همین انقلابی راه پای سبز مذاکره "بگشاند"، از آن روست که حزب در عمل توانسته است ضروریسم "فوق قانونی" سورژواری را پیاده کند، بدون بحث و مذاکره سرگوب کنده و آزادی جهان و اجتماعات را بسوزر چوب و چماق و سر نیزه در عمل تفسیر نماید. موفقیت سیاست فریب، نازتاب موفقیت سیاست سرگوب است. بدون حزب جمهوری اسلامی، بینی مدیسم ضرورت خود را برای سورژواری و کارائی خود را در ضمن نبوده ها از دست خواهد داد. خامیت امروزی بینی مدیسم برای سورژواری است که در همین اینکه دستاورد های عملی سرگوب را برای کل سورژواری تفسیر می کند و رسمیت می بخشد. انزجار روپ زنده نبوده ها راه جناح دیگر، و فقط به جناح دیگر و به کل حکومت سورژواری، بسوزر می دهد و در "مجموع" دریا بخت کردن نبوده ها راه کل حکومت کند کرده و برای امیربالیمسم در آماده کردن راه حل سیاسی اش رمان می خرد.

تارمانی که رهنه های ظهور نیروی سیاسی ثابت روعدت سخن سورژواری فراهم ساخته است، دوجناح کنونی حشمت خاکمه اجزا، غیرفاسد انگاری برای کل سورژواری در مقابل با سده ایم انقلاب هستند. تعارضات دوجناح، ناگزیر می باید در هر مقطع کنترل و مهار شده و اساس یکپارچگی بیست خاکمه راه مغایره سیاف کند. مادام که محور خمینی در برجه سیاست برای کل سورژواری ضروری و با اجتناب ناپذیر است، اسلام و خمینی بسوزر مشترکی برای کشمکش های دوجناح خواهند بود. نقش وحدت بخش خمینی، که هر چندگاه اهمیت اساسی می باید، مانع از آن است که کشمکش های دوجناح حشمت خاکمه چنان ابعاد گسترده ای باید که جشن انقلابی از آن وسیعا بسوزر خود بهره گیری. خمینی میلی است که سورژواری برای حذف وحدت خویش در اوج رقابت و تعارض درونی، موقتا بمارت گرفته است. خمینی، وحدت طلشی سورژواری است که در یک ثنی مادیت پایسته است.

این سی شک وحدت ناپذیر است. وحدت پایدار سورژواری در گرو ظهور نمایندگان مستقیم سرمایه انحصاری در حنه عملی سیاست است. نیروی سیاسی وحدت بخش بسوزر وازی سی شک نمی تواند حامل اشتغال و تلفیق مکانیکی دوجناح موجود باشد. این نیروی سیاسی به اعتبار نفی هر دوجناح در واقعیت کنونی شان، و ناگزیر به استنار جایگزین کردن عامل بسوزر دوجناح کنونی، خمینی، سورژواری را بسوزر یک پرچم واحد به وحدت خواهد رسانید. عضو- مات این سرژی سوم، این سنتر، نیز نمی تواند تنها "مجموعه" ای از خصوصیات دوجناح کنونی باشد، بلکه سی شک اشکال ارنه، یافته و توسعه شده ای از این خصوصیات را بدست خواهد داد. در همین اینکه در مورد خصوصیات ظاهری این سنتر بدست سی توان اظهار نظر کرد و فقط می توان با توجه به زمینه بینی هائی که هم اکنون در خارج و داخل کشور انجام می گیرد، گرایشات مشهود سورژواری به "الترناتسو-ختیاری"، نوافقات احتمالی آمریکا و شوروی و اولویت های هر یک، درباره محتمل تریسم- الترناتسو رهبری سیاسی سورژواری به بحث پرداخت، اما می توان با توجه به آنچه تا کنون گفتیم، درباره محتوای ورشوی انلی سیاست های این سنتر سیاسی با دقت بیشتری سخن گفت. اساس حرکت این نیروی ثالث سورژواری این واقعیت خواهد بود که سرگوب و تخمب می باید ادامه بماند اما تئوکراسی و لیمبرالیسم هر دو می باید طرد شوند. از اینرو در حالیکه بینی مدیسم در تلاش خود برای تفسیر اسلام با لیمبرالیسم عمدتاً به خاطر عدم تطابق لیمبرالیسم با نیازهای سورژواری شکست خواهد خورد. حسرت جمهوری اسلامی که عملکرد سرگوب گرانده اش با محور اساسی سیاست سورژواری در این مقطع مشعر در تطابق قرار دارد، به دنبال خاطر انکاء، احتساب ناسدترین به تئوکراسی، محلت اسزاری خود را از دست داده و باید با حربانی سیاسی که از همین سیاست نازوجهتی تراسلامی دفاع خواهد کرد خاکسز شود. سورژواری و امیربالیمسم سرگوب را بدون تئوکراسی و نظم را بدون لیمبرالیسم تلف می کند. تحقق این خواست سورژواری اولی و شش رهبری سیاسی آتی وی خواهد بود.

ادامه دارد...



رفقا! در آغاز انتشار "سزی رسبالیم" بیست گسترش فعالیت های خود به کمک های مالی شما نیازمندیم!

قدیمت دوم مقاله "قدشیم... را نتوانستیم تا زمان انتشار این شماره بسوی سوسبالیم آماده نمائیم. دنباله این مقاله را در شماره بعد به رفقا عرضه می کنیم.

لنین:

از فارود نیسم تا مارکسیسم

(مقاله اول)

مقدمه:

شخصیت استقلال طبقاتی پرولتاریا و تحکیم آن در زمینه های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی جز از طریق جدا کردن پرولتاریا از دموکراسی عام بورژوازی (که در عصر ما عمدتاً خود را در اشکال مختلف "سوسیالیسم خلقی" به نمایش میگذارد) امکان پذیر نیست. ارزیابی‌های دقیق و صحیح از هویت ایدئولوژیک - سیاسی جریان‌های سوسیالیست غیر پرولتری، طرد و انشای منشأ طبقاتی آنان و نقطه نظرات انحرافی و التناطی شان در جنبش کارگری قدم اول در جهت تثبیت استقلال طبقاتی پرولتاریاست.

مقاله "از فارود نیسم تا مارکسیسم" نمونه‌ایست از متد لنین در ارزیابی هویت ایدئولوژیک - سیاسی "سوسیالیست های خلقی". از ترجمه این مقاله ما نه بطور مشخص نظرات لنین در برخورد با "انقلابیون سوسیالیست" (اس-آرها)، بلکه همین متد او در ارزیابی هویت ایدئولوژیک - سیاسی جریان‌های "سوسیالیست خلقی" را مدنظر داشته‌ایم؛ نتیجتاً غیر سوسیالیست بودن نامی دانش جوهری بورژوا - دموکراتیک نیست، و از اینجاست که بدون آنکه نامهای "سوسیالیست ها" منتهی برسوسیالیست (با کمونیت) بودنشان امتداد ورزیم می‌بایست به ثنوری آنها در توضیح واقعیت، برنامه‌شان برای تغییر واقعیت و تاکتیکیابشان برای متحقق ساختن برنامه‌شان مراجعه نماییم. لنین در برخورد با "انقلابیون سوسیالیست" و ارزیابی پیش نویس برنامه آنان برخوردشان را با واقعیت مشخص سرمایه داری روسیه، ارزیابی‌شان از موقعیت افتخار و طبقات مختلف جامعه و نقش و وظیفه پرولتاریا در جامعه سرمایه داری و موضعشان راستست به چگونگی مفید نیروی طبقاتی در مبارزه برای دموکراسی و سوسیالیسم مورد دست قرار می‌دهد. لنین برای تعیین هویت ایدئولوژیک - سیاسی "انقلابیون سوسیالیست" بر سه مولفه تعیین کننده ثنوری، برنامه و تاکتیک این نیرو تکیه می‌کند.

"انقلابیون سوسیالیست" در زمینه ثنوری: مشخصاً با سرمایه داری روسیه و عقب ماندگی آن برخوردی ذهنی گرایانه داشته. درک غیر مائریستی خود را بر ارزیابی جنبش و تحولات تاریخی روسیه متمم می‌دهند. همچون "قاهی ماورا" ثنوتی سرمایه داری، و نه شکوفی طبقه‌ای که از درهم شکستن و تخریب اشکال کین ریدگی بوسیله سرمایه داری زاده می‌شود، نه حسرتی راهیابی مکتوب برای "توسعه و ترقی کسور" می‌بردارند؛ در زمینه برنامه: تکیه خود را بر دهان انسان و رهنبران بطور اعم و وظائف سوسیالیستی راجع اشعاع "هدت" استناد از "افکار، پیش و نشو و نهادهای زندگی دهان‌ان" قرار می‌دهند. "انقلابیون سوسیالیست" تکیه خود را بر پرولتاریا بران سنها ضمه‌ایکه مبارزه برای سوسیالیسم را تا تحلی سوسیالیسم ادامه خواهد داد، بلکه بر "شده‌های راجمکن‌ی"

قرار می‌دهند که، طبرغم مبارزه‌شان برای اصلاحاتی در رژیم سرمایه داری، از بنیادهای این نظام دفاع می‌کنند؛ و در زمینه تاکتیک: از شخصی و تعیین خصائص استعداد بعنوان واقعیت کنکرت جامعه روسیه و مفیدی نیروهای اجتماعی در قبال آن عاجز می‌مانند. و در نتیجه رابطه بین اصلاحات و انقلاب و رابطه بین مبارزه برای دموکراسی و مبارزه برای سوسیالیسم را خلط می‌نمایند.

اینکه جنبش کمونیستی ما مبارزه با دیدگاه سوسیالیسم خلقی را در تمام سطوح می‌بایست در دستور کار خود قرار دهد، امریست انکار ناپذیر. و این امر بدون صلح بودن به شیوه نقد لنینی از این دیدگاه میسر نخواهد بود. از اینروست که ما درج این مقاله را در "سوی سوسیالیسم" ضروری یافته‌ایم.



یکی از روزنامه‌های خلقی اخیراً اظهار عقیده کرده بود که اکنون موقع برداشتن به "تضاد" منافع طبقات مختلفی که در مقابل استعداد قرار گرفته‌اند نیست. این عقیده تازه‌ای نیست. مابیش از این هم درست‌نهای آسوا - نازده و روموتسوت با روسا، البته همراه همراهِ نامومی ملاحظه و تمیز کلام، با این عقیده برخورد کرده‌ایم. این ضمیمی است که چنین نقطه نظری در میان نمایندگان سوزووا - دموکراسی رواج و شیوع داشته‌اند. [اما] تا آنجا که سوسیال دموکراتها مربوط می‌گردد، آنان در مورد این مساله اتفاق نظر کامل دارند؛ مبارزه مشترک پرولتاریا و سوزووا علیه استعداد نباید و نمی‌تواند پرولتاریا را وادار سازد تضاد منافع خود و طبقات صاحب دارایی را فراموش کند. برای دستیابی به ثنوری روشن از این تضاد لازمست ثنور روشنی از اختلافات عمیق موجود میان نقطه نظرات جریان‌های [سیاسی] مختلف داشت. این البته بدان معنا نیست که ماباید توافق‌های موقت با طرفداران سایر جریان‌ها، هم با "انقلابیون سوسیالیست" [اس-آرها - م] وهم نالیبرالها، را در کنیم؛ گمابینکه کنگره دوم حزب ما نیز آثار برای سوسیال دموکراتها مجاز داشته‌است.

سوسیال دموکراتها "انقلابیون سوسیالیست" را نمایندگان چپ‌ترین جناح سوزووا - دموکراسی ما می‌دانند. "انقلابیون سوسیالیست" همود چنین نظری درباره خود را خوش نداشته و آنرا تلافی مذیوحانه‌ای می‌دانند برای خوار و ذلیل کردن یک مخالف و زیر سوال کشیدن صمیمیت و ایمان درست‌اور. واقعیت آنست که این نظر کوچکترین ربطی به شک و سوئال ندارد؛ این

صرفاً تعریفی است مارکسیستی از منافع طبقاتی و جوهر انقلابی طبقه نظرات انقلابیون سوسیالیست. هرچه انقلابیون سوسیالیست نقطه نظر ایشان را با وضوح و قطعیت بیشتری بیان می‌کنند، بر حاکمیت تعالی مارکسیسم از آنان بیشتر مده می‌گذرانند. در این زمینه پیش‌نویس برنامه حزب انقلابیون سوسیالیست، که در شماره ۲۶ رولوتسیون پاروسیا بجا چاپ شده، بسیار حالت‌توجه است.

این پیش‌نویس گامی است بخلو، نه تنها در رابطه با وضوح نحوه طرح و ارائه اصول، بلکه این پیش‌نویس است در محمول خود آن اصول و از این نظر باید مورد توجه قرار گیرد. این پیش‌نویس است از نارودنیسم به مارکسیسم، از دموکراسی به سوسیالیسم. اسناد ما از انقلابیون سوسیالیست آنگارای نمره خود را نوشته است؛ آنان را محسوس ساخته است تا بر بنیاد غیر سوسیالیستی شان و سرتیغ نفی سوسیالیست مشترکشان با مارکسیسم، علی‌الخصوص تا کید ورزند. اما غیره کسده تر و برجسته‌تر از آن، از سوی دیگر، مشخصه‌های نقطه نظرات تدبیری، نارودنیکی و دموکراتیک منیم آنان است. در ضمن جا به آنها که آماده‌اند ما را به تدوین پیش‌گویی (یعنی تشخیصات غیر انقلابیون سوسیالیست و در همین حال توصیف ماهیت اجتماعی آنان بعنوان بورژوازی - دموکرات) منجم کنند با آوری می‌کنیم که نمونه‌های مختلف سوسیالیسم، نه تنها از نوع خرده‌بورژوازی بلکه از نوع بورژوازی آن نیز، مدتها پیش در ماهیت کمونیست مورد تحریر و تحلیل قرار گرفته است. نیت غیر سوسیالیست بودن نافی [داشتن] چهری بورژوازی - دموکراتیک نیست.

مطالعه پیش‌نویس برنامه انقلابیون سوسیالیست به منجمه الحی جهان سوسیالیست را انگار می‌کند. اول، اطلاعات تطویرک در مارکسیسم، دوم، وجود نقایب نارودنیسم در نقطه نظرات آنان درباره دهقانان زحمتکش و مقاله ارمی، سوم، وجود همان نقایب نارودنیکی در نقطه نظرات آنان درباره انقلاب تریب الوفوج روسیه بعنوان انقلابی دارای حاکمیت غیر بورژوازی.

گفتیم اطلاعات در مارکسیسم، دقیقاً، تعالی‌گرایش دیگری، تعالی چهارچوب برنامه، خبر از پیروزی مارکسیسم بر نارودنیسم می‌دهد. این دومی همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و یکمک تزیین آخرین مدلهای روبریونیم هم ادامه می‌دهد، اما تنها بصورت "تصحیحات" حوشی در مارکسیسم. آن اصلاح شوریک عام اعلی، یعنی نظریه رابطه مطلوب و ناسلوب مابین حبه‌های مثبت و منفی کاپیتالیم را در نظر بگیریم. اطلاعی که در اینجا بعمل آمده، تا آنجا که دچار سرکجه و آشفتنگی کامل نیست، ذهن‌گراشی (سویژکتیویسم) را فدیم روسی را در مارکسیسم داخل می‌کند. سرسخت شناختن عملکرد تاریخی "خلاق" کاپیتالیم، که کار را اجتماعی کرده و یک نیروی اجتماعی قادر به متحول ساختن جامعه، یعنی نیروی پرولتاریا را بوجود می‌آورد، خود نشانگر کسب‌تاز نارودنیسم و گذار به مارکسیسم است. نشوری سوسیالیسم بر این توسعه و تکامل عینی نیروهای اجتماعی [توسعه و تکامل عینی] تقسیم طبقاتی بنا کرده است. اصلاحی که منعمل آمده: "در برخی از ریشه‌های منجم، خصوصاً در کشاورزی، و در تعالی کشورها"، رابطه نسبی حبه‌های مثبت و منفی سرمایه‌داری تا منظور ما بطور کمتر می‌گردد [کار به کجا کشیده] - این تکرار گفته‌های هرتس و دیسود، تکرار حرفهای سک - اون، و تکرار و، و نشوری "مقدرات خاص سرمایه‌داری در روسیه" اوست. عقب ماندگی روسیه بطور اعم و عقب ماندگی کشاورزی روسیه بطور اخص، دیگر به بعنوان عقب ماندگی سرمایه‌داری، بلکه بعنوان نتیجه‌ای در خود - توسعه‌گسترش‌های عینی مانده - یعنی می‌شود. در کنار درک ماریالیسی تاریخ، آن دیدگاه آتی و تالی معاد سوق را تجدید بیان می‌دهد که بر طبق آن

روشنفکران نارودنیست را جهاشی کم و بیش منظور از برای کشور سرگزیستند و فاعلی ماوراء طبقاتی سرمایه‌داری، و به سختی طبقه‌ای که از درهم شکستن و تحریک اشکال کین زندگی سوسیاله سرمایه‌داری زاده می‌شود، گردند. این واقعیت که استثمار سرمایه‌داری در روسیه بخاطر بقا، مناسبات مافیل سرمایه‌داری اشکال بین‌شفرانگیزی بخود می‌گیرد، بشیوه خاصی نارودنیستی نادیده گرفته می‌شود.

مفاهیم و تصورات [پیش‌نویس برنامه انقلابیون سوسیالیست] از دهقانان، نشوری نارودنیکی را با وضوح ساز هم بیشتر بر ملا می‌آورد. در سراسر پیش‌نویس لغات و عبارات زیر: رنجبران، استثمارشوندگان، طبقه کارگر، نوده‌های زحمتکش، طبقه استثمارشوندگان، طبقات استثمارشونده، بدون هیچگونه تبعیض و تعامری بکار برده شده است. چنانچه منقسم بر واژه آخر ("طبقات")، که باسی مبالاتی از چشمان رنجبران مانده است مکت کرده و درباره آن اندیشیده بودید، تشخیص می‌دادند که در نظام سرمایه‌داری هم خرده‌بورژواها کار می‌کنند و استثمار می‌شوند و هم پرولتاریا. آنچه درباره نارودنیستی که به اشکات رسیده، درباره اش مطالعه و موشکافی و تعمق گردیده و شرح و توضیح داده شده، یعنی بر این واقعیت که در میان دهقانان زحمتکش تاکنون بورژوازی دهقانی تغنا مسلط شده، و بر این واقعیت که دهقانان مرفه، کرجه نام دهقانان زحمتکش شامل حالشان می‌گردد، نمی‌توانند بدون استفاده از موفت‌کنکی از مجده امورشان برآیند و هم اینک پیش از سسی از نیروهای مولده دهقانان را در کنترل خویش دارند، می‌سندند.

از این نقطه نظر، آنچه واقعاً غریب می‌نماید هدفی است که حزب انقلابیون سوسیالیست در برنامه حداقل این حزب برای خود قائل گردیده: "استفاده از افکار، سخن و شیوه‌های زندگی دهقانان روسیه، به مثابه رنجبران بطور کلی واقعاً کمون ده، در خدمت سوسیالیسم و مبارزه علیه اصول مالکیت بورژوازی؛ علی‌الخصوص استفاده از این درک آنان که زمین را با مالک مشترک همه رنجبران بسد حساب می‌آوردند، در نگاه اول نظر می‌دهد که این هدف جز تکرار بی‌سر و میرا آکادمیک اتوبی‌های کمون ده، که نشوری و زندگی هر دو مدنهاست آسرا دیده‌اند، ساختد. اما در واقع در اینجا تا یک مقاله حاد سیاسی روبرویم، مقاله‌ای که انقلاب روسیه سواد حل‌کردن در آسده سراسر نزدیک را می‌دهد: چه کسی چه کسی را مورد استفاده قرار خواهد داد؟ آیا روشنفکران انقلابی، که خود را سوسیالیست می‌پندارند، بصورت رنجبران را از دهقانان سطح مبارزه علیه اصول مالکیت بورژوازی مورد بهره‌برداری قرار خواهد داد؟ و اینکه مالکیت بورژوازی و در همان حال رنجبران دهقانی، عبارت بردازی - سالیستی روشنفکران انقلابی - دموکراتیک را منجم مبارزه علیه سوسیالیسم مورد بهره‌برداری قرار خواهند داد؟

نظر ما بر آنست که در نهای دوم (عالمی‌مغ اراده و آگاهی مخالفین ما) به تحقق خواهد پیوست. ما به تحقق آن ایمان داریم زیرا این دورما تاکنون بود دردم متحقق شده است. "مالکیت بورژوازی" (و در همان حال رنجبران) دهقانی تاکنون از عبارات سوسیالیستی روشنفکران نارودنیست و دموکرات، که به توهم پیروی درباره حفظ "سین و شیوه‌های زندگی رنجبران" از طریق آرنتل حایش، تعاونی‌هاش، کنت علوفه‌اش، گاوان‌هایش، انبارهای رستخویش و سایر کارهایش،



